

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

سیاسی

www.iran-archive.com

۳

سال دوم

پاییز ۱۳۴۰

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

نیا

ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایسران

دوره دوم - سال دوم - شماره سوم - پاییز سال ۱۳۴۰ - هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دراین شماره:

۳	کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی	صفحه
۱۱	از سرزمین تخیل بسوی دنیای کمونیسم	"
۱۶	برنامه آینده د رخشان وسعاد تمند بشریت	"
۲۴	" مأموریت شاه " و " رسالت " خلیل ملکی	"
۴۳	زندگی خوش - یک قطعه از شاعر بزرگ فرانسوی ویکتور هوگو	"
۴۸	ناد ریور - شاعر نوپرداز	"
۶۱	تراژدی ذوب آهن	"
۶۸	زبان پارسی و راههای تکامل آتی آن	"
۹۲	انتقادی بر انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیاکتیک	"
۱۰۴	درباره اوضاع سیاسی واجتماعی عراق	"
۱۱۲	طبایان - دهریان واصحاب هسیولی	"

کنگره بیست و دوم

حزب کمونیست اتحاد شوروی

تشکیل بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی یکی از حوادث بزرگ و عظمت تاریخی زمان ماست. برنامه جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی، د وگزارش و بیان سخن رفیق خروشچف و گزارش رفیق کازانوف درباره اساسنامه که در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی - کنگره سازندگان کمونیسم مطرح شده است نمونه های درخشانی از اسناد مارکسیستی - لنینیستی خلاق است. مطالعه و تحلیل دقیق اسناد مزبور استفاده از نتیجه گیریهای تئوریک و علمی از این اسناد از وظایف حتمی تمام احزاب کمونیستی و کارگری و از آنجمله از وظایف حتمی حزب ماست.

اهمیت استثنائی کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی بویژه در آنست که کنگره مزبور برای نخستین بار در تاریخ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری برنامه مشخص و همه جانبه ساختمان جامعه کمونیستی را تصویب نموده است.

برنامه ساختمان جامعه کمونیستی در اتحاد شوروی جمع بندی نتایج تحارب جنبشهای انقلابی پرولتاریای جهانی است. به همین سبب این برنامه مهمترین سند نظری و سیاسی عصر ما و نمود اریب روزی شگرف مارکسیسم لنینیسم خلاق و موفقیت عظیمی است که نصیب جنبش جهانی کمونیستی گردیده است.

نخستین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه انقلاب سوسیالیستی در دومین کنگره این حزب در ۱۹۰۳ بتصویب رسید. با اجرای آن ملطنت مستبد و تزاری از هم فروریخت برای اولین بار در تاریخ طبقه کارگر و حزب وی در یک ششم کره ارض قدرت حکومتی را بدست گرفتند.

دومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی یعنی برنامه ساختمان سوسیالیسم در هشتمین کنگره حزب در سال ۱۹۱۹ بتصویب رسید. با اجرای این برنامه جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی بوجود آمد و اتحاد شوروی بدوران حدیدی از تاریخ درخشان خود یعنی دوران گذار از سوسیالیسم بکمونیسم کام نهاد. سومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه ساختمان جامعه کمونیستی در مرحله ای از تاریخ جنبش جهانی کمونیستی بتصویب میرسد که سوسیالیسم بیک سیستم جهانی تبدیل شده و امپریالیسم بمرحله حدیدی از بحران عمومی خود که یکی از مختصات آن تلاشی کامل سیستم مستعمراتی امپریالیسم است گسام نهاده است.

در زیرلوی مارکسیسم - لنینیسم و تحت رهبری خردمندانه حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمیته مرکز آن خلقهای شوروی توانسته اند در عرض چهل و چهار سال بر کلیه مشکلات عظیم داخلی و خارجی فائق آیند و کشور عقب مانده روسیه تزاری را بکشور مقتدر و نیرومندی تبدیل سازند.

سومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی درونمای پهرتاب و روشتری را نمود اریب سازد. در ده سال آیند اتحاد شوروی از لحاظ حجم و سرانه تولید مقام اول را در جهان احراز خواهد نمود.

برنامه جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی فصل تازه ای را در جریان رشد و تکامل تئوری انقلابی مارکس - انگلس ولنین میگذاید و روشنی کامل بتعام مسائل تئوریک و علمی را بپاره برای ایجاد یک جامعه کمونیستی پاسخ میدهد. شک نیست که آن تحولات عظیم دوران سازگه در فاصله بین کنگره های بیستم تا بیست و دوم در اتحاد شوروی و جنبش جهانی انقلابی طبقه کارگر گذشته است نقش مهم و تاریخی در ایجاد زمینه تدوین برنامه جدید ایفا نموده و بدون آنها تدوین چنین برنامه ای مشکل بود ه است.

نخستین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه بخش پیش آهنگ طبقه کارگر برای اجرا انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری بود ه است. دومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی بطبقه کارگر و خود ه های وسیعی از دهقانان تعلق داشت. اما برنامه سوم

برنامه ساختمان جامعه کمونیستی در اتحاد شوروی: تمام خلقهای شوروی تعلق دارد. همه مردم شوروی در اجرای آن کوشا هستند.

محتوی عهد و برنامه سوم حزب کمونیست اتحاد شوروی اجرای شعار " همه چیز بنام انسان و سعادت انسان است. انسان در مرکز اصلی توجه تمام فعالیت جامعه شوروی قرار میگیرد. برنامه سوم برخلاف برنامه دوم در شرایط محاصره سرمایه داری اجرا نمیشود. کشورهای اردوگساره سوسیالیستی که هر یک بنه خود بعد ارج عالی ای ارزشمند و کامل خود گام نهاده اند در اتحاد شوروی گرد آمده و اتحاد شوروی مهمترین و نیرومندترین پایگاه صلح و دموکراسی و سوسیالیسم تبدیل گردیده و مسوود پشتیبانی و مظهر امید همه زحمتکشان و ملل اسیر جهان در یک کلمه همه انسانیت مترقی قرار گرفته است. تردیدی نیست که حزب لنین برنامه سوم - برنامه ساختمان جامعه کمونیستی - را مانند دوسرنامه پیشین اجرا خواهد نمود. در ساختمان جامعه کمونیستی نیز همانطور که نخستین انقلاب سوسیالیستی را انجام داد و نخستین جامعه سوسیالیستی را ساخت پیشتاز و سرمشق بزرگی برای همه بشریت خواهد بود.

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی از دموکسی بزرگ تشکیل میشود. در نخستین بخش آن وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دوران ماسد دوران گذار سرمایه داری به سوسیالیسم و کمونیسم، اهمیت پیدا میسخت سیستم جهانی سوسیالیستی و قدرت دائم التزاید آن، مرحله جدید بحران عمومی سرمایه داری و رشد جنبشهای انقلابی طبقه کارگر و جنبشهای راههای پیشرو ملی، اصل همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه در راه صلح تحلیل میشود. تحلیلهای مزبور بر پایه اعلامیه های جلسات مشاوره نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری (سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰) تنظیم شده و گاه احکام مندرج در این اعلامیه ها را بسط داده است.

در نخستین بخش برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی فصل مشخصی مسائل مستعمراتی و مراحل رشد و تکامل در کشورهای عقب مانده و چگونگی این رشد اختصاص داده شده است. بویژه در این فصل خاتمه دادن به بقایای استعمار، ریشه کن کردن تسلط امپریالیسم، ایجاد صنایع ملی، از بین بردن نفوذ الیزه و آثار آن، اجرای اصلاحات عمیق آرضی، اتخاذ سیاست خارجی صلحجویانه و مستقل، دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی کشورهای عقب مانده و وظایفی ذکر شده است که در برابر ملل اسیر قرار دارد. تردیدی نیست که اجرای چنین وظایف مورد علاقه همه نیروهای مترقی و میهن پرست جامعه است. بر پایه و اساس اجرای چنین وظایفی ممکن است تمام نیروهای مترقی و میهن پرست را متحد ساخت.

مبارزه پیگیر با امپریالیسم شرط اصلی اجرای وظایف نامبرده در بالاست. امپریالیسم برای حفظ موقعیت متزلزل خود در کشورهای مستعمره و وابسته بتعام و مسائل کهنه و نو متوسل میشود و از هیچ توطئه ای ایاندارد.

امپریالیسم دشمن عهد و مانع بزرگی رشد و تکامل آزادانه و مستقلانه کشورهای مستعمره و وابسته است. پایگاه عسده استعمار محاصر امپریالیسم امریکا است.

در برنامه تاکید شده است که طبقه کارگر پیگیرترین مبارز برای تأمین آمال ملی و ترقیات اجتماعی است. اتحاد طبقه کارگر بهانان شرط اصلی اجرای اصلاحات عمیق دموکراتیک اقتصادی و ترقیات اجتماعی است. اتحاد مزبور باید هسته اصلی یک جبهه وسیع ملی گردد. درجه شرکت بورژوازی ملی در مبارزه ضد امپریالیسم و ضد نفوذ الی متحد زیادی به استحکام اتحاد طبقه کارگر و بهانان وابسته است. در جبهه وسیع ملی طبقه کارگر، دهقانان، بورژوازی ملی و روشنفکران دموکرات متحد میگردند. به نسبت رشد تضاد مابین زحمتکشان و طبقات بهره کشی و جد شدن مبارزات طبقاتی، بورژوازی ملی بیشتر بسوی سازش با امپریالیسم و ارتجاع داخلی تعایل می یابد.

در برنامه تحلیل جامعی از راه رشد سرمایه داری و راه رشد غیر سرمایه داری و درباره منافع این راه اخیر و مشاران راه اول صورت گرفته است. ایجاد دلتشهای دموکراسی ملی در کشورهای که از لحاظ اقتصادی عقب مانده اند بشا به مهمترین وظیفه در برابر احزاب کمونیستی و کارگری در آن کشورها تلقی شده است. بویژه گفته شده است که پایه سیاسی دلتشهای دموکراسی ملی اتحاد تمام نیروهای مترقی و میهن پرست جامعه است که در راه استقلال ملی و دموکراسی و اجرای پیگیر و کامل انقلاب ضد امپریالیستی و

ند فئودالی ود موکراتیک مبارزه میکنند .
 تردیدی نیست که کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی دوست صمیمی و یواد ار همه خلقهای مستعمره و وابسته اند که برای کسب استقلال سیاسی و اقتصادی علیه امپریالیسم و فئودالیسم مبارزه میکنند .
 در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره وظیفه این حزب در قبال این کشورها چنین گفته شده است :

" حزب کمونیست اتحاد شوروی اتحاد برادرانه با خلقهای راکه یوغ استعماری و نیمه استعماری را افکنده و اندیکی از پایه های سیاست بین المللی خویش میسرمد - ایسن اتحاد بر اشتراک مصالح حیاتی سوسیالیسم جهانی و جنبش رها بی بخش ملی جهانسی مبتنی است . حزب کمونیست شوروی وظیفه بین المللی خود میداند که یخلق هاییکه در جاده احراز و تحکیم استقلال سیاسی خویش پویان هستند و یکلیه خلق هاییکه در راه اتحاد کامل سیستم استعماری نبرد میکنند یاری رسانند ."

اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی به مراتب سریعتر از اقتصاد امریکا رشد می یابد . در هفت سال اخیر (۱۹۵۴ - ۱۹۶۰) آهنگ متوسط رشد تولید صنعتی در شوروی ۱۱/۱ درصد و در امریکا فقط ۲/۵ درصد بوده است . سیستم جهانی سوسیالیسم نیز سریعتر از سیستم جهانی سرمایه داری رشد میکند . در ده سال اخیر رشد متوسط سالیانه ارد و گاه سوسیالیستی ۱۳/۶ و کشورهای سرمایه داری پنج درصد بوده است . در ۱۹۵۰ تولید صنعتی اتحاد شوروی ۳۰ درصد تولید صنعتی امریکا بوده است . این رقم اکنون به شصت درصد افزایش یافته است .

تولید صنعتی اتحاد شوروی در بیست سال آینده هش بار و محصولات کشاورزی آن سه بار و نیم افزایش خواهد یافت . افزایش نیروی نظیر آنست که بگوئیم در ۱۹۸۰ کشور شوروی از لحاظ صنعتی دارای قدرتی معادل شش کشور کنونی شوروی و از نظر کشاورزی کشوری معادل سه برابر و نیم کشور فعلی شوروی خواهد بود . در پایان بیست سال آینده محصولات صنعتی شوروی در برابر محصولات صنعتی ایست که اکنون در تمام کشورهای سرمایه داری جهانی تولید میگردد .

محاسبات دقیق اقتصاد یون شوروی ثابت مینماید که پایه های مادی و فنی کمونیسم در بیست سال آینده ساخته خواهد شد و فراوانی محصولات صنعتی و کشاورزی بحدی خواهد رسید که مقدمات اجرای اصل اقتصادی دوران کمونیسم : " از هر کس بر حسب استعداد و هر کس بر حسب نیاز " (که مارکس و انگلس پایه گذاران سوسیالیسم علمی در پیش از یک قرن برای جامعه کمونیستی عنوان کرده اند) فراهم میشود .
 در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی کمونیسم چنین تعریف شده است :

" کمونیسم آن ساختمان اجتماعی بدون طبقه ایست که در آن مالکیت واحد اجتماعی بر وسائل تولید برقرار شده و تساوی کامل اجتماعی همه افراد جامعه تأمین شده است .
 همراه با رشد و تکامل همه جانبه افراد نیروهای تولید نیز بر پایه تکامل دانش و فن رشد می یابند . اتمام منابع ثروت اجتماعی استفاده میگردد . اصل مهم " از هر کس بر حسب استعداد و هر کس بر حسب نیاز " جامعه عمل میپوشد . کمونیسم آنچنان جامعه بشکل عالی و مشکلی از حرکتشان آزاد و آگاه است که در آن حاکمیت اجتماعی علمی میگردد و کاربرد برای سعادت جامعه به نیازمندی حیاتی اولیه و ضرورت آگاهانه تبدیل شده و از زهد اکثر استعداد هر کس بفتح خلق استفاده میشود ."

محتوی اصلی وجهات گوناگون جامعه کمونیستی از مبدا و تحلیل دقیق تعریف جامع بالا که بر اساس دانش مارکسیسم لنینیسم افاده شده است ، روشن میگردد . از تعریف بالا نتیجه میشود که نخستین خصوصیت جامعه کمونیستی بدون طبقه بودن آنست .
 لنین طبقات را چنین تعریف میکند :

" طبقات عبارت از گروههای بزرگی از افرادند که بر حسب موقعیت آنها در سیستم معین تاریخی تولید اجتماعی ، بر حسب رابطه آنها بوسائل تولید (که قسمت مهمی از آنها با قوانین مستحکم شده است) ، بر حسب نقشی که آنها در کار متشکل اجتماعی و متقابل بر این

بظرفزد ریافت سهمی که از ثروت اجتماعی میگیرند از هم تشخیص داده میشود * .
 در جوامع سوسیالیستی بر اثر انفا مالکیت خصوصی برابر از تولید و لغو استثمار، طبقات مالک و سرمایه
 د ار از بین رفته اند و آن در جوامع سوسیالیستی در تطبیقات آشتی ناپذیر وجودند دارند . ولی این البته
 بیان معنائیست که تفاوت طبقاتی مابین کارگران و دهقانان کلدوزی (که در سیستم تولید اجتماعی موقعیت
 و نقش گوناگونی دارند و از جهت نسبت با ابزار تولید و سهمی که از ثروت اجتماعی دریافت میدارند متمایزند) از
 بین رفته است .

برای از بین بردن کامل تمایز طبقاتی تنها کافی نیست که مالکیت خصوصی بروسائل تولید و استثمار فرد
 از فرد لغو گردد . علاوه بر آن باید تفاوت های اساسی مابین شهروند و مابین کارفرمای و کارحسمی نیز از بین
 برده شود .

خصوصیت مهم دیگر جامعه کمونیستی که در تعریف کمونیسم بر روی آن تکیه میشود : تأمین مالکیت واحد
 عمومی در سیستم تولید سوسیالیستی است . پیروسه رشد در اتحاد شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی
 بدو نوع مالکیت سوسیالیستی منتهی گردیده است : نخست مالکیت عمومی پر تمام وسائل و موسسات تولیدی ،
 دوم مالکیت کثیر اشیای در کلخوزها که متعلق بگروه معینی از دهقانان کلدوزی در کلخوز است . در برنسامه
 نشان داده شده است که در " از طریق رشد و تکمیل هر دو شکل اقتصاد سوسیالیستی کلدوزی و سوخوزی "
 بسوی کمونیسم میروند و " کلخوز مکتب کمونیسم برای دهقانان است . "

مارکس جامعه سوسیالیستی را که از جامعه سرمایه داری پس از لغو مالکیت خصوصی برابر از تولید و لغو
 استثمار فرد از فرد برون می آید فاز اول کمونیسم نام نهاده است . در جامعه سوسیالیستی اصل اقتصادی
 " از هر کس بر حسب استعداد ، به هر کس بر حسب کار " حکمفرماست . با آنکه اجرای اصل منبر گام عظیمی در
 بهبود وضع مادی و معنوی افراد جامعه است معذک در جوامع سوسیالیستی هنوز آثار زیادی از عدم عدالت
 و عدم تساوی جامعه سرمایه داری باقی است . مارکس این امر را احتساب ناپذیر دانسته و در این بسا راه
 چنین میگوید :

" ولی این نقائص در نخستین فاز جامعه کمونیستی ، در آن شکلی که این جامعه پس از
 درد های طولانی از جامعه سرمایه داری زائید میشود ، تاگزیر خواهد بود . هیچگاه
 حقوق نمیتواند بالاتر از رژیم اقتصادی و آن تکامل فرهنگی که مشروط به این رژیم است
 قرار گیرد . "

برای اینکه تساوی کامل بین تمام افراد جامعه برقرار گردد باید اصل اقتصادی " از هر کس بر حسب
 استعداد ، به هر کس بر حسب نیاز " جایگزین اصل اقتصادی " از هر کس بر حسب استعداد ، به هر کس بر حسب
 کار " گردد . مارکس در انتقاد از برنامه گیتا در این باره چنین میگوید :

" در بالاترین فاز جامعه کمونیستی پس از آنکه تابعیت اسارت آمیز انسان به تقسیم کار
 از میان برود ، هنگامیکه تضاد میان کارفرمای و جسمی نیز همراه آن از میان برود ، هنگامیکه
 که کارد یگر فقط وسیله برای زندگی نبود ، بلکه یکی از حواشی زندگی گردید ، هنگامیکه همه
 نیروهای مولد و نیز همراه با تکامل همه جانبه اشخاص رشد نمایند و همه سرچشمه های
 ثروت اجتماعی سیل و اربح بریان افتد ، فقط در آن هنگام ممکن خواهد شد افق محدود
 حقوق برهروانی را تماماً از جلوه برداشت و جامعه هم میتواند بر پرچم خود بنویسد " از
 هر کس بنا بر استعدادش ، به هر کس بنا بر احتیاجش . "

بنابر این مهمترین مسئله در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم همانا برقراری مساوات کامل با تأمین
 نیازمندی های مادی و معنوی تمام افراد جامعه است . برنامه ساختمان جامعه کمونیستی منسوب بیست و
 دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی نشان میدهد که بطور صده اجرای اصل " به هر کس بر حسب
 نیازش " در ابتدا " از طریق ترکیب برداشت " به هر کس بر حسب کارش " باید اذت " به هر کس بر حسب
 نیازش " انجام میگردد . یعنی از طریق افزایش دائم مخارج عمومی جامعه (که همه افراد جامعه مستقل از
 کیفیت و کمیت کار خود از آن برخوردار میشوند) ، بتدریج مخارج عمومی جامعه بدرجه ای افزایش می یابد که
 برداشت بر حسب کار اهمیت خود را از دست میدهد . ترکیب اصل " به هر کس بر حسب کارش " و " به هر کس بر

حسب نیازش نیروی محرکه بزرگی در مبارزه برای ایجاد جامعه کمونیستی است .
برنامه ساختمان جامعه کمونیستی فصل جدیدی در دانش ماركسیسم لنینیسم ، در باره تحولی که در
گذار از سوسیالیسم به کمونیسم در ماهیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت حزب طبقه کارگر صورت میگیرد
گشوده است . دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کمونیست در اتحاد شوروی بدولت و حزب همه خلق
تبدیل میگردد . ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا یا از میان رفتن طبقات استثمارگر ، با شروع ساختمان جامعه
کمونیستی از بین میرود .
در دوران گذار از سوسیالیسم به کمونیسم زندگی اجتماعی در مورد اداره دولت ، اقتصاد و فرهنگ عمومی
و فعالیت سازمانهای اجتماعی پریاپه های وسیعتر دموکراتیک قرار میگیرند .
در برنامه در باره چگونگی تحولی که در طرز اداره اجتماع در دوران عبور از سوسیالیسم به کمونیسم صورت
میگیرد چنین گفته شده است :

" تکامل شیوه اداره سوسیالیستی دولت بتدریج بتحول این شیوه هادرسعت ایجاد
اداره اجتماعی کمونیستی منجر میگردد و در این شیوه اخیر شهرها ، اتحادیه ها و
کوپراتیوها و دیگر سازمانهای توده ای زحمتکشان متحد میشوند ."
در برنامه مصوب بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی به نقش حزب در جامعه بهیژه در
دوران گسترش ساختمان کمونیسم توجه مخصوصی مبذول شده است . در باره وظیفه و نقش حزب چنین
گفته میشود :

" مقارن با ساختمان گسترده کمونیسم مرحله نوین و عالیتر تکامل خود حزب و کارهای
سیاسی ، ایدئولوژیک و سازمانی آن نیز انجام میگیرد . حزب موازین شیوه های
فعالیت خود را دامناتکمیل میکند برای آنکه سطح رهبری آن از توده ها و ایجاد
پایه های مادی و فنی کمونیسم و تکامل حیات معنوی جامعه بانیا زمندی روز افزون
دوران ساختمان کمونیسم تطابق داشته باشد ."

حزب مانند هر اگانیم زنده دیگری در رشد و تکامل است . اشکال و شیوه های فعالیت حزب متناسب
با وظایفی که در برابرش قرار ارد تغییر مینماید و از همین جهت برای درونی که ساختمان گسترش یافته
کمونیسم در اتحاد شوروی آغاز میگردد اساسنامه جدیدی متناسب بادوران وظایفی که در برابر حزب قرار
د ارد تدوین شده و در کنگره بتصویب رسیده است . (*)

در اساسنامه جدید توجه زیادی به بسط دموکراسی در حزب مبذول شده است . دموکراتیزه کردن
زندگی حزبی معنای قطعی ترین عامل بالابردن کمیت و کیفیت فعالیت حزب تلقی گردیده است .
تجدید ترکیب متناوب اعضا کمیته های حزبی یکی از تغییرات مهمی است که در اساسنامه جدید صورت
گرفته است . این امر هم دموکراسی درون حزب را بسط میدهد و هم به نیروهای تازه امکان میدهد وارد
ارگانهای رهبری گردند .

در اساسنامه جدید بهیژه تصریح شده است که در انتخابات کمیته مرکزی و هیئت رئیسه کمیته مرکزی
یک چهارم و در انتخابات کمیته های مرکزی جمهوریهای سوم و در انتخابات کمیته های دیگر یک دوم از
اعضا رهبری باید تغییر نمایند .

اعضا کمیته های پیش از سه پارحی انتخاب شدن ندارند . رهبران آموذ و مابا تهریته فقط در صورتی
میتوانند از این قاعده مستثنی باشند که سه چهارم رای دهندگان تجدید انتخابات آنها را تجویز نمایند .

کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی در دنبال تصمیمات متخذه در کنگره بیستم تصویب
اساسنامه جدید کامهای تازه ای در راه اجرای موازین لنینی در زندگی حزب و در جهت رعایت کامل اصل
کار جمعی در رهبری حزب و دولت برداشته است .

در گزارش فعالیت کمیته مرکزی و بیان سخن رفیق خروشچف و در نطقهای نمایندگان کنگره و بهیژه

(*) از آنجاکه در باره برنامه حزب کمونیست مصوب کنگره ۲۲ مقاله جداگانه ای در همین شماره نشر مییابد
در این مقاله که وظیفه اش بررسی عمومی مسائل مطروحه در کنگره نامبرده است بطرح برخی مسائل
عده اکتفا شده است . ه . ت .

در نتیجه‌های اعضا* حیثیت رئیس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مطالب جدیدی از نقض موازین حزبی و قوانین شوروی در دوران تسلط کیش شخصیت استالین فاش گردید *

از آنجائیکه کنگره بیست و دوم نخستین کنگره نوبتی پس از کنگره بیستم بوده است (کنگروه ایکه در آن تصمیمات خاصی درباره کیش شخصیت و عواقب ناشیه از آن اتخاذ شده بود) لذا اغروری بود که در گزارش عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اقداماتی که از طرف کمیته مرکزی این حزب در جهت ریشه کن کردن آثار کیش شخصیت استالین صورت گرفته است منعکس گردد *

بنابراین خارج محد کیش شخصیت استالین در کنگره بیست و دوم در چهارچوب مقررات موازین حزبی بوده است *

از همان اوان طرح مسئله کیش شخصیت استالین و مشارحاصله از آن در کنگره بیستم این مسئله از حد و حزب و کشور اتحاد شوروی خارج گشته همیکه از مسائل مهم روز جنبش جهانی کمونیستی و کارگری تبدیل گردیده است * تمام احزاب کمونیستی و کارگری و از آنجمله حزب مائتصمیمات کنگره بیستم را مورد تأیید کامل قرار دادند * این تصمیمات جداگانه احزاب کمونیستی و کارگری در اعلامیه های مشترک جلسات مشاوره نمایندگان احزاب برادر رساله های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ منعکس گردیده است *

بلندگویان دستگاه های تبلیغاتی و همه آید ثولوگهای سرمایه داری فاش شدن کیش شخصی استالین را بهانه ساخته بعوام قریبیهای پر امانه دست زدند و چنین وانمود کرده و میکنند که گویا پدیده مزبور که در شرایط عینی و ذهنی خاصی بروز کرده است از ماهیت سوسیالیسم نتیجه شده و گویا این پدیده امری است جبری و نه استثنائی و تصادفی *

تبلیغات دشمنان سوسیالیسم جدی وسعت یافت که حتسیس برخی از کمونیستهای نیز مسئله ضرورت بر ملا کردن در مشارحاصله از کیش شخصیت استالین را مورد تردید قرار دادند و حال آنکه یکی از نقادهای اساسی مابین احزاب نازئونین طبقه کارگر با احزاب پرورواشی و فرمیست در آنست که این احزاب از فاش کردن خط و اشتباهات خود پاک ند آرند و خطاها و انحرافات را بجای آنکه از طبقه کارگر بپوشد و هاستور سازند در مقابل طبقه کارگر بپوشد و هاستور سازند ، ظل بروز آنرا جستجو نموده و باریشه کن کردن ظل مزبور حزب را تأثیر و منفذ ترمیسازند *

لین پایه گذار حزب نازئونین طبقه کارگر دوباره چگونگی برخورد به خطاها چنین میگوید :

" رفتار حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهمترین و حقیقی ترین ملاکهای جدی بودن حزب و عزم اوست برای آنکه تعهدات خود را نسبت به طبقه خویشتر ، نسبت بتوده های زحمتکش عملا اجرا نماید * اعتراف آشکاره اشتباه ، افشا ظل آن ، تحلیل و نسی که اشتباه را ایجاد کرده است ، مدافعه در احواف شیوه های اصلاح اشتباه - ایشهاست تلاصت یک حزب جدی و نمود ارجرای وظایفش و وسیله تربیت و آموزش طبقه و سپس توده ها " *

بنابراین اعتراف آشکاره اشتباه نشانه جدی بودن حزب ، نشانه وفاداری بودن حزب بطبقه کارگر و توده های زحمتکش و در عین حال نمایش قدرت اصولی است که حزب طبقه کارگر بد آن متکی است و نه نشانه ضعف آن *

از اینک کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پدیده کیش شخصیت استالین را فاش ساخته است خود دلیل بر آنست که سوسیالیسم و کمونیسم که بعالمترین آرمانهای انسانی جامعه عمل میپوشاند با کیش شخصیت که به تقفر ابتدائی ترین حقوق انسانی منتهی میگردد سازگار نیست *

از سوی دیگر باید توجه داشت که کیش شخصیت استالین با وجود تمام عواقب مخران نتوانسته است از مسیر تقفر نمودن ساختمان نخستین جامعه سوسیالیستی که ده هامیلیون مردم زحمتکش و قهرمان شوروی در آن شرکت داشته اند جلوگیری کند *

کیش شخصیت استالین که در شرایط تاریخی و اجتماعی خاصی در اتحاد شوروی بروز نموده است از سرشت نظام سوسیالیستی نتیجه نمیگردد * بهترین دلیل عرضی بودن آن مبارزه ایست که علیه آن در اتحاد شوروی آغاز شده و پیروز گردیده است *

پیدايش كيش شخصيت استالين در شرايطى در اتحاد شوروى ظاهر گرديد كه اتحاد شوروى از همه طرف در محاصره جهان خواران امپرياليستى قرار داشت . دشمنان داخل و خارجى از هر سو امنيت نخستين کشور سوسياليستى را مورد تهديد قرار دادند و هاتمام نيرو از احيا اقتصاد کشور (كه از جنگ جهائى اول و جنگهاى داخل و تهاجم چهارده کشور امپرياليستى و سرمايه دارى غرر و زيان فراوان ديده بود) ورشد و تکامل اقتصادى شوروى و از ساختمان سوسياليسم جلوگیری مينمودند . در همين سالها بود كه فاشيسم در اروپا بسا بقدرت رسيد . عامل عينى ديگر پيدايش كيش شخصيت استالين فعاليت وسيع دستگاهاى جاسوسى سوسياليستى بود كه از هيچ عمل خرابكارانه با كننداشند و از طرق گوناگون بايجاد ترديد و سوخن نسبت به اشخاص شريف كمك نمودند . تاثيريك سلسله ستن معين روحى را در جامعه اى مانند جامعه شوروى كسه بقاياى جامعه كهين در آن هنوز قوى بود نيز نبايد فراموش كرد .

علاوه بر عوامل يا لا خصوصيات شخصى و اخلاقى استالين عامل ذهنى مهمى در پيدايش كيش شخصيت وى در اتحاد شوروى بشمار ميرود . نئين در ۱۹۲۲ وقتى كه استالين براى اولين بار پيدايش كيش كل حزب انتخاب شد نامه اى در باره استالين نوشته است و در آن چنين گفته شده است :

" رفيق استالين كه دبير كل شده است قدرتى غير محدود در دستهاى خوش متعركز ساخته ومن مطمئن نيستم كه آيا خواهد توانست هميشه بماند از كه كافي احتياط آميزانه از اين قدرت استفاده كند . استالين بيشتر از انده خشن است و اين نقص كه در محيط و در معاشرت بين ما كمونيستها قابل تحمل است در مقام دبير كلى غير قابل تحمل است . لذا من پيشنهاده ميكنم رفاقي شيوه تخيير مقام استالين را مورد مطالعه قرار دهند و حجابى او كمود بگيرامعين كنند كه فقط از يك جهت بين همه حيات نسبت به رفيق استالين مزيت داشته باشد . بد بين معنى كه صبورتتر ، مهربانتر ، مودبتر ، در لسوز تر بر وقتا باشد و كتريد اد اى كند "

متأسفانه در موقع خود بتذكرات نئين توجه لازم مبذول نكرديد . ولى زندگى در اين مورد هم مانند موارد ديگر صحت پيش بينى هاى دهائيه نئين بزرگ را ثابت نمود . گاهى اين سؤال مطرح ميشود كه چرا كيش شخصيت استالين در دوران حيات وى فاش نشد . در پاسخ اين سؤال بويژه بچند نكته زير بايد توجه نمود :

اولا ماهيت حقيقى حوادث سوئى كه در دوران تسلط كيش شخصيت استالين صورت ميگرفت از حزب و از خلق مكنوم بود . ثانياً تاثيرات زيادى كه در ادراک فعاليتها و خد مات استالين شده بود اعتماد و اعتقاد عميقتى را نسبت به استالين بوجود آورده بود . تبليغات مزبور جايى براى شك و ترديد باقى نيميگذاشت . در چنين شرايطى بود كه استالين حكم نادرست زيرين را كه مبنائى توجيه تئوريك يك سلسله بى قانونيتها قرار گرفت بيان داشت :

" هر چه قدر پيشرفت كنيم و هر چه قدر موفقيت پدست آوريم ، خشم بقاياى طبقات بهتر - كس كه شكست خورده اند بيمان اند از بهشت رشت مى يابند و به اشكال مجارزه حاد - تر متوسل ميگردند و پيشتر بدلت شوروى زيان وارد ميسازند . "

و سپس استالين مينويسد :

" يك خرابكار واقعى بايد هر چدى يكبار موفقيتهاى كار خود را عرضه دارد زيرا ايسن تنها وسيله حفظ خود بماند خرابكار و كسب اعتماد وادامه كار خرابكارى است . "

(استالين - مقاله " انسان گرانبهارترين سرمايه است ")

ثالثاً نبايد از نظر برداشت كه برخى از كاد رهاى برجسته حزب كمونيسست اتحاد شوروى با كيش شخصيت استالين بنگيرانه مبارزه كردند و در اين راه يا جان خود را از كف دادند يا سالهاى طولانى در ارد و گاهها بسپردند .

پس از نوزك استالين و مجازات شخص حاد كه جو و كار پرست خطرناكى مانند پريا فاش شدن من مفسار حاصله از كيش شخصيت مبارزه شد پدى در درون هيئت رئيسه كميته مركزى حزب كمونيسست اتحاد شوروى بر

سراجرا پیگیرانه تصمیمات کنگره بیستم در گرفت . در این مبارزه رفیق خروشچف نقش بسیار برجسته ای را ایفا نموده است .

از اعضا هیئت رئیسه اشخاصی مانند مولوتوف ، کاکانویچ ، مالنکف ، ورشیلوف ، شیلوف و سایرین که بعد ا بنام گروه ضد حزبین نامیده شدند در قبایل اجرا پیگیرانه تصمیمات کنگره ۲۰ و مشی این کنگرسره سر سخاتانه مقاومت نمودند .

مولوتوف و کاکانویچ و مالنکف و ورشیلوف و ولگانین و پروخین و سابوروف و شیلوف که با آنها پیوسته بود بمنظور جلوگیری از اجرای تصمیمات کنگره بیستم دست بتوطئه ای زدند که بموقع خود فاش شد . پنوم ژوشن ۱۹۵۷ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی باتفاق آرا توطئه این گروه ضد حزب را محکوم و عاملین اصلی آنرا از مقامات حزبی برکنار ساخت .

جناب سالم هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که از حزبیت و اصولیت دفاع مینمود پیروز گردید .

کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی سر آغاز تحولی در تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی کارگری بشمار میرود . در اعلامیه جلسه مشاوه احزاب کمونیستی کارگری در باره اهمیت این کنگره تاریخی چنین گفته شده است :

" قرارهای تاریخی کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی نه فقط برای حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگی است ، بلکه مرحله جدیدی را در تنهت بین المللی کمونیستی پناگذاشته و موجب تکامل آئینده آن بر اساس مارکسیسم لنینیسم گردیده است ."

در زیر اعلامیه جلسه مشاوه احزاب کمونیستی کارگری نمایندگان احزاب کمونیستی کارگری و از آنجمله نمایندگان حزب کارآلبانی امتضا نمودند .

معدنک انور خواجه در هفتم نوامبر سال گذشته در تیرانا اظهار داشت که وی با کسانی که " همزیستی مسالمت آمیز بر پایه مباحثه خط مشی عمومی سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی " تلقین میکنند موافقت ندارد . این اظهار نظر مخالف آشکار دیگری با اعلامیه های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ جلسات مشاوه نمایندگان احزاب کمونیستی کارگری است . دفاع از سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز مبنای سیاست خارجی همه کشور های ارد و گاه سوسیالیستی و همه کشورهای صلح طلب و همه انسانیت مرقی است .

در شرایط کنونی جهان بشریت تنهاد برابرد و حالت قرار ارد : جنگ یا همزیستی مسالمت آمیز . سیاستهایی از قبیل " نه جنگ و نه صلح " و " بازی بر پر تگاه جنگ " سیاستهای حادثه حیوانه و خطرناکی است .

رهبران حزب کارآلبانی پیوره انور خواجه و محمد شیخو تصمیمات مشترک احزاب کمونیستی کارگری را در یک سلسله مسائل زیر یادگذاشته با انحراف از احکام اعلامیه های جلسات ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ وادامسه تبلیغ کیش شخصیت استالین و تعقیب روش نفاق افکن پیو نسد های انترناسیونالیستی پرولتاری رانضعیف مینمایند .

هیئت نمایندگی حزب ماد رکنگره ۲۲ انتقاد آنرا که در گزارش رفیق خروشچف از رهبران حزب کسار آلبانی شده بود تأیید نمود . حزب ماد رراه استحکام هر چه بیشتر وحدت و یکپارچگی صفوف جنبش جهانی کمونیستی پر پایه مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاریائی که در اعلامیه های جلسات مشاوه احزاب کمونیستی کارگری سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ منعکس شده است از هیچ کوششی فروگذار نمیکند .

حزب ما بحزب کمونیست اتحاد شوروی و کمیته مرکزی لنینی آن که رفیق خروشچف براس آن قرار ارد احترام میگذارد و عقیده دارد که حفظ احترام و اعتبار این حزب و پشتیبانی از مبارزات عاد لانه آن وظیفه مقدس کلیه کمونیستهای جهان است . حزب ما پیوسته در این جهت کوشیده و در آئینده نیز در این جهت خواهد کوشید .

از سنن زمین تخیل بسوی دنیای کمونیسیم

از تخیل تا واقعیت

مدتها قبل از اینکه سوسیالیسم به علم تبدیل شود، بهترین متفکرین بشریت کوشش داشتند که تصویر از یک زندگی خالی از نیاز، فارغ از استثمار و ازاد از محدودیت‌های طبقاتی برای آینده انسا نه‌باید ست دهند. بیش از چهارصد سال قبل، در دوره پیشرفت و تکامل بورژوازی، "توماس مور" (۱) رجل سیاسی انگلیسی در معروفترین اثر خود بنام "اوتوپیا" (۲) نمونه ای از زندگی اشتراکی انسان را به همین طریق تصویر کرد. نیم قرن بعد "کامپانلا" (۳) از اهالی "دومینیک" (۴) منظره تخیلی جالبی را درباره شهر خورشید" (۵) که تابعین آن آزاد و مساوی الحقوق با هم زندگی میکنند ترسیم نمود. تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه پیش‌بینی‌های نابغه آسای "هانری و سن‌سیمون" (۶) و "شارل فوریه" (۷) درباره نظم اجتماعی جدید به ادعا - نامه علیه استثمار سرمایه داری مبدل شد. کارخانه دار انگلیسی "روبرت اون" (۸) در نیمه اول قرن نوزدهم حتی کوشش کرد، البته بیهوده، تا به افکار خود درباره آینده سعادت‌مند بشریت، در دوران سرمایه‌داری جاه عمل پیوشاند. شاکرد پیشه وروآلمانی "ویلهلم پتلیتیک" (۹) بعنوان پیرو این اتوپیست‌ها و متفکر بزرگ د راتر خود بنام "وثیقه‌های هماهنگی و آزادی" (۱۰) آرزوی طبقه کارگرا، که در راستانه بیداری آگاهی طبقاتی اش بود، درباره نظم عادلانه و ارزشمند برای زندگی انسانی بنحو پلینی بیان کرد.

هر قدر تصورات سوسیالیستهای تخیلی درباره آینده به بهتر بشریت نارسا بود رجزئیات متفاوت بود ند ولی آنها در نکته اصلی با هم توافق داشتند. دنیای آینده، دنیای کمونیسیم قبل از هر چیز برای آنها عبارت بود از جهان کارآزاد، جهان صلح، اجتماعی از انسانهای خردمند که دانش را برای نفع عموم فرامیگیرند و آنرا به مرحله غیرقابل تصویری از تکامل میرسانند. با این ترتیب سوسیالیستهای تخیلی که بشر دوستی محسرك آنان بود، علیرغم محدودیت‌های معرفتی خود و دوران خود، خطوط اصلی آینده نوید بخش وسعادت‌مندی را که در دوران ما پیوسته بیشتر فعالیت می‌یابد، شناختند.

کام از تخیل بسوی علم را کارل مارکس و فریدریش انگلس آموزگاران نابغه پرولتاریای جهان برداشتند. آنها با سلاح سوسیالیسم علمی راه بسوی قلمرو آینده آزادی انسان را به پرولتاریا نشان دادند. آنها توضیح دادند که، این قدرتهای ماورا طبیعی نیستند که بشریت را آزاد میکنند بلکه اینکار رسالت طبقه کارگرا است که تمام اجتماع را از طریق انقلابی تغییر داد به هرگونه استثماری برای همیشه پایان می‌بخشد.

ولادیمیر ایلیچ لنین پیشوای نابغه حزب بلشویک نخستین کسی بود که آموزش مارکس وانگلس را به جامعه عمل پیوشاند. طبقه کارگرو سیه تحت رهبری حزب کمونیستهایا انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر گز راه بسوی جهان سوسیالیسم و کمونیسیم را باز کرد. از آن موقع دوران مادوران گذار کمونیسیم در همه جهان نامید میشود. امروز بشریت در راستانه کمونیسیم قرار گرفته است. کنگره بیست و دوم حزب کمونیسیت اتحاد شوروی بر نامه

Utopia	(۲)	Thomas Morus	(۱)
Dominique	(۴)	Campanella	(۳)
Henri de Saint-Simon	(۶)	Civitas Solis	(۵)
Robert Owen	(۸)	Charles Fourier	(۷)
Garantien der Harmonie und Freiheit	(۱۰)	Wilhelm Weitling	(۹)

ساختمان این نخبستين نظم اجتماعى حقيقتاً آزاد و شايسته انسانى را در سرزمين شوروى، در مدت زمان بسيار کوتاه بيست سال اعلام کرده است. همگام با اتحاد شوروى در ساير کشورهاى ارد و گاه سوسيا ليستم نيز زندگى بجلو، بسوى مرحله عاليتر زندگى مشترك انسانى تكمال مى يابد. روياى د پيرين بشرىت بدست انسانها و تحت رهبرى کمونيستها تحقق مى پذيرد.

برای نشان دادن عظمت کارخلاقه انسانها و ارزش مارکسیسم - لنینیسم در واقعیت بخشیدن به روياهاى د پيرينه بشرىت، مادر زير هفايمه کوچکى بين نظريات سوسيا ليستهاى تخيلى و آنچه که رفیق خروشچف در رکنگره بيست و دوم حزب کمونيست اتحاد شوروى بيان داشت بعمل آورده ايم.

اشترک حقيقى

توماش مورنوشت :

" من برای شما شکل این دولت، که آنرا نه فقط بهترین بلکه همچنین تنها دولتى ميدانم که بحق ميتوان نام " اشتراکي " به آن داد، در حد و امکان موافق با حقيقت توصيف کردم. هرگاه در جاي ديگر، وقتى از فاه عمومى صحبت ميشود فقط فاه شخصى مورد نظر است، ولي در اينجا، در " اوتوپيا "، در جايگه مالکيت شخصى وجود ندارد، انسان بطور جدى مراقب منفعت عمومى است. و اين عمل در هر دو مورد بحق انجام مىگيرد، زيرا در کشورهاى ديگر فقط تعداد بسيار کمى از افراد از اين حقيقت بيخبرند که با وجود رونق زياد د ولتهايشان، اگر مراقب منافع خاص خود نباشند از گرسنگى خواهند مرد. از اينجهت احتياج آنها را وارد ار ميکند که قبل از اينکه بفکر ملت خود يعنى بفکر ديگران باشند در باره خود بينديشند. برعکس در اينجا، در " اوتوپيا " که همه چيز بسهمه کس تعلق دارد، هر فردى بدون شک اعتقاد قطعى دارد که هيچکس چيزى را که براى پرکردن مخازن د ولتى تهيه شده، براى رفع احتياج شخصى مورد سواستفاده قرار نمىدهد. زيرا در اينجا محصولات بحد وفور توزيع ميشوند و ما اينکه کسى مالک چيزى نيست و فقير و گدا وجود ندارد، همه ثروتمند هستند."

خروشچف گفت :

" در زمينه اقتصادى پايه مادى - فنى کمونيسم بوجود مى آيد. اتحاد شوروى از لحاظ اقتصادى از تکامل يافته ترين کشورهاى سرمايه دارى سبقت ميگيرد و مقام اول را در توليد سرانه احراز ميکند. بالاترين سطح زندگى در جهان تا مئن خواهد گرديد و شرايط توليد محصولات مادى و فرهنگى بحد وفور، بوجود خواهد آمد. در زمينه روابط اجتماعى بقا ياي اختلافات طبقاتى که هنوز باقى هستند از بين برده خواهند شد. اجتماع بى طبقه از انسانهاى سازنده کمونيسم بوجود خواهد آمد. تفاوتهاى اساسى بين شهر و ده و سپس بين کارجسى و فکرى از بين خواهند رفت. اشترک اقتصادى و ايد ثولوژيک ملل رشد مى يابد. خصائل انسانهاى اجتماع کمونيستى، سطح عالى ايد ثولوژيک، معلوماً وسيع، پاکيزگى اخلاقى و کمال جسمى بوجود خواهند آمد. در زمينه سياسى تمام مردم در رهبرى امور اجتماعى شرکت خواهند کرد و در نتيجه تکامل وسيع و همه جانبه د مورا سى سوسيا ليستى، جامعه براى اجراى کامل اصل کمونيستى " خود رهبرى " (۱) آماده خواهد گرديد.

فراوانى ناشى از کار

توماش کامپانلا نوشت :

(۱) " خود رهبرى " معادلى است که ما براى معادلهائى نظير Самоуправление در روسى، Selbstverwaltung در آلمانى و Auto-gestion در فرانس د نظر گرفته ايم و منظر آنست که در دوران کمونيسم بتدریج د ولت که زمانى از جامعه بيرون آمده و موراژان قرار گرفته است نقش ادا رده جامعه رابه خود جامعه واگذار مينمايد تا امور خود را رهبرى کند.

"در شهر خورشید همه چیز جد و فوری وجود دارد، زیرا هر کسی میخواهد در کار خود که آسان و شمر بخش است، مقام اول را احراز کند. هر شخصی تعلیم پذیر است و کسیکه در چنین فعالیتی، دانش و توانایی از دیگران برتر است "پادشاه" نامیده خواهد شد. این عنوان فقط شایسته مشاهیر بود انشمندان است نه جاهلان. این منظره پس عالی است که چگونه زنان و مردانی که بگروهها تقسیم شده اند بکار میروند، بدون اینکه هرگز فرامین "پادشاه" خود را زیر پا گذارند و یا اینکه میل بکار کردن و اطاعت کردن را، بطوریکه معمول ماست، از دست بدهند. زیرا آنها بد وجود "پادشاه" خود پدرو یا برادر بزرگتر خود را می بینند."

خروشچف گفت:

"مهمترین وظیفه تربیت کونیستی آنست که آگاهی هر فردی را در این باره تقویت کند که انسان بدون کار نمیتواند زندگی کند و وسیله برای زندگی خود فراهم آورد. هر کار خیمی که انسان شوری انجام میدهد برای خود همراهمه اجتماع است. روش شرافتمندانه نسبت بکار، انجام هر کاری بموقع و بنحو احسن، در عمل بمعنای مراقبت در باره رقابتهای است که بهمان ترتیب بر همه همراهمی خود کار میکنند. این بیان همکاران رفیقانه و یک متقابل انسانهای اجتماع نو بسن است. بورژوازی به انسانهای زحمتکش ستم روا میدارد و آنها را تحقیر میکند. کونیستها کار آزاد را بنیای سرچشمه زندگی و رفاه همه انسانها و بعنوان وثیقه ترقی و شکفتگی اجتماع گرامی میدارند و ارج میگذارند. هدف کونیستها عبارت از آزادی انسانها از کار نیست بلکه آزادی کار آنها از استعمار است. در اصل کونیستی: «اگر کسی مانده است عداوتش، برکس باندازه احتیاجش» وحدت کار انسان و تمامین همه نعم زندگی مجسم میشود."

خوشبخت ترین ملت

هائری در وین میمون نوشت:

"خوشبخت ترین انسان کسی است که کار میکند. سعادت مند ترین خانواده ها خانواده ای است که همه افراد آن وقت خود را بطور شمر بخشی میگذرانند. خوشبخت ترین ملت آن ملتی است که در آن کمتر از همه افراد عاطل وجود دارد. بشریت میتواند از تمام سعادتیه که اصولاً قادر به بدست آوردن است برخوردار شود هر آینه بیکاره ای وجود نمیداشت."

خروشچف گفت:

"آگاهی کونیستی در مبارزه فعال بخاطر کونیسم، در کار برای رفاه عمومی بوجود می آید و استحکام می پذیرد. در رفتار هر انسانی، در فعالیت همه کارمندان تمام سازمانها و مؤسسات باید ایده های کونیستی بطور ارگانیک با اعمال کونیستی در آمیزند. پایه و اساس تربیت کونیستی، تکامل همه جانبه شخصیت عبارتست از کار خلاق. کار پیوسته سرچشمه هستی و تکامل انسانها بود و خواهد بود. در ضرب المثلهای مختلف و زبانهای گوناگون همه ملتها این حکم وجود دارد که: "کسیکه کار نمیکند نباید بخورد."

اتحاد پرشمر

شارل فوریه نوشت:

"اتحاد پرشمری که هزاران نفر را در بر میگیرد، و من حامی آن هستم، آنچنان مزایای عظیمی دارد که وضع فعلی در مقامه با آن بشما به تظاهری از ابلاب دیگری وی قیدی است. این مطلب مورد تأیید نه ای از اقتصاد دانان نیز هست، فقط آنها زحمت یافتن راه خروج از این وضع را بخود ندانند. آنها قبول میکنند که مثلاً یک ده سیصد خانواری بجای سیصد انبار غله که اغلب خراب است، فقط بیک انبار غله، که با مراقبت ساخته و تنظیم شده باشد، و بجای سیصد سرداب (برای شراب)، که اکثر بابی اطلاعاتی کامل نگهداری میشوند، تنها بیک سرداب احتیاج دارد. بجای اینکه صد نفر شربشهر حمل کنند و صد نصف روز را از دست بدهند فقط یک نفر که شیر را بکاری حمل کند کافی است. اینها فقط بعضی از صرفه جوئیهای ممکن است که در وهله اول بچشم میخورند و سهولت میتوان آنها را بیست برابر کرد. وقتی شرکت

کنندگان در اتحادیه بینند که کاری که بطور متحد سازمان داده شده است برای آنها سه پنج ، شش بار بر کار رافقتصاد جداگانه شخصی مزیت دارد و برای همه متحدین خوشی هساو لذات متنوع تأمین گردیده است ، در آنصورت آنها همه حسادتها و تنگ نظرهای خود را از یاد خواهند برد و در ورود به اتحادیه عجله خواهند کرد .
خروشچف گفت :

" کلخوزها و سوخوزهای پیشرو هم اکنون در مقامیسه با قسمت اعظم کلخوزها و سوخوزها بهره‌دهی کارشان به پنج تا شش بار و بیشتر رسیده است . باید تأکید کرد که این افزایش بهره‌دهی کارنه ظرف ده سال بلکه طی چند سال بدست آمده است . کشاورزی پیوسته مکانیزه میشود ، و تقاضا از آن نیز افزایش می‌یابد . اکنون باید آنچه را که قدیمی است کنار گذاشت و از تصورات کهنه شده در باره کشاورزی صرف نظر کرد . قبل از هر چیز مطلب عبارتست از بدست آوردن حد اکثر محصول با صرف حد اقل کار . از اینجهت یکی از مهمترین وظایف مبارزه برای مکانیزه کردن با زهم بیشتر و الکتریزه کردن کشاورزی در تمام رشته‌های آن ، مبارزه برای استفساد و بهبود از تکنیک است ."

جهان نوین عقل

رهبر اون نوشت :

" وظیفه نسل کنونی اینست که همه نیروی خود را در برانداختن شکل میرنده و زیان بخش یک نظم کهنه ، همانطور که با الجمه ژنده یک مرد پیر رفتار میشود ، بکار برد تا اینکه همه چیزهای کهنه برای همیشه بدر برانداخته شوند و جهان نوین بوجود آید ، و انسان مخلوق و لایق شود با عقل و ادراک و روح نو ، که او را بوجود با استعداد و عضو شایسته دنیای جدید معنوی و هشت روی زمین ، که بزود میرا ساس این معلومات جدید بوجود خواهد آمد ، بد ل گرداند . در یک نظم عاقلانه اجتماعی منافع محلی وجدانگانه نمیتواند وجود داشته باشد زیرا بزود یروشن میشود که همه انسانها منافع مآبیهی دارند ، همه انسانهای خوبی میشوند ، سالم هستند ، در باره مهمترین مسائل زندگی خود اطلاع کافی دارند ، در آرای روش تفکر زندگی واحدی هستند ، خصائل با ارزشی کسب میکنند ، وظیفه انسانی زندگی خود را انجام میدهند و در زندگی اشتراکی و ارتباط شادی بخش خود با سایر انسانها خوشبخت اند . تکنیک و شیمی که تاکنون تحت تاثیر خود خواهی انسان فقر و حتمتگمان را موجب شده و حقارت بد بختی همه را بهیزان قابل ملاحظه ای افزایش داده اند ، خوشبختانه اکنون دیگر برای بشریت از بین برنده فقر ، حقارت و بد بختی هستند . ماشینها و صنایع شیمیایی همه کارهای انسان را مناسط و بطور خود را در اجتماع بعهده خواهند گرفت و فقط شرایط سالم و خوش آیند را برای انسان باقی خواهند گذاشت ."

خروشچف گفت :

" در قرن ما ، در قرن سریع علم و فن ، تکامل اجتماع و شخصیت انسان بدون استفاده طبعی نقشه و همه جانبه از فرآورده های علم غیر قابل تصورات و . ای . نین در زمان خسود میگفت : در برابر اتحاد علم ، پرولتاریا و تکنیک ، هیچ نیروی ظلمانی قادر به مقاومت نیست . علم ما مور جواب دادن بتقاضای روز است و باید سلاح موثری در چهل مسائل مهم حیاتی اقتصاد ملی و تکامل نیروهای مولد و اجتماع باشد . در درونمای با عظمت آیند باید علم امکان هدایت و اکتش حرارتی هسته ای و استفاده از منبع پایا ناپذیر انرژی هسته ای را برای منظموهای مسالمت آمیز بوجود آورد ، علم باید بتواند در آب و هوا و شرایط اقلیمی تاثیر کند ، بیماریها را از بین ببرد ، زندگی طولانی را برای انسانها تضمین کند ، بیوسه های زندگی ارگانسیم انسان را هدایت نماید ، تعداد بیشمار از مواد مصنوعی مورد نیاز بوجود آورد ، بر کیهان مسلط شود و طرق قطع ارتباطی در آن ایجاد کند . اینکارها که برای یک دوره کامل در تاریخ جهانی علم و فن کفایت خواهد کرد ، برای انسانها منابع پایا ناپذیر انرژی تهیه خواهد نمود و آنها را بفرمانروایان حقیقی طبیعت مبدل خواهد ساخت ."

ویلهلم وایتلینگ نوشت :

" انسان خواهد توانست هر چیزی را که مورد نیاز اوست بحد وفور و آنچه را که مورد احتیاجش نیست مثل هر چیزی دیگری برحسب دلخواه داشته باشد . هرکس در آزادی حتی المقدور کاملاً بسر خواهد برد و زندگی از امروز خوش تر خواهد بود ، زیرا همه نیروها ، که در آنها ایده های جدیدی متناسب با ساختمان اجتماع بوجود می آورند ، متوجه نهضت ترقی و تکامل اند ، بدین گونه اینک بقانون احتیاج داشته باشند و با اینکه بمقاومت منافع شخصی برخورد کنند ، ... انسانها در هر زمین فقط آنچه را محصولاتی را کشت خواهد کرد که در آن فراوانترین و بهترین و بهترین حاصل را بدست می آورد . اما اینکار بارنج و زحمت توصیف ناپذیرتوأم نیست تا انسان مجبور شود محصول کم وید دیکران را ، فقط از اینجهت که بد آن احتیاج دارد ، بزور زکفتش برآید ، بلکه انسان همه نواحی را بوسیله راه آهن و کانال باهم مربوط خواهد کرد و از این راه مبادله محصولات مختلف را انجام خواهد داد . انسان خواهد توانست در شمال بهمان اندازه زیاد شراب بنوشد که در جنوب میشود ، و در جنوب بهمان اندازه زیاد آبجو مصرف کند که شراب مصرف میکند ، و همین ترتیب همه محصولات را مصرف خواهد کرد . در مناطقی که چراگاههای عالی وجود دارد انسان فقط بدامپوری خواهد پرداخت و همین جهت در آنجا کمبود شراب وجود نخواهد داشت ، همانطور که در مناطق غله خیز و تا کستانها کمبود گوشت وجود ندارد .

خروشچف گفت :

" در جریان ساختمان کمونیسم ، در نتیجه تغییرات عظیم در رفن تولید و خصلت کار یک مسئله مهم دیگر اجتماعی نیز حل خواهد شد - تفاوتهای اساسی بین کارجمعی و فکری از زمین خواهد رفت . ماهم اکنون در زندگی روزانه خود این پروسه را ملاحظه میکنیم . در کارخانه ها و در مزارع کلخوزی و ساخوزی میلیونها انسان که در سه متوسطه را تمام کرده اند مشغول کاراند . بین کارگران و دهقانان کلخوزی و دهقانان هزار نفر هستند که بدین قطع کار تولیدی خود تحصیلات عالی را گذرانده اند . نزدیکی در ریجی کار زحمتکشان در کارخانه ها بکار میهند سی آغاز شده است . بعنوان مثال استاد کار را در نظر بگیرید . بدین شک او همکاری است با معلومات مهندسی و فنی ، یک روشنفکر است و در زمین حال یک کارگر . یا اینکه ارتش نوآوران تولید ، کارگران را سیوناً لیژا تور را در نظر بگیرید . آنها اغلب آنچه را که خلایق بتکامل تکمیل میکنند که در واقع فقط متناسب با نیروهای متخصصین نام آور است . همین مطلب را نیز به آسانی میتوان در باره بهترین کارکنان کشاورزی ، که استادان بحق کار خود هستند ، متذکر شد ."

برنامه آینده درخشان و سعادت‌مند بشریت

جامعه انسانی در جریان تحولات شگرفی است. بحران عمومی سرمایه داری مرحله نویسی را تکامل خود را می‌پیماید. جنبش‌های نجات بخش ملی سیستم مستعمراتی را از صحنه گیتی میزداید، مبارزه پرشور خلق‌های جهان برای آزادی کامل خود از یوغ امپریالیسم در جریان است، پیشرفت‌های عظیم و بی‌سابقه علوم انسان را بر اقوام طبیعت چیره میسازد و دور نیست زمانی که انسان از ندای ضرورت که هم اکنون در آن سر میرسد ندای آزادی کامل خواهد رفت.

در این میان برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، برنامه ساختمان جامعه کمونیستی، دور نهای درخشانی را در برابر بشریت می‌گشاید. کشورهای اتحاد شوروی که برای نخستین بار روح تحمل مصائب فراوان تجربه گرانبهای ساختمان جامعه سوسیالیستی را طبقه کارگر جهان عرضه داشت، اکنون راه ساختمان جامعه کمونیستی را به بشریت نشان می‌دهد، جامعه‌ای که کار، آزادی، برابری، سعادت و صلح را برای تمام افراد بشر، برای تمام خلق‌ها و برای همیشه تأمین میکند.

لنین در باره برنامه دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹۱۹ چنین مینویسد:

"ترجمه ساده برنامه مایه‌ترین پاسخ بدین سؤال خواهد بود که حزب کمونیست روسیه که یکی از دست‌های پرولتاریای جهانی است چه کرده است. برنامه ما وسیله نیرومندی برای ارتقای سوسیالیسم و پروپاگاندا خواهد بود. برنامه ما انچه را که سند است که بر مبنای آن کارگران خواهند گفت: در آنجا رفقای ما، برادران ما هستند. در آنجا ارمان مشترک مادر حال تحقق یافتن است." (لنین جلد ۲۹ صفحه ۱۹۸)

آنچه که در سال ۱۹۱۹ درست بود اکنون نیز در مورد برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مصوب ننگر و بیست و دوم حزب صدق میکند. برنامه نوین حزب کمونیست اتحاد شوروی که انعکاس دهنده واقعیت موجود و نشان دهنده تکامل جامعه شوروی سوسیالیسم است، پهنای آینه‌ای است که طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان آینده روشن و سعادت‌مند خود را در آن می‌بینند. برنامه نوین حزب کمونیست اتحاد شوروی بدون شک نیروهای تازه‌ای را بکمونیسم جلب خواهد کرد و مبارزه خلق‌ها برای انجام انقلاب سوسیالیستی و تحقق جامعه کمونیستی قوت و شدت بیشتری خواهد بخشید.

XXXXXXXXXX

انعکاس جهانی برنامه

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی در سراسر جهان انعکاس وسیعی یافت. برنامه‌ای که هدفش ایجاد جامعه کمونیستی است، جامعه‌ای که اکنون از صورت یک پیش‌بینی تئوریک بیرون آمده و ساختمان آن وظیفه روز خلق‌های قهرمان کشورهای اتحاد شوروی گردیده است، نمیتوانست مورد توجه توده‌های وسیع مردم، محافل مترقی و صلح‌دوست و حتی محافل بورژوازی واقع نگردد. این برنامه بموقع خود در کلیه مطبوعات جهان بطور کامل و با جزئی انتشار یافت. هم اکنون این برنامه بزبان‌های گوناگون به بسیاری ترجمه شده و در اختیار توده‌های زحمتکش قرار گرفته است.

اما اگر انعکاس برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی جنبه جهانی بخود گرفت، عکس العمل طبقات و قشرها و محافل مختلف در قبال آن یکسان نیست.

احزاب کمونیستی و کارگری جهان، خلق‌های کشورهای مستعمره و وابسته برنامه حزب کمونیست را با خوشحالی استقبال کردند زیرا این برنامه ناقوس آزادی و صلح و رفاه و سعادت بشری را در سراسر جهان می‌نوازد و راه ناپودی استثمار و استعمار را به بشریت باروشنی بیشتری نشان میدهد. برنامه حزب کمونیست

اتحاد شوروی مبارزه احزاب کمونیستی و کارگری را در راه تجمع کلیه نیروهای مترقی باخطر پیروزی سوسیالیسم بازهم بیشتر تسهیل میکند. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی با اثبات برتری اقتصادی، سیاسی و اخلاقی سوسیالیسم و کمونیسم بر سرمایه داری با خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته در مبارزه آنها علیه امپریالیسم نیروی تازه ای میبخشد، چه این خلقها عمیقاً رهاخته اند که افزایش نیروی مادی و معنوی کشور احساساً در شوروی و کلیه کشورهای اردو ی سوسیالیستی امپریالیسم را تضعیف میکند و مبارزه آنها در راه آزادی کامل و نهائی از یوغ امپریالیسم قوت بیشتری میدهد. بیهوده نیست که محافل بورژوازی از تاثیر عمیق این برنامه در وضع جهان سخن میگویند و اهمیت "نیروی جاذبه برنامه برای ملت های فقیر" اعتراف میکنند.

نکته دیگری که در باره انعکاس جهانی برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی میتوان متذکر شد اینست که پاره ای از محافل اقتصادی بورژوازی در اینکه این برنامه عظیم اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی اجرا خواهد شد تردید میخورند و راه نمیدهند. همین محافل که نقشه پنجساله اول اتحاد شوروی را غیر قابل اجرا می شمردند اکنون در برابر واقعیات سرسخت مجبورند اعتراف کنند که نقشه بیست ساله اتحاد شوروی در راه ساختمان جامعه کمونیستی بدون شك بمرور اجراء خواهد آمد. اتلی نخست وزیر سابق انگلستان در مجلس سردها خاطر نشان میسازد:

"البته ممکن است گفت که این پروپاگانداست ولی من فکر میکنم که آقای خروشچف واقع بین است."

ولی منتقدین بورژوازی که نمیخواهند از تاریخ درس عبرت بگیرند در اکثریت قریب با اتفاق خود برآنند که ایسین برنامه "سراب" است، "تخیلی" است، خواب و خیال و وعده های تبلیغاتی است. معذک حالب است که این منتقدین نیز شك و تردید و پدیده بینی خود را با احتیاط بیان میکنند. در حقیقت کمونیست ها نشان دادند که بیهوده سخن نمیگویند و وعده های خود را به مرحله اجرا در میآورند.

نظر منتقدین بورژوازی هر چه باشد يك نکته مسلم است و در واقعیت آن نمیتوان تردید کرد. و آن پیروز کامل سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تری سیستم سوسیالیستی بر سیستم سرمایه داریست. توجه کنید:

• در ۱۹۲۰ سهم تولید صنعتی سوسیالیسم در مقیاس جهانی فقط ۵٪ بود و کاپیتالیسم ۹۹٪ تولید جهانی را در دست داشت. امروز کشورهای اردو ی سوسیالیسم بیش از نولت تولید صنعتی جهانی را در اختیار گرفته اند.

• در ۱۹۲۰ کشور اتحاد شوروی ویرانه و عقب مانده بود. پس از گذشت ۴۰ سال طوفان خسارات عظیم ناشی از جنگ دوم، امروز بیک کشور آباد، نیرومند و مترقی و از لحاظ صنعتی بدومین کشور جهانی تبدیل گردیده است.

• آهنگ رشد سالیانه تولید صنعتی در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی سه تا چهار برابر آهنگ رشد سالیانه تولید صنعتی در کشورهای سرمایه داری است. در نتیجه همین رشد سریع تولید صنعتی کشور اتحاد شوروی توانسته است در مسدودت

کوتهای پرکشورهای سرمایه داری سبقت گیرد و يك قدرت صنعتی طراز اول تبدیل یسل گردد. اجرای نقشه های اقتصادی در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد که این رشد سریع کماکان حفظ شده و افزایش تولید صنعتی با همین آهنگ ادامه دارد.

• از ۱۹۲۷ تا ۱۹۶۰ تولید صنعتی کشورهای سوسیالیستی قریب هفت برابر شده، در حالیکه در همین فاصله افزایش تولید صنعتی کشورهای امپریالیستی کمتر از دو برابر نیم است. هیچ دلیلی در دست نیست که اقتصاد صنعتی کشورهای سوسیالیستی با همین آهنگ سریع رشد نکند. نقشه هفت ساله تولید صنعتی در کشور اتحاد شوروی که هم اکنون در دست اجراء است و یکسال پیش از موعد مقرری پایان خواهد رسید در دست

دارد. بنابراین آهنگ رشد سالیانه صنعتی کماکان ادامه خواهد یافت.

به افزایش تولید پاره ای از محصولات صنعتی ظرف شش سال اخیر توجه کنیم:

• افزایش تولید فولاد ظرف شش سال اخیر در اتحاد شوروی ۲۶ میلیون تن، در

ایالات متحدہ امریکا ۱۰ میلیون تن •
۵ افزایش استخراج نفت در اتحاد شوروی ۹۰ میلیون تن ، در امریکا تقریباً بیست میلیون تن •

• هم اکنون تولید صنعتی اتحاد شوروی بیش از ۶۰٪ تولید صنعتی امریکا را تشکیل میدهد • با آهنگ رشد سالیانه تولید صنعتی اتحاد شوروی که چهار برابر آهنگ رشد تولید صنعتی امریکا است حد اکثر پس از پنج سال دیگر تولید صنعتی اتحاد شوروی سه امریکا خواهد رسید و شاید از آن نیز تجاوز خواهد کرد •

به نکات فوق اقتصاد طبق نقشه وحدت سیاسی و اجتماعی خلقهای کشورهای اتحاد شوروی را بیفزایید — چیزی که در کشورهای سرمایه داری اثری هم از آن مشهود نیست و نمیتواند هم باشد — آنوقت معلوم میشود که جا می برای شك و تردید در اجرای برنامه عظیم کشورهای اتحاد شوروی باقی نمیماند •

انقلاب اکثریت نقطه تحول عظیم و آغاز مرحله نویسی رادرتاریخ بشریت پدید آورد ، راه ایجاد جامعه بدون طبقات ، بدون استثمار ، بدون مبارزه طبقاتی ، بدون جنگ اگشود ، جامعه ای که در آن وژور نعم مادی بهرکس اجازه میدهد که به اندازه نیازش از تولید بهره برگردد و استعداد و تریحه خود را در کلیسه زمینه هابطور کامل رشد دهد • جامعه سوسیالیستی که هم اکنون در اتحاد شوروی بطور کامل ساخته شده و در کشورهای دیگر ادوی سوسیالیستی در دست ساختمان یادر دست اتمام است مرحله مقدماتی بنسای جامعه کمونیستی است •

پایان ساختمان جامعه سوسیالیستی در کشورهای مختلف ارد و گاه سوسیالیسم نمیتواند همزمان با از اینجهت که اولاً انقلاب سوسیالیستی در این کشورها در زمانهای مختلف انجام گرفته و ثانیاً سطح تکامل اقتصادی و فرهنگی کشورهایی که در راه ساختمان سوسیالیسم گام گذارده اند یکسان نبوده است • بدین ترتیب جامعه انسانی از ساختمان سوسیالیسم در یک کشور واحد به ساختمان سوسیالیسم در یک رشته از کشورهای عبور کرده و اکنون ساختمان جامعه کمونیستی در دستوروز ملل اتحاد شوروی قرار گرفته است در حالی که در کشورهای دیگر سیستم سوسیالیستی ساختمان سوسیالیسم در حال اجراست • ظسرف بیست سال آینده که در اتحاد شوروی جامعه کمونیستی در خطوط اساسی آن بنا خواهد شد ، کشورهای دیگری نیز ساختمان جامعه کمونیستی قدم خواهند گذاشت •

طت انتقال تقریباً همزمان کشورهای سوسیالیستی به جامعه کمونیستی در اینست که اقتصاد ملی در این کشورها همه طبق قوانین اقتصادی همانندی رشد میکنند • چنانچه تاثیر قانون رشد موزون وهم آهنگ اقتصاد ملی در مقیاس بین المللی موجب میکرد که کشورهایی که در این سیستم از لحاظ اقتصادی عقب مانده ترند با آهنگ سریعتری رشد خواهند کرد • آهنگ سریع رشد این کشورها ناشی از کمکهای اقتصادی ، فنی و علمی کشورهای مرفقی تر سیستم سوسیالیستی میوز و اتحاد شوروی است به آن کشورهایی که اقتصاد آنها کمتر رشد یافته است • این کمکها البته در آغاز یکطرفی است ولی پس از مدتی که اقتصاد کشورهای کمتر مرفقی رشد یافت ، این کمکها جنبه متقابل ود و طرفی بخود میگیرد • بنابراین وجود سیستم جهانی سوسیالیسم و مناسبات همکاری و کمک متقابل کشورهای سوسیالیستی بهر یک از این کشورها اجازه میدهد که درون ساختمان سوسیالیسم را با سرعت در مدت کوتاهی طی کرده وهمه تقریباً همزمان به مرحله ساختمان کمونیسم وارد شوند • در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته میشود :

” • • • تکامل د ولتهای سوسیالیستی که در ترکیب سیستم جهانی سوسیالیسم و ارد میشود ، استفاد ه از قانونمند و یها و مزایای این سیستم امکان کواه کردن مرحله ساختمان سوسیالیسم را برای این د ولتهای تأمین میکند ، در برابر آنها در تمامی انتقال کم هیش همزمان بکمونیسم راد ر چهارچوب یک دوران تاریخی می کشاید • “
ساختمان کمونیسم نسبت به ساختمان سوسیالیسم در شرایط مساعدتری انجام میگردد زیرا از اسرفی جامعه کمونیستی از جامعه سوسیالیستی بیرون میاید که از لحاظ صورت بندی یا فرمسیون اقتصادی اجتماعی با آن یکسان وهمگون است (نه مانند سوسیالیسم و سرمایه داری که د فرمسیون اقتصادی — اجتماعی

تفاوت و ناهمگون میباید) * لنین توضیح میدهد که :

«... تمایز طبیعی میان سوسیالیسم و کمونیسم بزبان ساده اینست که کلمه اول بمعنی نخستین پلکان جامعه جدید است که از سرمایه داری بیرون میآید * کلمه دوم پلکان بعدی و عالی این جامعه است *» (لنین - مقاله "ابتکار بزرگ" ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۹)

از طرف دیگر وجود سیستم جهانی سوسیالیسم که همه تقریباً در زمان واحدی بکمونیسم خواهند رفت مفهوم ساختمان کمونیسم را در یک کشور واحد متفق میسازد *

ساختمان جامعه کمونیستی در اتحاد شوروی در خطوط اساسی آن در سال ۱۹۸۰ پایان میپذیرد ساختمان جامعه کمونیستی بطور کامل، موضوع مرحله بعدی تکامل جامعه شوروی است که برنامه کنونی ناظر به آن نیست *

در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی خصوصیات جامعه کمونیستی، راه ساختمان این جامعه و تغییراتی که در زیر بنای جامعه سوسیالیستی در جریان انتقال بجامعه کمونیستی روی میدهد تحلیل شده است * در این مقاله فقط نکاتی از برنامه مورد توجه قرار گرفته است *

جامعه کمونیستی چگونه جامعه ای است ؟

جامعه کمونیستی جامعه ایست که در آن از طبقات اجتماعی اثری مشهود نیست و تساوی کامل (بغیر از اجتماعی آن) میان کلیه افراد جامعه برقرار است * در این جامعه فقط یک نوع مالکیت اجتماعی بروسائل تولید وجود دارد : مالکیت همه خلق بر همه وسائل تولید * در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی کمونیسم اینگونه تعریف میشود :

"کمونیسم ساختمان اجتماعی بدون طبقاتی است با مالکیت همه خلق بروسائل تولید و تساوی اجتماعی کامل تمام اعضای جامعه، جامعه ای که در آن همراه با رشد همه جانبه مردم نیروهای مولد نیز بر اساس تکامل مداوم علوم و تکنیک رشد مییابند، تمام منابع ثروت اجتماعی سیل آسا جریان مییابد و اصل بزرگ "از هر کس چنانچه استعدادش" بهره کس بنا بر احتیاجش" تحقق میپذیرد * کمونیسم جامعه کارکنان آزاد و آگاه است که دارای سازمان عالی است و در آن اداره اجتماع بر عهد خود افراد اجتماع است، کار بسود جامعه برای همه بصورت یک احتیاج حیاتی در میآید، احتیاجی که ضرورت آن آگاهانه احساس میشود، استعداد های هر کس برای استفاده خلق هسرچه بیشتر بکار خواهد افتاد *"

برای نیل به هدفی که حزب کمونیست اتحاد شوروی در برابر خود قرار داده فقط بیست سال وقت لازم است که برنامه هفت ساله کنونی که در دست اجراست مرحله مهمی از آنرا تشکیل میدهد * در پایان این مدت یعنی در ۱۹۸۰ نیروهای مولد در اتحاد شوروی بسطحی خواهد رسید که تاکنون در هیچیک از کشورهای سابقه نداشته است و کشور شوروی از لحاظ تولید، تکامل سطح تکنیک و سرانه تولید مقام اول را در جهان احراز خواهد نمود * این نیروهای مولد عظیم رشد یابی آنها اجازه خواهد داد که مناسبات تولیدی سوسیالیستی بناسبات تولیدی کمونیستی تبدیل گردد *

وظیفه اساسی اقتصادی در جریان بیست سال آینده عبارتست از ایجاد زیربنای مادی و تکنیکی جامعه کمونیستی یعنی اجرای الکتریفیکاسیون کامل کشور و اقتصاد، ماشینینی و خود کار کردن (مکانیزاسیون و اتوماسیون) کامل تولید، تکامل وسیع علوم و استفاده وسیع از آن در تولید، افزایش بیسابقه بازده کار، بلا بهره ن سطح فرهنگی و تخصص فنی زحمتکشان و ... عبارت در یک ایجاد زیربنای مادی و تکنیکی کمونیسم پروسه اجتماعی پیچیده ایست که تمام رشته های تولید، تکنیک، اداره امور تولید، و مناسبات اقتصادی را در بر میگیرد *

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی طرق مشخص انجام این وظیفه را نشان میدهد * در برنامه گفته میشود که حجم تولید صنعتی ظرف ده سال آینده (تا ۱۹۷۰) تقریباً دوبرابر نیم خواهد شد و بنابراین سطح تولید صنعتی امریکارا در پشت سر خواهد گذارد * در ظرف بیست سال (تا ۱۹۸۰) حجم تولید صنعتی نسبت به مقیاس کنونی لاقابل شش برابر خواهد شد * تولید فولاد که یکی از مواد اساسی صنایع است در

پایان بیست سال به ۲۵۰ میلیون تن در سال بالغ خواهد گردید .
 برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی یاد نظر گرفتن این آموزش لنین که "کمونیسم عبارتست از حکومت شوروی با اضافه الکتروفیکاسیون سراسر کشور" موضوع توسعه شبکه برق رازکن اساسی ساختمان اقتصاد جامعه کمونیستی می شمارد صهیون جهت د برنامه اهنگ رشد تولید برق پیش از اهنگ رشد تولید ات دیگر در نظر گرفته شده است . در پایان ده سال آینده تولید سالیانه برق به ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد کیلووات ساعت و در پایان بیست سال آینده به ۲۷۰۰ تا ۳۰۰۰ میلیارد کیلووات ساعت بالغ خواهد گردید و ایمن بآن معنی است که الکتروفیکاسیون سراسر کشور در خطوط اساسی خود پایان خواهد یافت .

منابع سنگین که در ساختمان سوسیالیسم در درجه اول اهمیت قرار داشتند در ظرف سالهای آینده همچنان اهمیت خود را حفظ خواهند نمود .

همراه با رشد صنایع ، کشاورزی نیز همه جانبه رشد خواهد نمود . طبق برنامه حجم محصولات کشاورزی ظرف ده سال آینده در حدود د برابر رونیم و ظرف بیست سال آینده سه برابر رونیم افزایش خواهد یافت . بنا این ترتیب اتحاد شوروی ظرف ده سال آینده از جهت تولید سرانه برای محصولات عمده کشاورزی بر امریکا سبقت خواهد گرفت .

بر اساس ایجاد زمینهای مادی و تکنیکی کمونیسم توسعه شگرفه تمام شعب اقتصاد ملی ، نسیم مادی و فرهنگی جامعه به آن اندازه از فراوانی خواهد رسید که بتوان اصل توزیع بر مبنای احتیاج را عملی ساخت .

در نتیجه اجرای برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مردم شوروی بالاترین سطح زندگی را در جهان بدست خواهند آورد . درآمد واقعی هر فرد شوروی در پایان بیست سال آینده سه برابر رونیم افزایش خواهد یافت در حالی که در پایان ده سال آینده ساعت کار به شش ساعت تقلیل پیدا خواهد کرد . طی رشم پائین آمدن ساعات کار هر فرد ار مزد افزوده میشود ، مالیات حذف میشود و بر اثر افزایش بازده کار نرخ اجناس مرتباً تخفیف مییابد . تسکن ، نگاهداری کودکان ، تحصیل در تمام مدارس ، حمل و نقل عمومی ، معالجات طبسی و دارو همه مجاناً خواهد بود . مردم شوروی که قهرمانانه در برابر شدائد و محرومیت ها ایستادگی و مقاومت نشان داده اند در حاد سعادت و رفاه ابدی کام خواهند گذارد .

در روزهای چنین جامعه ای که هم اکنون در اتحاد شوروی در دست ساختمان است ، تأثیر انقلابی عظیمی در رزح دکشان سراسر جهان باقی میگذارد و آنها را به بارزده در راه تحقق جامعه کمونیستی تجویز میکند .

همراه با تغییرات شگرفی که در زمینهای جامعه سوسیالیستی روی میدهد ، مناسبات اجتماعی و ساختمان طبقات جامعه و زندگی سیاسی و فرهنگی جامعه نیز عمیقاً تغییر میکند و تکامل مییابد .

مالکیت د و گانه برو مسائل تولید در جریان انتقال سوسیالیسم به کمونیسم به مالکیت از نوع واحدی تبدیل خواهد شد . اکنون در اتحاد شوروی د ونوع مالکیت عمده وجود دارد : مالکیت دولتی یعنی مالکیت همسه خلق برو مسائل تولید و مالکیت کثوپراتیوی و کلخوزی یعنی مالکیت اجتماعی د هقانان کلخوزی بر کثوپراتیوهای کشاورزی . در برنامه پیشبینی میشود که مالکیت کثوپراتیوی باید به مالکیت اجتماعی کمونیستی ارتقا یابد . این تغییر بر اثر تکامل مالکیت کثوپراتیوی ، تحکیم و توسعه مناسبات میان کلخوزها و روابط کلخوزها به موسسات دولتی روی خواهد داد .

ساختمان زمینهای مادی و تکنیکی جامعه کمونیستی بتدریج تغییرات عظیمی از لحاظ رشد اقتصادی و سماح زندگی و فرهنگی د رکثوپراتیوهای کشاورزی ایجاد مینماید . کلخوزها بتدریج به موسسات د بزرگ کمونیستی نزدیک میشوند . سیمای روستا بتدریج تغییر میکند مصیرت شهر درمی آید و بدین ترتیب : نهاد آشتی نا پذیر میسبان شهرود ه که در دوران سرمایه داری بر اثر استمار شدید د توسط شهر وجود مییابد و سوسیالیسم با اتحاد طبقه کارگرود هقانان فقط به آشتی نا پذیر بودن این تضاد پایان میدهد ، بکلی از بین خواهد رفت .

با تغییر د ونوع مالکیت اجتماعی سوسیالیستی به مالکیت اجتماعی کمونیستی واحد ، با همانند شدن خصلت تولید صنعتی و کشاورزی ، بانزدیک شدن شرایط زندگی و سطح فرهنگی د هقانان کلخوزی با کارزان و اهالی شهر تمایزات طبقاتی نیز که در جامعه سوسیالیستی هنوز وجود دارند از بین خواهند رفت و جامعه بسد ون طبقات پدید خواهد آمد . در برنامه حزب کمونیست اینطور گفته میشود :

" در جامعه کمونیستی طبقات کاملاً از بین خواهند رفت . . . "

" هنگامی که کمونیسم بنا شود ، طبقات ازین میروند ووظیفه رهبری طبقه کارگرنیز پایان خواهد پذیرفت ."

د برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی راه حل پایان بخشیدن و تفاوت اساسی میان کارفکری و کسار بدنی پیش بینی شده است . در جریان ایجاد زیربنای مادی و تکنیکی جامعه کمونیستی و ویژه بر اثر خود کار کردن تولید سطح فرهنگی و تکنیکی طبقه کارگرود هفنان با لا خواهد رفت . هر د هقان بیک مبنسند س و متخصص کشاورزی و هر کارگریک مهند سفنی یا تکنیسین تبدیل خواهد شد . آموزش عمومی اجباری در مسرد تحصیلات متوسطه علی خواهد گردید . بر اثر تقلیل روزگار و افزایش سطح زندگی مادی فرهنگی افسراد تحصیلات عالی و آموزش پلی تکنیک در اختیار تمام افراد جامعه قرار خواهد گرفت . در برنامه توسعه شبکه موسسات آموزشی و فرهنگی پیش بینی شده است که در آنها افراد جامعه در هر رشته ای که مایل باشد میتوانند بیاموزند یا معلومات خود را تکمیل کنند . در برنامه اینطور گفته میشود که

" پیروزی کمونیسم موجب اختلاط کارفکری و کار بدنی خواهد شد و دیگر برای روشن فکران بعنوان یک تشراجتماعی جداگانه جایی در جامعه باقی نخواهد ماند ."

حزب ود ولت شوروی

د برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی تکامل سازمانهای سیاسی جامعه و از آنجمله تکامل دولت پیش بینی شده و از اینجهت درد مسئله عهد حزب ود ولت فصل تازه ای افتتاح گردیده است . در برنامه قیود شده که در کشور اتحاد شوروی دولت د یکتاتوری پرولتاریاد دوران تاریخی خود را پیموده ، نقش تاریخی خود را بازی کرده و اکنون بصورت دولت تمام مردم ، دولت همه خلق درآمده است و همچنین حزب کمونیست اتحاد شوروی که بمشابه حزب طبقه کارگر موجود آمد اکنون حزب تمام خلق شوروی گردیده است .

انقلاب سوسیالیستی از راهی که پیروزی آن تامین کرد د از راه مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز ، طبقه کارگراد رراس حکومت قرار میدهد . ماهیت حکومت سوسیالیستی پس از پیروزی انقلاب ، شکل حکومت هرچه باشد ، عبارت از د یکتاتوری پرولتاریاست . د یکتاتوری پرولتاریا برای درهم شکستن مقاومت طبقات استثمارگر و کوشش آنها در راستا ردمجد در رژیم استثمار ضروری است . ولی هرگز فراموش نکنیم که برخلاف د یکتاتوری بورژوازی که د یکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت مردم و منظر استثمار برهه کشی این اکثریت است د یکتاتوری پرولتاریا عبارتست از دیکراسی اکثریت قریب باغفاق زحمتکشان و شرکت آنها در اداره امور کشور . د یکتاتوری پرولتاریا کلیه حقوق دموکراتیک و امکان تحقق آنها را برای تمام مردم تامین مینماید .

همچنین فراموش نکنیم که د یکتاتوری پرولتاریادورانی گذراست . حکومت د یکتاتوری پرولتاریادرحریان ساختن سوسیالیسم و کمونیسم بتدریج چه از حیث ماهیت وجه از حیث وظایف تخیر میکند و سرانجام پس از پایان ساختن جامعه کمونیستی راه زوال خود را خواهد پیمود . بالاخره فراموش نکنیم که د یکتاتوری پرولتاریاتنها اعمال فشار نیست بلکه وظیفه مثبت و خلاق نیز دارد و آن ساختن جامعه سوسیالیستی هم از جهت اقتصادی و هم از جهت تربیتی فرهنگی است .

تجربه اتحاد شوروی نشان میدهد که بدون استقرار د یکتاتوری پرولتاریا ساختن سوسیالیسم امکان ندارد . د یکتاتوری پرولتاریاد اتحاد شوروی وظایف تاریخی خود را با انجام رسانید ، تغییرات عمیق و شگرفی در زیر بنای اجتماعی جامعه پذیرد آورد ، سوسیالیسم را بطور کامل برای همیشه بنا نهاد . د یکتاتوری پرولتاریا اکنون انجام وظایف مهم و تاریخی خود را با پایان رسانید و ضرورت وجودی آن از لحاظ شرایط داخلی کشور اتحاد شوروی منتهی است . د یکتاتوری پرولتاریا اکنون بدولت همه مردم شوروی تبدیل گردیده است . این یکی از احکام تازه برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی است . در برنامه چنین گفته شده است :

" پس از آنکه پیروزی کامل و قطعی سوسیالیسم یعنی مرحله اول کمونیسم و انتقال جامعه را به مرحله ساختن کمونیسم در خطوط اصلی آن تامین نمود ، د یکتاتوری پرولتاریا وظیفه تاریخی خود را انجام داد و از نظر وظایف تکامل داخلی ضرورت خود را در اتحاد شوروی از دست داد . است . دولت که بمشابه دولت د یکتاتوری پرولتاریا ظاهر گردید بدولت تمام خلق و به آلت اجرای منافع و اراده تمام خلق تبدیل گردیده است . از

آنجا که طبقه کارگر پیشروترین و ارگانیزه ترین نیروی جامعه شوروی است، این طبقه نقش رهبری خود را در دوران بنای کمونیسم در خطوط اساسی آن اجرا میکند. هنگامی که کمونیسم ساخته شود و طبقات ازین برونند طبقه کارگر اجرای وظیفه رهبری جامعه را نیز بپایان میرساند.*

بعوجب این حکم پیش از آنکه دولت بعثابه آلت دیکتاتوری زائل شود دیکتاتوری طبقه کارگر ضرورت خود را از دست میدهد. ولی دولت بعثابه سازمان همه خلق تا پیروزی کامل کمونیسم وجود خواهد داشت. در برنامه وظایف این دولت عبارتست از ایجاد زیربنای مادی و فنی کمونیسم، تبدیل مناسبات سوسیالیستی به مناسبات کمونیستی، حفاظت حقوق و آزادیهای مردم شوروی و مالکیت سوسیالیستی، پرورش توده های مردم با روح انضباط آگاهانه و ادراك کمونیستی کار و تأمین دفاع و امنیت کشور، توسعه همکاری برادرانه با کشورهای سوسیالیستی، دفاع از امر صلح جهانی و برقرار کردن مناسبات عادی با کلیه کشورهای دهرجریان ساختمان جامعه کمونیستی شرکت توده های مردم در امور دولتی و اداره امور اقتصادی و فرهنگی توسعه مییابد. وظایف دولت بتدریج برعهده سازمانهای جامعه قرار خواهد گرفت. بتدریج شرایط انتقال از سازمانهای دولتی به اداره کمیونسویتی امور جامعه فراهم مییابد. شوراها در انجام این امر نقش اساسی بازی میکنند زیرا آنها هم خصوصیات ادارات دولتی و هم خصوصیات سازمانهای اجتماعی را در آمیخته اند. در برنامه پیش بینی شده که پیوسته افراد جدیدی بعنویت شوراها انتخاب گردند تا افراد جامعه همه بتوانند در اداره امور جامعه شرکت جست و اثر را بیاورند. گذشته از شوراها انقتر مسایر سازمانهای اجتماعی نیز از قبیل اتحادیه های کارگری، سازمان جوانان و کوپراتیوها افزایش مییابد. در برنامه تکامل امور دولتی بدین شکل بیان شده است:

تکامل امور دولتی سوسیالیستی بتدریج انجام امور دولتی را به اداره امور کمونیستی اجتماع توسط خود اجتماع تبدیل خواهد کرد. در اداره امور کمونیستی اجتماع شوراها اتحادیه های کارگری، کوپراتیوها و دیگر سازمانهای توده ای زحمتکشان باید یکدیگر در می آمیزند. این جریان عبارتست از تکامل بیشتر دموکراسی زیرا شرکت فعال تمام اعضای جامعه را در اداره امور اجتماعی تأمین میکند.*

برنامه صلح و همزیستی مسالمت آمیز

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه صلح و همزیستی مسالمت آمیز میان دو سیستم سوسیالیسم و سرمایه داری است. بنای سوسیالیسم و ساختمان کمونیسم قبل از هر چیز بصلح استوار و باید از نیازمند است. سوسیالیسم و کمونیسم با صلح ملازمه دارد. بیهوده نیست که اساس سیاست خارجی اتحاد شوروی پس از انقلاب اکتبر و سیاست کشورهای اردوی سوسیالیستی بر اساس صلح و همزیستی مسالمت آمیز قرار دارد. کشور اتحاد شوروی که برنامه عظیم بیست ساله رشد اقتصادی، تکامل مناسبات تولیدی و بهبود شرایط زندگی مادی و فرهنگی خلقهای شوروی را طرح و اجرا میکند نمیتواند سیاستی جز سیاست صلح و همزیستی دنبال کند.

دولت اتحاد شوروی برخلاف تبلیغات امپریالیستها خواهان صدرو انقلاب نیست. کمونیسم از راه آتیا علی برتری خود بر سرمایه داری، از راه نشان دادن جامعه ای که از جهت رفاه و آسایش مردم سرمشق و نمونه است توجه توده های مردم را در سراسر جهان ب خود جلب خواهد کرد و آنها را ببارز برای تحقق افکسار کمونیستی خواهد کشتانید. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی خاد نشان میشود:

" هنگامی که خلق شوروی از برای کمونیسم برخوردار شود میلیونها مردم روی زمین خواهند گفت: ما هوادار کمونیسم هستیم. افکار کمونیستی از راه ایجاد نمونه یک سازنگ اجتماعی کاملتر و شکفتگی نیروهای تولیدی، از راه ایجاد کلیه شرایط لازم برای خوشبختی و رفاه انسان در قلب و مغز توده های مردم رسوخ میکند نه از راه جنگ طبع کشورهای دیگر."

هر انداز برتری سیستم اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم بر سیستم سرمایه داری بیشتر مشهود گردد مبارزه خلقها بطور سوسیالیسم شدت خواهد گرفت و کشورهای بیشتری در راه سوسیالیسم گام خواهند

گذشت اما اگر اتحاد شوروی و کشورهای اردوی سوسیالیستی و کمونیستهای سراسر جهان صد و انقلاب را نادر میدانند و عقیده دارند که خلفها خود هر روز می راکه بسود و صلاح خود تشخیص دهند انتخاب خواهند نمود، ولی در عین حال صد و روز انقلاب را از جانب امپریالیستها نمیتوانند نادیده بگیرند و طبعاً مبارزه برنخیزند و وجود اردوی سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی مبارزه خلفها را راکه در زیر اسارت امپریالیسم قرار دارند یا آنها را راکه برای تحکیم و تأمین استقلال تام و تمام خود مبارزه میکنند تسهیل میکند. مبارزه این خلقها امپریالیسم را تضعیف میکند. هر پیروزی در این مبارزه ضربه ایست که بر پیکر امپریالیسم وارد میاید و بدو شک و تضعیف امپریالیسم صلح را تحکیم میکند و پایه اثرات توسعه میدهد. بیهوده نیست که اتحاد شوروی و کلیه کشورهای اردوی سوسیالیستی پشتیبانی بدو و وفاداری و شرط خود را از نهضت‌های نجات بخش ملی منظور نیل به استقلال کامل سیاسی و اقتصادی در پیغ نمیزرند. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی صریحاً اعلام شده است: "حزب کمونیست اتحاد شوروی و خلق شوروی را باید و نیز علیه کلیه جنگهای غاصبانه از هر نوع که باشد متوجه علیه جنگهای میان دولت‌های سرمایه داری، علیه جنگهای محلی و با خطر خفه کردن جنبشهای نجات بخش ملی مبارزه خواهند کرد و وظیفه خود می شمارند مبارزه مقدس خلقهای آسیا و جنگهای آزاد بیخس عاد لانه آنها را علیه امپریالیسم پشتیبانی کنند."

xxxxxxx

راهی که راه ملت ایرانست

اتحاد شوروی بهترین دوست ملت‌ها و متوجه ملت ایرانست. افزایش قدرت اقتصاد اردوی فاعی اتحاد شوروی با لارتن حیثیت و اعتبار آن بسود کلیه ملت‌های است که در زیر زنجیر سیاسی یا اقتصادی امپریالیسم قرار گرفته اند راهی که حزب کمونیست اتحاد شوروی پیموده و میپماید راه سعادت و رفاه ابدی جامعه بشری است. این راه راه تمام زحمتکشان روی زمین و از آنجمله مردم ستعدید و ورنج کشید و میهن ماست.

روزنامه اطلاعات از اینکه نطق عیثت نمایندگی حزب توده ایران در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی با عبارات "راهی که شما بازمیکنید همان راه ماست"، "موفقیت‌ها و پیروزی‌های شما موفقیت‌های ما نیز میباشد" پایان مییابد بخشم افتاده، بد شنا مگوئی پرداخته است. مد بر اطلاعات بخوبی میداند که راه هیئت حاکمه ایران و در رأس آن شاه و دولتهای دست نشاندۀ او که خود مد بر اطلاعات نیز از چاکران درگاه اوست باراه ملت ایران یکی نیست. راه هیئت حاکمه ایران راه خیانت، جنایت، اسارت میهن ما و فروختن منافع ملت ایران به امپریالیست‌هاست. راه مردم ایران، برعکس، راه مبارزه در راه آزادی و استقلال، راه ترقی کشور، راه بیهود زندگی مادی و فرهنگی، راه سعادت و رفاه جامعه است. این همان راهی است که حزب کمونیست اتحاد شوروی، خلق قهرمان شوروی با تحمل مصائب و محرومیت‌ها با جامعه بشری نشان دادند.

در دوران کنونی جریان تاریخ تکامل بشر را تضاد سیستم سوسیالیستی با سیستم سرمایه داری تعیین میکند. هر اندازه تناسب نیروها در صحنه بین المللی بسود سیستم سوسیالیستی تخفیر کند آزادی ملت‌های استعمارزده و از آنجمله ملت ایران نزد یکتا خواهد شد. پیروزی‌های سیستم سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی پیروزی بر امپریالیسم است. از اینجهت ملت ایران که برای پیروزی بر امپریالیسم وصال داخلی آن مبارزه میکند کامیاب‌های اتحاد شوروی را بشما پیروزی‌های خود تلقی میکند و به آنها با خوشوقت و مسرت مینگرد. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی نه تنها باراه سعادت و خوشبختی خلق‌های اتحاد شوروی و مردم ستعدید و ماست بلکه آزادی نزدیک ملت ما را از یوغ استعمار و ارتجاع نمود میدهد.

تلخ باتلخان یقین ملحف شود
کی دم باطل قرین حق شود
مولوی

« ما موریت » شاه و « رسالت » خلیل ملکی

درآمد سخن

- ۱ - تحلیل علل شکست نهضت ملی ایران
- ۲ - مشی اساسی در سیاست داخلی و خارجی
- ۳ - روش نسبت به امپریالیستهای غرب

درآمد سخن

شاه و خلیل ملکی هر دو مدعی "رسالتی" و "مأموریتی" هستند. این دو نفر گرچه از جهت بظاهر مخالف، و با موقعیتهای بظاهرتابرا بر حرکت میکنند اما در خطوط کلی نظریات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و خوش به هم میرسند و هر دو مسووی یک هدف واحد گام برمیدارند. شاه اینک هشت سال است در کسوت یک "منجی" بالفعل، یک تازه عرصه سیاست است. و ملکی که فاقد تمام زمینه های مساعدی است که شاه از آن برخوردار میباشد تلاش عشی بکارمیرد تا آینده "یا الهیسی" را برای خود تأمین کند.

شاه حد و وثغور مأموریت خود را در کتاب معروف خویش که حاوی مجموع نظریات اجتماعی و سیاسی اوست تعیین کرده است. خلیل ملکی نیز در تمام آثار خود و جمع و جور ترا ز همه در "بیانیه جامعه سوسیالیست-های ایران" که بمنزله مانیفست او و گروه منسوب با اوست شکل کلی رسالت خویش را ترسیم نموده است.

وقتی خواننده محتوی اساسی بیانیه ملکی را در خطوط کلی آن با د عاری محمد رضا شاه می سنجد و نظریات این دو عنصر را در باره طریق اجرا و انجام این رسالت و "مأموریت" در کنار هم قرار میدهد در بسیاری از موارد دچار این ابهام میگردد که آیا این "شاهنشاه ایران" است که به گنجینه نفیس کشور بهای عمیق اجتماعی و سیاسی رهبر "خردمند" نیروی سوم دستبرد زده و نرم نرمک نظریات سیاسی و اجتماعی او را کش رفته و تمام خود قالب کرده است، یا این مغز متفکر نیروی سوم است که رئیس اید و ها و نظریات سیاسی و معتقدات اجتماعی خود را از "شاهنشاه" اخذ و اقتباس نموده و حتی گاهی هم ضرورتاً از موضع شاه عقب تر رفته و گذاشته است که شاه روی دست او بلند شود.

مثلاً خلیل ملکی در بیانیه جامعه طبقات زحمتکش شهروده بمنزله زائده ای از طبقات دستمگر مینگرد و منافع و مصالح این طبقات تا آنجا برای او اهمیت پیدا میکند که بهره کشی از آنها را برای طبقات دستمگر تا مین نماید و مراحم آقای ملکی تنها در این حد و شامل زحمتکشان شهروده میشود که لطفاً توصیه میکنند: "طبقات کارگروه حقان و پیشه ور که روی برافشاده () نیرومندترین عامل تولید هستند باید مورد توجه بیشتری قرار بگیرند".

همین و بس. دیگر از حق تشکل، حق مبارزه، حق دخالت زحمتکشان در تعیین برنوشته خود صحبتی هم در میان نیست. تنها در یک مورد آقای خلیل ملکی این طبقات را مشمول غایات بیشتری بوعده سرخرمن قرار میدهد بشرح زیر:

"امات اتحادیه های کارگری از تأسیسات اساسی جوامع مترقی است • شور و مشورت با آنها برای اتخاذ تصمیمات مهم از وظایف حکومت سوسیالیستی ایران میباشد •"

اماتا وقتی که بپایمردی آقای خلیل ملکی این حکومت "سوسیالیستی" بوجود نیامد • تابصوابید وی کارگران راد رامهرمب کشوری "مرد شور و مشورت" قرارداد هد آنها باید سر برافکنند و مانند همه بچه های خوب و مطیع سرگرم انجام وظایف خود و امید و اربلطف و کرم طبقات فرمانروا باشند • بدین ترتیب در همه جای بیانیته نقش خلاقه طبقات زحمتکش در تغییر ساختار اجتماعی نفی میشود و این طبقات همه جا از آیره مبارزات سیاسی و اجتماعی خارج میگردد •
در این مورد حد اقل "شاه د مکرر" روی دست "رهبر سوسیالیست" بلند میشود • وی در قدرت خود نمی بیند مبارزه طبقات زحمتکش را حد اقل در زمینه اقتصادی نفی کند و همچنین در کتاب مستطاب خود چنین مینویسد :

"شرط نقل آنست (کذا فی الاصل) که اتحادیه های کارگری از احزاب سیاسی برکنار باشند و هدف اصلی آنها این باشد که اوضاع اقتصادی خود را بهبود بخشند و امور کلی و دامنه د ار را با احزاب سیاسی واگذار کنند •"

ملکی میگوید این سرمایه دارانند که باید بکارگران "توجه بیشتری" مبذول دارند ولی شاه میگوید این اتحادیه های کارگری هستند که باید برای بهبود وضع اقتصادی کارگران بکوشند • کد امیک از این د و فکرات رجاعی- تر و عقب ماند ه تراست ؟

مثال دیگر : شاه د در کتاب خود درباره تشکیل احزاب سیاسی نظریه جالبی ابراز میدارد که نشان میدهد چگونه وی همیشه در سطح مسائل میگذرد و عوامل عینی زندگی و تضاد های عمیق اجتماعی تا چه حد در خارج از حد ود درک شاهانه او قرار نمیگیرد و چگونه مسائل را تا بحد ابتد ال ساده میکند • وی مینویسد :

داشتند و راه حلها را عرض کردند و حزب تشکیل شد و مؤمنین به آنها پیوستند •
انعکاس خارجی این نظریه وجود احزاب د و گانه ایست که با آن وضع مضطک تولد یافتند و د آن شکل رسوا فوات کردند • بسیار خوب چنین مبهملاتی از شاه بعید نیست ولی وقتی يك "مغز متفکر" يك "صاحب مکتب سیاسی و اجتماعی" که میخواهند به نهفتی "ایدئولوژی" و "دکترین" بدهد ، در همان وضع شاه قرار میگیرد و از همان دیدگاه مسائل را تلقی میکند آنرا باید چه نام نهاد ؟ گفته های زهرین ملکی را با نظریات شاه بسنجید :

"بزرگترین بد بختی کشور ما فقدان يك د کترین یا ایدئولوژی و یا فقدان اصول هرگز و نقشه ایست که بوسیله عد ه ای از روشنفکران و کارشناسان بوجود آمده باشد •"
ود در صفحه ۳۶ بیانیه برای رفع این نقیصه چنین می اندیشد :

"هم اکنون عد ه زیادی از کارشناسان و اقتصاد دانان با تاملات سوسیالیستی درد ستگای های مختلف دولتی شرکت دارند • در صورتیکه قسمت فعال و آگاه این مهندسان و کار- شناسان و اقتصاد دانان باید برنامه سیاسی و اجتماعی پیش بروند میتوانند برنامه خود را بر رژیم حاضر تلقین کنند •"

طبق این نظریه تغییرات و تحولات اجتماعی پایه های مادی و عینی طبقاتی خود را از دست میدهند ، تابع تفکرات روشنفکرانی که پیوند های خصوصی و طبقاتی آنها روشن نیست میشوند ، برای حل تضاد های عمیق اجتماعی تلقین جای مبارزه را میگیرند و اهمیت تلقین تا بد آن حد بالا برد ه میشود که حتی رژیم ضد بشری شاه که بکلی تحت سیطره استعمارگران قرار دارد از برکت تلقین با سوسیالیسم آشنی میکند و تخمیر ماهیت میدهد !
ما بنام کشورهای "توسعه نیافته" توصیه میکنیم این متخصص کل : تلقینات راد عوت کنند تا با "هیپنوتیزم اجتماعی" کار از جاع رایگسره و مملکتشان را بهشت عد ن کنند •
از این قبیل امثله زیاد میتوان ذکر کرد ولی بهتر است برای نشان د ادن انطباق ما مهوریت شاه و رسالت ملکی پیروزه به سه مسئله ای که در آن یکسانی نظریات این د و عنصر بعیان د دید ه میشود و تقریباً همه آئین سیاسی آنها را نیز در بر میگیرد توجه کنیم • این سه موضوع عبارت است از :

اول - تحلیل ظل شکست نهضت ملی ایران

I — تحلیل علل شکست نهضت ملی ایران

هم شاه و هم ملکی، یکی در کتاب و نطق های خود، دیگری در بیانیه جامعه سوسیالیست ها و دیگر نوشته های خویش درباره علل شکست نهضت ملی ایران بحث زیادی می کنند و در این مسئله هر دو به نتایجی واحدی میرسند.

آقای ملکی ظاهر این منظور که زمینه فعالیت آیندگان "جامعه سوسیالیست ها" می خود را در پیرو تجار و زمینداران گذشته روشن کند در صفحه هفتم بیانیه این جامعه از خود میبرد: "چه شده که در آستانه پیروزی مواجه با شکست شدیم؟" وی بدو بار شکست نهضت را بدو و حزب توده ایران می افکند و در این زمینه دو نکته را ذکر میکند:

۱- ادعا میکند که گویا حزب توده ایران برنامه و هدفی سنگین که متناسب با قدرت و دولت ایران نیست در پیش داشت،

۲- حزب توده ایران متعرض امپریالیسم امریکاشد در حالی که گویا مبارزه مردم ایران منحصر با صاحبان انگلیسی احتیاجت بود.

معهد اد ره هیچ جای بیانیه بطور مشخص نمیگوید در برنامه حزب توده ایران چه مسائلی بطور خاص در خارج ازحد و توانائی دولت و ملت ایران وجود داشت. حزب توده ایران در جریان ملی شدن نفت در چار اشتباهات جدی گردید ولی بهیچوجه اشتباه وی در آن نیست که با امپریالیسم امریکامبارزه کرده است. یکی از افتخارات حزب توده ایران (و همه مطبوعات شرقی و سازمانهای دموکراتیک) آنست که کاملاً متوجه مخاطره عظیم امپریالیسم امریکاه امروزه در دنیا بمنزله تکیه گاه فاسدترین و مستمکرترین طبقات عمل میکنند بودند و این واقعیت را برای مردم روشن ساختند که امپریالیسم امریکای بعد از جنگ جهانی دوم بمنزله منجی اصول و موازین امپریالیسم و پیشوای استعمار نوین در صحنه سیاست جهانی وارد گردید و در تمام مواردی که امپریالیستهای فریاد قسدرت مقاومت در برابر نهضت های نجات بخش ملی نداشتند امریکاسعی کرد یا جای آنها را بگیرد و "خلاصی" را که در اثر واپس کشیدن آنها ایجاد میگردد بپرکند و بیاورد. آنها اشتافت و تقسیم غنائم آنها را از خطر زوال قطعی رها نید. ظاهراً این مبارزه قاطع حزب توده ایران با امپریالیسم امریکادرتظار آقای ملکی که همه امید خود را برای رهبری جامعه ایران بسوی "سوسیالیسم" به امریکایسته است گناهی نابخشودنی است، همانطور که اعلیحضرت شاه در کتاب خود همه جا از اینچنین مبارزه ای ابراز نگرانی میکند و مخصوصاً یاد روزهایی که "در و دیوار همین تهران پر از شعارهای ضد امریکائی Jankee go home بود" خاطر شاهانه او را آنچه میدارد. در این اظهار ارادت خالصانه نسبت بامریکاییین مغز متفکر نیروی سوم" و "اعلیحضرت شاهنشاه ایران" تفاوت و اختلافی نمیتوان یافت. شاه نیز مانند خلیل ملکی همه جا میکوشد نفرت عاد لانه مردم را از امپریالیسم امریکایکلیل دهد و محبت بحق مردم را به اردوگاه سوسیالیستی به هرام تبدیل سازد. در این زمینه آقای خلیل ملکی و شاه مانند دوقطره آب (منتها ب لجن آلود) بهم کاملاً شبیهند.

آقای ملکی به بحث مفصلی درباره شکست نهضت ملی ایران و جنبش ملی کردن نفت پرداخته تصریح میکند که "شکست در آستانه پیروزی اجتناب ناپذیر بود." اگر آنچه میبایست بشود میشد و آنچه نیبایست بشود نمیشد. این در اصل خود صحیح است. بسیاری چیزها میبایست انجام گیرد که انجام ننگرفت و بسیاری کارها نیبایست بشود و شد و مجموع آنها موجب شکست نهضت را فراهم ساخت. اما عقیده اصلی را این میان آنست که که ببینیم مسائلی که میبایست صورت پذیرد و نشد و آنچه نیبایست انجام گیرد و انجام یافت از نظر آقای ملکی کدامها هستند. زیرا حتی شاه هم در کتاب خود متعرض همین موضوع میشود و در اطراف هر یک از این دو رشته مسائل نظریاتی ابراز میدارد که بین محتوی آن و محتوی نظریات آقای ملکی هماهنگی کامل وجود دارد. اینکه به بررسی هر یک از این دو رشته مسائل باندھی که در بیانیه جامعه و در کتاب شاه تحلیل شده است بپردازیم.

بنظر آقای ملکی در این زمینه از مسأله آنچه که موجبات شکست نهضت ملی و ضد استعماری ایران را فراهم ساخت این بود که دولت دکتر مصدق نیمیایست برای حزب توده ایران و سایر سازمانهای دموکراتیک حق حیات قائل بشود، نیمیایست با آنها رفتاری ملایم تر از آنچه بعد ها شاه و مختیار او نمود و در پیش گرفتند در پیش گیرد، نیمیایست مجال کوچکترین فعالیت به آنها بدهد. باین قسمت از نوشته وی در سببیه توجه نمائید:

" ممکن است برای بعضی سیاستمداران و مقامات رسمی دادگستری امروز ماروشن نیوگ است که ماهیت روزنامه هسپی آینه و روزنامه های همگام و جمعیت ضد استعمار غیره و غیره چیست. اما کودکان و دوازده ساله و پیره زنان بیسواد ماهیت آنها را میشناختند. آنهاست که پرونده توده ای بودن برای نهضت ملی ایران جعل میکردند از این سیاست اشتباه آمیز (کجراهی کردن در قلم و قمع حزب توده ایران و سازمانهای دیگر دموکراتیک ر.ن.) استفاده کرده و این واقعات را بعنوان شاهد زنده به پرونده اضافه میکردند این تظاهرات تحریک آمیز رفته رفته شدید میشد و موثلفین و پشتیبانان نهضت ملی مدتها در آن گرفتار تر میشدند..."

" میبایست جلو این بریند هاری را رفت و از هر چه مخرج سیاسی که هرج و مرج و خرابکاری اقتصادی نیز برآید جلوگیری کرد و نگذاشت این دشمنان نهضت از قدرت سیاسی و اقتصادی خود دولت طبع او استفاده کنند..."

آقای ملکی چه چیزی را " هرج و مرج سیاسی و خرابکاری " میدانند. عیناً نمونه ای را که خود وی بلافاصله ذکر مینماید نقل میکنیم:

" بعنوان نمونه یادآوری میکنیم که حزب توده با استفاده از مادی و کلانتری که بدست عمال خود در شرکت بیمه و جنگلبانی و غیره میگرد است این تشنجات را از لحاظ مالی اداره مینماید و با مثلاً احتساب کوره پزخانه ها راه انداخت و مقامات رسمی دولت، رهبران احزاب ملی را کنار گذاشتند و برابر رهبران توده ای کوره پزخانه تسلیم شدند و تمام تقاضاهای منطقی و غیر منطقی کارگران کوره پزخانه ها را برآوردند و بدین ترتیب بیست هزار کارگر بدامن حزب توده ریخته شد..."

چشمه روحیه انقلابی در رخشان وجه هدف سوسیالیستی شرافتمندانه ای! چه افتخار بزرگ برای کسی که میخواهد بوسیله دگرترین سیاسی - اجتماعی خود نهضت را رهبری کند و اجتماع را بسوی سوسیالیسم پیشراند و در عین حال چه گناه بزرگی برای حزب توده ایران که بمنزله سنگر استوار طبقات ستکس از ابتدا ائمه ترین حقوق انسانی و آزادی از محروم ترین آنها برابر استعماران بدفاع برمیخیزد!

یک گناه غیر قابل عفو دیگر حزب توده ایران که گویا سبب شکست نهضت بوده است!

" بمناسبت آخرین جشن سی تیر پیش از مرداد (البته نه پیش از کودتا ر.ن.) میتینگ بجمعیت ها شکوهی که حزب توده ایران در میدان بهارستان داد تمام محافل داخلی و خارجی را (از قبیل دربار سلطنتی و مقامات امپریالیستی ر.ن.) لرزاند و پشتیبانان نهضت را مردود دشمنان داخلی و خارجی را مصمم و متحد ساخت..."

طبق این حکم آقای ملکی اگر مثلاً دکتر مصدق بجای محمد رضا شاه و تیمم و اختیار وظیفه جلا در انجام میداد، اگر فعالین حزب توده و سازمانهای دموکراتیک را دکتر مصدق بجای شاه بدست دشمنان سازمان امنیت بشکند چه میکشید، دستها بسته اندام میکرد، تبعید میکرد، ترور میکرد، در آنصورت میتوانست نهضت ضد استعماری را نجات دهد! استعمارگران از سخت جانی و گرانسری دست میکشیدند، بملی شدن نفت کردن میتها شد، حقوق مردم ایران را محترم میشمارند، از ادامه روش امپریالیستی در ایران منصرف میشدند، زمین ادب میسویسند و وسایع سنگین خود را از سر ماکم میکردند.

فراموش نکردیم ایم: در آن روزها که بازار مبارزه در ایران گرم بود، هر روز یکی از سایه دربار سلطنتی طبع حکومت دکتر مصدق از پره و بیرون می افتاد. دکتر مصدق در روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ ضمن یک نطق مفصل راد یوشی گوشه ای از این توطئه ها و تحریکات را با مردم در میان نهاد. ن. که تا آخرین لحظه حکومت خود از اینکه مستقیماً نامی از شاه بمان آورد خود داری میکرد درقبال تحریکات خطرناک و خونین دربار

سلطنتی وعلت تشدید روزافزون این تحریکات که موجودیت نهضت را با خطری افکند در ضمن نطق منبر چینی سر صریح کرد :

" همه میدانند که در دوره شانزدهم اقلیت مخالف دولت در مجلس با طایفه حضرت ملکه مادر وروا لاحضر شاه خد اشرف د ائمه در مراد ه بوده و ارتباط کامل داشتند و چنانکه اوقات دولت صرف اصلاحات امرواساسی میشود صرف مبارزه با اقلیت میگردد . البته علیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که میشود بعرضه طایفه حضرت همسایونی میرسید و چون اطرافیان مؤثر در بارش و افشایند داشتند منتج نتیجه ای نمیشد ."

در جای دیگر این نطق د کتر مصدق علت مخالفت شاه و دربار سلطنتی را با دولت خود با عبارات ذیل روشن ساخت :

" چون قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت میکرد هیچگونه اختلاف اساسی بین دربار و ولتهای وقت وجود نداشت ، و این اختلاف پس از ملی شدن نفت بوجود آمد امید د ارد که مجلس شورای ملی هر قدر زود تر تکلیف گزارشیه شش هشت نفری حل اختلاف را معلوم کند و روح قانون اساسی مفهومی حقیقی آنرا بازگرداند تا هیچوقت بین دربار و ولتهای جای اختلاف نباشد شاه مسئول نیست به همین جهت گفته اند شاه سلطنت میکند نه حکومت ."

در بحبوحه این کشمکش بین شاه و نهضت ملی و در قبال این تحریکات خائنانه که تکلیف هر فسر د علاقتمند به نهضت را بطور صریح روشن میساخت و در همان اوقات که خبرگزاری فرانسه از واشنگتن خبر داد " مقامات امریکایی از تضعیف مقام سلطنت در ایران نگرانند زیرا رژیم شاه برای مبارزه ضد کمونیستی در ایران مناسبتر است " آقای ملکی در جلسه حوزه شماره پنج نیروی سوم در جواب یکی از نیروان خود در باره موضوع وحدت نیروهای ضد امپریالیستی چنین گفت :

" در زمان د کتر مصدق امکان فعالیت زیاد نبود و ایهاداد ه شد و این یکی از نقاط ضعف د کتر مصدق محسوب میشود ، در صورتیکه در باره بنا بر خاصیت وجودی خود همواره باحزب توده در مبارزه بوده است . وظیفه مادر حالها ضرایبست که با تمام قوا مانع نفوذ آنها در جنبه ملی بشویم . اگر شاه ببرد و جمهوری برقرار شود مصدق که آدم پیری است تا مدتی بیشتر نمیتواند باشد"

شاه نیز در کتاب خود با اختلاف عبارات عین همین مسائل را مطرح میسازد و از همین موضع حکومت د کتر مصدق میتازد . وی نیز با تاراحتی خاطر می نویسد :

" در زمان د کتر مصدق ما این اوضاع را با چشم خود در وطن عزیزمان دیدیم و از نزدیک شاهد جریان آن بودیم . در زمان وی سر نوشت کشور ما بدست عوامل امپریالیسم جدید افتاد ."

آنگاه شاه شرح میدهد که چگونه بنا بر خاصیت وجودی خود " کمربند شکستن نهضت در میان جمعیت د خطره مصمم شد " و ظن عزیز " را از سقوط در ورطه انهدام نجات دهد ، خطره با ماسق کردن حکومت مصدق ، با قلع و قمع حزب توده " وطن " را از خطر نجات داد و استقلال ملی ، آزادی و دموکراسی را تأمین کرد ! و این چیزی است که خاطر آقای رهبر نیروی سوم را از هر جهت آسوده میسازد ، زیرا وی در انتخاب بین مبارزه علیه حزب توده ، ایران از یکطرف و مبارزه علیه رژیم فاسد شاه و تسلط و نفوذ نیروهای امپریالیست همیشه مدون هیچگونه تردید اتحاد با شاه ، با اعمال امپریالیسم ، با فاسدترین قشرهای طبقه حاکمه را بمنظور مبارزه علیه حزب توده ، ایران توصیه کرد ه است و از این حیث تا حد فاسدترین و بدنامترین پاد و هلی پلیس و ورق پاره های ستایشگرد دربار تنزل میکند .

وی در ضمن مقاله ای که در روز ۲۳ فروردین ۱۳۳۲ در روزنامه نیروی سوم منتشر ساخت این مطلب را با صراحت کافی بیان نمود :

" . . . نهضت ضد استعماری ایران اکنون پاد و سته بزرگ و نیرومند د دشمنان داخلی مواجه گردیده است و اینها عبارتند از اعمال انگلستان و اعمال کمینفرمیستی در مسرود

ستون پنجم (عال کمینفرمیستی!) خطر جدی تروعمیق تراست. *
 همچنین در رینانیه "جامعه سوسیالیستهای ایران" گرچه بد و از اجبار این جامعه ونیروی سوم بیک مبارزه "جدی" علیه "جناحی" از هیئت حاکمه سخن بعیان می آید، اما آن آید و مطلق و حاکم که واقعیت خود را سرسخته در ذهن آقای خلیل ملکی حفظ کرده است بلافاصله خود را ظاهر میسازد و آقای رهبر تاکید میکند "اما مبارزه ای که از اولی مشکل تراست مبارزه با عال د ولت شوروی درد اخل کشورست."
 با ارائه تئوری "خطر بیشتر" باصطلاح "عال شوروی" که شاه "عال امپریالیسم جد بد" مینامد در حقیقت رهبری نیروی سوم آخرین فاصله بین خود و مبتدلترین اوراق تبلیغاتی درباری را باقی میگذارد و از زمین بر میدارد من باب مثال باین نوشته روزنامه فرمان توجه کنید و اثر با گفته های آقای ملکی پسندید:
 "آقای دکتر امینی ود ولت ایشان باید در نظر داشته باشند که این خطر (خطر حزب توده و ایران!) زود تر از هرفسادی جامعه ایران را بسوی فنا و انحطاط میکشاند."

ونیز:

"با لاترازمبارزه با فساد مبارزه با خائنین و جزیه طلبان توده ای و اخلا لگران جبهه ملی است."

این شباهت تام و تمام بین آید ثلوثی اجتماعی و سیاسی رهبر نیروی سوم و نظریه شاه و روزنامه فرمان نشان میدهد که با وجود اختلاف موقعیت ظاهری همه و همه یک هدف واحد را تعقیب میکنند. فرمان د ستور میدهد که مبارزه با فساد را کنار بگذارد و همه نیروها را علیه حزب توده ایران (واحدان جبهه ملی) تجهیز کنید. و رهبر نیروی سوم فتوای میدهد که در حال حاضر هیچ مبارزه ای برای مردم عده ترو اساسی ترازمبارزه علیه حزب توده ایران نیست. مبارزات ضد استعاری و آزدای بخش مردم باید فدای مبارزه با حزب توده ایران بشود. و این درد و مستقیماً از شاه الهام میگيرند که در همه جا میخواهد ببرد و بقبولاند که گوید رعرعه سیاست خارجی د شمنی بجز اتحاد شوروی و در عرصه سیاست داخلی بجز حزب توده ایران برای آزادی و استقلال ملی و مبارزات نجات بخش مردم وجود ند آزد!

این طبیعی است. شاه و همه د دستگاه تبلیغاتی و پلیسی او، خلیل ملکی و مجموع "تئوریهای" او همه یک هدف واحد را در این زمینه تعقیب میکنند. تمام تلاشها باید بعمل بیاید تا مبارزه مردم علیه امپریالیسم و عده ترین مظهر آن در بار سلطنتی از مسیراط ملی خود منحرف کرد و باین د و بیاگاه د اخلی و خارجی فساد و جبر و تجاوز از معرض ضربات نهضت ضد امپریالیستی - ضد درباری مردم در کنار او در امان بمانند.
 هم ملکی و هم شاه درد و متفقاً عقیده د دارند که یکی دیگر از اطل شکست نهضت آن بود که بعضی کارها میبایست بشود و نشود. دکتر مصدق میبایست تسلیم نقشه های امپریالیستها بشود و نشود. میبایست موضع خود را تغییر داده و صاد شمنان ایران آزد سازش د آمده باشد و باین کار را نکرده. میبایست قانون ملی شدن نفت را فدای "دستی" با قدرتهای امپریالیستی کرده باشد و نکرد.

از ملکی شروع کنیم:

"هم عراق تئوری سعید محافظه کار و هم عراق عبد الکریم قاسم انقلابی درد و در باره نفت عاقلانه رفتار کردند و از نتایج تجارب گرانبهای ایران برخوردار شدند."
 چه چیزهایی را ملکی نتایج تجارب گرانبهای ایران میداند؟ از خود امشنود:
 "پس از ملی شدن نفت میبایست این مسئله با ارزیابی صحیح از قدرت مالی و سیاسی و اجتماعی ایران و مقایسه آن با قدرت انحصارات و قدرتهای که پشتیبان آنها هستند واقع بینانه حل شود. . . . وسعت نظر سیاسی و شجاعت اخلاقی لازم بود که مسئله نفت بدست همان د دولت نهضت ملی حل شود. زیرا درد ولتی دیگر که جانشین آن نمیشد طبعاً راه نامساعد تر انتخاب میکرد چنانکه اینطور شد (توجه کنید - فقط راه نامساعد تر نه راه خائنه، نه راه استقلال شکنانه، نه راهی که ایران را با سارت نیروهای مشترک امپریالیستها د. ر. ن.) راه حل پیشنهادی بانک بین المللی هر قدر هم بساید ه ال نزد یک نبود معذب آچون یک راه حل موقت د و ساله بود از بعضی لحاظ برای نهضت ملی خیلی مفید بود. . . . بعضی از پیشنهاد های اخیر هند رسون شاید از آنها هم مساعد تر بود."

در هر حال آنچه که امروز واقع شده نشان میدهد که نظریه اشخاص واقع بین در زمان نهضت صحیح بوده است.

مابعد آقای رهبر می آید که یکی از این اشخاص واقع بین " جمال امامی سردسته توطئه گران مجلس ومشیرومشارملکه مادر بود. اوهم در نطق پارلمانی خود مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران را جئون نامید، ازدکتر صدق ق خواست که برسر عقل بیاید، دشمن تراشی نکند و امپریالیستها از ر سازهی وارد کرد. در مورد پیشنهاد بانک بین المللی برای اینکه ماهیت پیشنهاد این بانک را که اینچنین جاذبه خیره کننده ای برای آقای ملکی دارد روشن کنیم بتوضیحات آقای آیدن درباره آن رجوع نمائیم. آیدن در کتاب خود توضیح میدهد که درباره دخالت بانک بین المللی بین او و وزیر خارجه امریکاد ریاریس مذاکره کافی شده و توافق نظر عمل آمده است. وی سپس تلگرافی را که در همان تاریخ به چرچیل در این زمینه مخابره کرده است شرح ذیل در کتاب خود نقل میکند:

" پس از مذاکرات طولانی مابا امریکائیها درباره ارائه پیشنهادات مشترکی بمصدق که بنظر ما رضایت بخش است بتوافق رسیدیم. این پیشنهادات مورد تایید هیئت مدیره شرکت قرار گرفت و حاوی نکات نامطبوعی نسبت بنقشه قبلی مانست. اگر این پیشنهاد پذیرفته شود نتیجه رضایت بخشی هم از نظر مالی وهم از نظر سیاسی در جریان طولانی و ناراحت کننده برای ما در خواهد داشت."

با وجود این رهبر نیروی سوم روی آتراد ارد که چنین پیشنهادی که بعلمت تناقض صریح آن با قانون ملی شدن نفت از طرف دکترمصدق رد شد بدفاع بپردازد، آری، دکترمصدق عاقلانه رفتار نکرد، تسلیم نشد، راه عاقلانه "سازش با استعمارگران را در پیش نگرفت نتیجه آن شده آقای آیدن در کتاب خود بنویسد:

" تکر کردیم اگر مصدق سقوط کند کاملاً متحمل است که جای او را دولت عاقلتری بگیرد که انعقاد قرارداد رضایت بخش را ممکن سازد."

شاه نیز در کتاب خود همین لاف را میزند: دولت مصدق را یک دولت غیر منطقی، افراطی و غیر عاقل میخواند و می نویسد:

" اگر پس از ملی شدن صنایع نفت ایران منافع استعمارگران را در نظر می گرفتند، این اقدام بود که صورت وقوع پیدا کند و این خود نعمتی بود زیرا هزینه کارهای توسعه و عمران را فراهم میساخت."

چنین است داستان عقل و منطق از نظر ملکی، آیدن، شاه و جمال امامی!

در س که آقای ملکی از شکست نهضت میگیرد چنین خلاصه میشود:

چون مبارزات مردم ایران منافع اساسی امپریالیسم را در خطر می افکند، چون قدرتهای استعماری با تمام امکانات خود برای حفظ امتیازات غاصبانه خویش در ایران میگوشتند، چون در ایران شاهی وجود دارد که وجدان خویش را تمام و کمال بدشمنان مردم فروخته است و منافع و امتیازات اهماصالح ملی مردم در حال تضاد قرار دارد، چون با خیانت شاه دولت دکترمصدق ساقط گردید و دشمنان هارترو خوبی تر از همیشه بر زمین مسلط شدند، بنابراین راه عاقلانه برای دکترمصدق آن بود که خود در این راه پیشقدم بشود، این موافق و مشکلات را بحساب بیاورد و قبل از اینکه دشمن بتواند بقوه قهریه آنچه را که میخواهد از ایران بگیرد خود او را تسلیم در پیش گیرد. بنظر ملکی در س که از این فاجعه تاریخ معاصر می آموزیم اینست که قدرت امپریالیسم مطلق و شکست ناپذیر است. عاقل کسانی هستند که سر از خط فرمان آن بر نتابند و سودای خام در افتادن با این هیولاهنین پنجه را در مخیله خود راه ندهند. اگر مصدق یکسره تسلیم میشد هم دولت خود وهم نهضت ملی را از خطر نجات میداد!

این پاشیدن تخم هول و هراس است. این نفی مبارزه است. این صل، صاف و ساد، خیانت است. افسانه مطلق بودن قدرت امپریالیسم مدتهاست اثرو جاذبه خود را از دست داده است. در برابر تجارب پر ارزش پیروزیهای کشورهای خیلی کوچکتر از ایران دیگر نمیتوان با سرودن در استان اجانبین و یوها و فولان، با تلقین و ارعاب مردمی را که بیدار شده و حقایق جهانی را درک کرده اند بخواب غفلت فرورد.

برای نمونه بکشور کوبا مراجعه کنیم - این کشور در زیر بند ان از د های د مانی چون امپریالیسم امریکا خرد میشد. بسیاری از بهبران ان مانند رهبران بسیاری از کشورهای امریکای لاتن اسیر این بند ار شده ه بود ند که شرایط جغرافیایی آنها د رحالی که از هر سه قدرت عظیم نیروی دریایی و هوایی امریکا محاصره شده اند ، نعی توانند امید ییجات خود ببند ند. اما انقلاب پیروز مند اخیر کوبا طلم این جبر جغرافیایی را شکست. ملتی کوچک با سرزمینی محدود و امکاناتی نسبتا ناچیز ، ولی با استفاد ه از حمایت خلقی و شرایط جهانی ، با قدرت غول پیکر مالی و اقتصادی و نظامی امریکا بمقابله برخاست و درست بعکس استد لال آقای ملکی ، بعلمت قاطع بودن هر چه سه تعاملتد ر مبارزه ، بعلمت آنکه یه نیروی لایزال همه مردم متکی بود ، بعلمت آنکه اسیر "دکترین" های گمراه کنندسه امثال خلیل ملکی و "رهبری د اهیانه نظا پر شاه" نبود ، بعلمت آنکه تمام نیروی مردم راد ریک جهت مشخص در جهت مبارزه ضد امپریالیستی مجهز کرد تود ه های وسیع کشاورزان و کارگران رابمنزله استخوان بندی نهضت بعید ان مبارزه کشانید ، توانست پیروزی خود را تثابین کند وهمه د سایر یعدی اد ااره جاسوسی امریکا و وزارت جنگ انرا نقض برآب سازد.

و در برابر این واقعیتها آقای خلیل ملکی افسانه کهن را از سر گرفته و امپریالیسم رابمنزله یک قدرت قاهر و شکست ناپذیر بر مردم میکشد. از این سفسطه هدف ناچوانمرد انه د دیگری هم تعقیب میشود: هدف پرده کشیدن بر روی علل واقعی شکست نهضت د راستانه پیروزی .

مبارزات ضد استعماری ماد چار شکست - وانهم شکست سنگینی شد. و قطع نظرا از اشتباهات رهبری سازمانهای د مکرانیک و جبهه ملی ، یکی از ظل عد ه شکست وجود شخص شاه بود. شاه طیه نهضت مرتکب بزرگ ترین خیانت شد. د احساساتین لحظات حیات نهضت ملی ، د رزیر رهبری سفیر امریکا و شوارتسکوف افسر اد ااره جاسوسی امریکا خود سرانه هر خلاف مصدحات قانون اساسی مصدق ر امعزول ساخت و زاهدی رابجای او تعیین کرد و دین ترتیب زمینه کودتای خائثانه ۲۸ مرد اد رافراهم نمود و شره د واژه ه سال تلاش مردم ر انشار قسدم استعمارگران تاج بخش کرد. اما ملکی شاه ر امثحد بالقوه خود مید اند. د رحالی که یکی از ظل عد ه موفق شدن توطئه خائثانه شاه پرانندگی نیروهای ملی و د مکرانیک بود. حزب تود ه ایران و سازمانهای عظیم د مکرانیک ، اگر با ان قدرت بیمانند تشکیلاتی خود موفق شده ه بود ند با جبهه ملی جبهه متعزز و متحدی بایرنامه عمل روشن بوجود آورند هیچ نیروی امپریالیستی قادر شکست ان نمیبود و اگر بجای یک شاه ده شاه هم د توطئه شسرکت میکرد ند ، شکست خورد ه ، خائب و سرافکنده از مید ان بد ر میسر رفتند. اما این وحدت صورت نگرفت ، د لحظه حساس ، بلا تکلیفی و بی نقشگی کار خود را کرد و شما آقای ملکی یکی از عناصری بود یکده برای از بین بردن هرگونه زمینه تفاهم و همکاری ، تد وین هرگونه برنامه و نقشه واحد عمل تا آنجاکه د رقوه د اشتید تلاش کردید ، بعوازات د ستگاه پلیس بعوازات توطئه گران د رباری ، بعوازات سرویسهای جاسوسی امپریالیستها دست بتحریریک و تفتین زدید و گناه شما از این حیث سنگین و غیر قابل غو است. باین مطلب که شما یکی از برهم زندگان عسده زمینه های مساعد تفاهم حزب تود ه ایران و جبهه ملی بودید خود شما بارها اعتراف کرده اید و این اعترافات د اد گاه تاریخ طیه شما سندا است.

اری شکست نصیب ما شد نه برای آنکه مبارزات د بعضی موارد جنبه قاطع داشت. برعکس ، بعلمت آنکه این قاطعیت د رهه جا و در تمام موارد بچشم نمیخورد و گاه تردید و تزلزل جای انرا میگرفت. برای اینکسیه حتی درد اخل د ولت مصدق د و گانگی خطرناکی وجود داشت. عاال شاه برای فراهم ساختن زمینه انواع تحریریک و توطئه هامیتوانستند با ست بازصل کنند. و اکنون شما عنصر روسیاه میخواهید چنین وانمود کنید که شکست نهضت معلول آن بود که اولاد دکترمصدق مانند بختیار و زبیدی و زمانی و مجموع ستگاه سازمان امنیت شاه حزب تود ه ر اقلع و قمع نکرد و خائتاسلمیم نظریات و نقشه های استیلاگرانه امپریالیستها نشد. و معلوم نیست پس از اینچنین تسلیمی آنچه که از نهضت برای مردم باقی میماند چه میتواند باشد.

II - فسی اساسی د رسیاست د اخلی و خارجی

نحوه تلقی مافوق اپر تونیمستی آقای ملکی راد رقبال تضاد های اجتماعی و طریق حل این تضاد ها در چگونگی خط مشی که ایشان برای "جامعه سوسیالیستهای ایران" تد وین کرده اند بهتر میتوان استنباط نمود.

آقای خلیل ملکی تأکید میکند که این خط مشی بر اصول جهانی سوسیالیسم مبتنی است که در تطبیق آن با شرایط محلی ایران شکل خاص بخود میگیرد. بررسی اصول کلیات خط مشی که ایشان برای جامعه مخلوق خود پیشنهاد میکنند مخصوصاً از این نظر بیشتر حائز اهمیت است که " صاحب نظر " نبروی سوم مدعی است بوسیله این خط مشی میتواند جامعه کنونی ایران را بدوین هیچگونه مانع مهمی آرام و متدرج در برتو آئین اجتماعی خود بسوی سوسیالیسم رهتوم باشد. این اصول را در وجهت اساسی و در مقام مقایسه با نظریات شاه مورد بررسی قرار دهم تا در اینجا نیز انطباق " رسالت " ملکی و " ماموریت " شاه را بحد بیان بینیم .

۱- در زمینه سیاست داخلی: در سرلوحه این قسمت از بیانیه که تعیین کنند خط مشی گروه آقای خلیل ملکی در قبال مسائل داخلی است چنین میخوانیم :

۱- " جامعه اصل کار خود را بر روی فعالیت اجتماعی قانونی و پارلمانی گذارده است و از هرگونه فعالیت مخفی و غیر قانونی اجتناب میکند . "

۲- " جامعه سوسیالیستها معتقد است که در چهارچوب قانون اساسی حاضر میتوان مراحل اولیه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را که سالیان دراز طول خواهد کشید انجام داد . بنابراین ماقانون اساسی را محترم میشماریم . "

آقای خلیل ملکی میتواند بمنظور تبرئه خود در برابر اهزنانی که بارها بقانون اساسی ایران دستبرد زده ، آنرا ماثله کرده ، و از محتوی بالنسبه انقلابی و ترقی پیش ساخته اند ، نسخه قانون اساسی حاضر را مانند جرز ابود جانم بپا زوی خود ببندند و با نظریه بصاحبان قدرت اطعینان دهنده که هرگز در صد درصد تصدیح خاطر این آنها بر نخواهند آمد و از این لحاظ خاطر همایونی میتواند کاملاً آسوده باشد . اما مافکر میکنیم ایشان برای جلب رضا شاهانه و مجموع دستگا ههای پلیسی مظهر حاکمیت او (که بلاواسطه از این ذات همایون منشعب میشود) احتیاجی باین کار نداشته باشند . در سراسر دکتترین مشعشع ایشان بقدر کافی تضمینهای برای جلب اطعینان خاطر شاهانه وجود دارد . امانیتوانیم در این زمینه بخصوص از دو نکته بگذریم :

الف) آیا خلیل ملکی میتواند بگوید از قانون اساسی جز یک پیکر مملو شده و طویل و معیوب چه مانده است ؟ دستبرد های پیاپی که در دفعات مکرر از طرف شاه بقانون اساسی زده شده و از آن چه باقی گذاشته است ؟ وقتی آقای ملکی تذکر میدهد که در چهارچوب قانون اساسی حاضر میتواند بطرف سوسیالیسم برود ، طبعاً این دستبرد های مکرر را صحه میدهد و اختیارات نامحدودی که پس از بهمن ۲۷ و پس از کودتای ۲۲ در زیر سایه حکومت سرنیزه علیه حق حاکمیت مردم بشاه داده شده و بنظر ایشان منافاتی با سوق کشور بطرف سوسیالیسم نیست .

ب) گذشته از نواقص قانون اساسی حتی در شکل اصلی آن (قطع نظر از این دستبرد های راهزانه که مجلس شوراییک مجلس مشاوره سلطنتی تبدیل کرده است) از آقای ملکی میپرسیم که آیا از همین لاشه مشله شده قانون اساسی چه آثار مشخصی برای مردم باقی است ؟ شرایط رژیم اختناق و وحشت کنونی کدام اصل قانون اساسی را بضرط سرنیزه نقض نکرده است ؟ این مطلبی است که آقای ملکی با مهارت تمام از برابران میگریزد . این واقعیتها برای رهبری گروه نیروی سوم اساساً نمیتواند مطرح باشد . آیا آقای ملکی خود را با این واقعیت دردناک آشنا میکند که تمام فجایع و جنایاتی که بدست حکومت شاه علیه حقوق اساسی مردم انجام شده هیچ رابطه و نسبتی نمیتوانست و نمیتواند با مصراحت همین قانون اساسی موجود داشته باشد ؟

آقای رهبر در صفحه ۱۹ بیانیه خود پس از طرح این ادعا که میخواهند اجتماع ایران را بسوی سوسیالیسم پیشرانند چنین مینویسند :

" این راه حل را که ما توصیه میکنیم بارها حل کشورهای تجالیرت تفاوت دارد ، زیرا ما آزادی فردی را محترم میشماریم و برای فرد انسانی ارزش قائلیم . "

واقعا شما آقای ملکی راست میگوید ؟ مقام و منزلت انسانی برای شما و لحاظ آئین سیاسی اجتماعی شما اهمیت و ارزشی دارد ؟ پس فرمائید در حکومت شاه ، در شرایط وحشت و اختناق این حکومت جبار آیا چیزی باین نام و نشان برای مردم باقی مانده است ؟ مرور کوچکی به مجموعه سیاه جنایات و فجایع هشت ساله گذشته ترورها ، قتلها ، احکام اعدام ، در زیر شکنجه کشتن ها ، حتی شکنجه و مرگ کودکان هفت هشت ساله را وثیقه تسلیم پدر قرار دادن ، کافی است که نشان دهد چگونه مقام ولای انسانی بدست کارگزاران این دستگاسه جهنمی از حد بردگان قرون وسطایی نیز بیشتر تنزل کرده و ارزش انسانی بدرجه یک حیوان رسیده است ! و آقای

ملکی، این رهبری که داعیه ارشاد جامعه ایران بسوی سوسیالیسم دارد، در مقابل تمام این مفاسد و جنایات و فحایح تشبیهات تذکر بسیار آرام، بی ضرر، کد خند، امشائنه و مخصوصاً "عاقلانہ" اکتفا میکند.

و در پرتو همین افکار عالی و داهیانه است که آقای ملکی در قبال رژیم خونین شاه برای وصول بسوی سوسیالیسم راه "مبارزه طبقی و پارلمانی" را برگزیده است. و این شیوه فعالیت سیاسی طبقات رده چهارم - چوب همان نوع آزادی پیش میرود که شاه "رعیت پرور" آنرا "در حد و معینی" برای مردم در تجویز فرموده اند. باین نوشته شاه در کتاب "مأموریت" ویرای وطنش توجه نمائید:

"امروز در کتابها و جرایدی که در کشور ما انتشار می یابند انتقادات شدید بپاره ای از روشهای دولت بعمل می آید. ما مخصوصاً عدالت (کذا فی الاصل) اینگونه انتقاد هارا مجاز کرده ایم زیرا برای ما روشن است که اینگونه اظهار نظر ها و انتقاداتی که در کشور ما دموکراسی میشود بفتح و صلاح کشور است."

و همانطور که عنایات بیکران شاهانه انتقاد آنرا در حد و نوشته های آقای ملکی که از مبتذل ترین مجلات و جراید موجود هم ملایمتراست مجاز فرموده اند طبعاً هر وقت رای ملوکانه اقتضا کند این اجازه را مسترد و شخص خاطی را ادب شاهانه خواهند فرمود! و حتی برای اینکه مردم را در راه "دموکراسی حقیقی" سرعتر به پیش برانند اساساً همان پیکر شرحه شرحه شده تاثرن اساسی راهم که مورد تقدیس آقای ملکی قرار ارد بدست تحطیل خواهد سپرد.

و آقای ملکی نیز ظاهراً از این دستگاه جوهر و شاد چیزی پنهان ندرد. او می خواهد در پناه همین رژیم خونین، در زیر سایه برومند همین شاه و لاجاه و تحت توجهات سازمان امنیت و مختیارها و آزموه ها ایران را بسوی سوسیالیسم رهبری فرماید!!

آس در زمینه سیاست خارجی: برای تکمیل تصویری که از عقاید ملکی ترسیم کرده ایم نظری پنحوه^۶ برخوردار وی مسائل مربوط به سیاست خارجی بیفکنیم و آنرا با آرا^۷ و نظریات شاه مقایسه کنیم. شباهت تام و تمام بین این دو روشه نظریات سیاسی خود در لیل و نگی است بر اینکه شاه و خلیل ملکی از این لحاظ هم اختلاف نظری ندارند. هاینجهت رهبر نیروی سوم اساساً هیچ گونه فعالیت سیاسی مخفی محتاج نیست و تمام اصلاحات لازمه و ادعوه مسائل خارجی نیز مانند مسائل داخلی باید ستیاری همین دستگاه موجود بسامان خواهد رسانید.

شاه در کتاب مستطاب چنین در افشاشی میکند:

"من آرزوی آن روزی را دارم که وصول به آن چنده ان مربوط به عالم خیال نیست. و آن روزی است که هیچ کشوری دیگر احتیاج پیدا نکند برای مقابله با تجاوز از خود نیسوری دفاعی داشته باشد. اما برای پیدا شدن طلبعه چنین روز با سعادت منی مدتها زمان ضروری است. در این میان کشورهای تازه مترقی باید در راه تامین امنیت کیه اولین نیاز مندی ضروری آنهاست کوشش و مجاهدت نمایند. و سازمان پیمان مرکز بیشتر نسبت بمسئله دفاع مسوجه مستقیم دارد. ما از میان این حقیقت احساس هیچ گونه شرمساری نمیکنیم) اعلیحضرت خفص جناح میفرمایند، ذات شاهانه و احساس شرم (؟) بلکه این نکته رامایه مباهات خود مید آنیم که در راه آزادی دست بدست هم داده ایم."

طبق این بیانات مشاهده می کنید شاه جقد رعناشوق دلخسته صلح است! منتها چون عجلاتا تسلا آنگاه که صلح مستقر شود زمان طولانی در پیش داریم اینست که وی صرفاً بمنظور دفاع از منافع ایران در برابر تجاوز احتیاجی حقوقیت نیروی دفاعی احساس میکند برای تامین این احتیاج برقرار اد های "دفاعی" منطقه ای پناه میرد.

آنگاه شاه مینویسد:

"امروز ملل کوچک باید جرأت و جسارت آنرا داشته باشند که در برابر همسایگان خود مقاومت و پایداری نمایند و کوچکترین پروا می از عظمت آنان نداشته باشند. از اینهم بالاتر بروند صد وستان خود برای فراهم ساختن امنیت دسته جمعی طبق منشور سازمان ملل متحد ملحق گردند."

خوب : استاد لال محمد رضا شاه و مقدماتی را که اصرار بر رسیدن به نتایج معینی می‌چیند مشاهده فرمودید . اینک برگردیم بچهره آشنای خود مان ، به آقای خلیل ملکی رهبر " خرد مند " نیروی سوم . آقای ملکی در بیانیه " جامعه سوسیالیستهای ایران " مانند شاه دلبستگی بی‌غل و غش خود را به صلح طی این عبارات نشان می‌دهد :

" موجودیت اینگونه کشورها مانند هند بستگی بصلح جهانی دارد تا در سایه آن بتوانند برنامه رشد و توسعه خود را انجام دهند . بنابراین سعی و کوشش مشترک برای حفظ صلح جهانی و کم کردن تنش‌ها و اختلافات بین المللی از هدهد فهای برجسته ایمن کشورها و سوسیالیستهای ایران است . (می‌بینید آقای رهبر در اینجاکم لطفی میفرمایند و شاه را از قلم مبارک می‌اندازند !) . و از این رو در تمامی وجوه روابط و مناسبات بین - المللی سیاست ما پشتیبانی علی و مثبت از صلح جهان و خلع سلاح عمومی و تحریم تهیه و آزمایش و استعمال سلاحهای هسته ای ، و نیز صرف نظر کردن در ولزیرک و کوچک از اتحاد های نظامی است . و اینگونه مساعی را مبارزه بخاطر عالیترین هدف فهای بشری می‌شماریم . می‌بینید از لحاظ در ابرودن عواطف بشری و احساسات انسانی چه شباهت تام و تمامی بین شاه و ملکی وجود دارد و چگونه در بیانات آنها در یاد ریاریج بشرد و سستی موج میزند !
منتها همانطور که برای ذات ملکیانه يك " اما " وجود دارد که اورا با سرافرازی شاهانه در آغوش دسته بند فهای نظامی می‌افکند ، همین " اما " هم خاطر خاطر رهبر گرانمایه نیروی سوم را ناراحت کرده است و می‌نویسد :
" منتها تا زمانیکه این مساعی شمر نز سیده است تقویت نیروی دفاعی کشور را برای مقاومت در برابر هر نوع تجاوز لازم و ضروری می‌شماریم . "

و :
" بنابراین جامعه بطور کلی همکاریهای منطقه ای را یکی از اصول سیاست خود قرار میدهد . "

تا اینجا خط برجسته ای که سیاست خارجی شاه و ملکی بد نبال هم آزان میگذرند روشن است . اینک ببینیم از نظر هر يك از این دو عنصر در استان ایران کیانند و دشمنان آن کیان . باید دست در دست کی هاداد و باکی ها باید دست و پنجه نرم کرد . اول از شاه شروع کنیم .
در نظر شاه قیافه دوستان و دشمنان ایران خود بخود مشخص است . وی در کتاب خود از " دو نوع امپریالیسم " نام میرد . امپریالیسم سابق بعقیده او حالاد یگرو وجود ندارد و متعلق بقرن نوزدهم است . باین گفته شاه در ضمن تعلق ۲۸ مرداد ۱۳۴۰ که عصاره ای است از مجموع نظریات سیاسی وی در این زمینه مراجعه کنیم :
" امروز دیگر امپریالیسم و استثمار معنائی که سابقا وجود داشت از بین رفته و مرده و جزو خاطرات گذشته شده است و اکنون دنیا آخرین بقایای این استعمار را تشییع جنازه میکند . منتها باید مراقب نوع جدید استعمار باشیم و مملکتمان را از آن حفظ کنیم . "
نوع جدید استعمار از نظر شاه چیست ؟ کمونیسم است که وی آنرا در کتاب خود " امپریالیسم جدید " میخواند و ادعا میکند که در پرتو تجارب طولانی راه مبارزه با آنرا فرآورفته است . قسمت مهمی از کتاب وی محتوی شرح تاکتیکهای شاه برای مبارزه با کمونیسم است و کار را بجای رسانده است که در این زمینه به دلس و چرچیل هم درس میدهد . او می‌نویسد :

" تصور میکنم برای مبارزه بانفیریت مهیب امپریالیسم بد و طریق اصلی وعده بپرد ه ایم طریق اولی تا زگی ند ارد . باید نسبت به آن در همه جا و بخصوص در کشورهای کمتسرس توسعه یافته تاکید نمود و آن عبارتست از درك خطر بزرگ . "
در جای دیگر : يك اندرز شاهانه برای انتباه خلیل ملکی تابدا اند دست بالای دست بسیار است و قبل از ایشان ذات ملکیانه بافتخار این " کشف " نائل آمده اند !
" بنابراین جریاتی که بدست آورد ه ایم کشورهای توسعه نیافته جهان باید از خطر جدید امپریالیستی کمونیسم هراسان و بر حذر باشند . زیرا امپریالیسم جدید تحت لوای تزویر خود را حامی و پشتیبان ناسیونالیسم حقیقی کشورهای که در شرف ترقی و تعالی هستند

و انمود میکند . و در نهضت‌های ملی آن کشورها رخنه یافته و سپس با خلال و انهد ام می -
پرد ازد .

باز در جای دیگر :

" کمونیسم نه تنها از ضعف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشورهای تازه مترقی ب نفع خود
استفاده میکند ، بلکه از ضعف نظامی آنها نیز فایده میبرد . و اگر کشوری از تائین نیروی
دفاعی غفلت ورزد ، کمونیست‌ها باری بهمان نحوه گربه باموش رفتار میکنند معامله می -
نمایند . "

با این ترتیب می بینیم شاه با حکمت بالغه خود برای میهن ماورای تمام سرزمینهای مستعمره و نیمه
مستعمره تنها یک دشمن می شناسد و آنها هم کمونیسم است ! برای شاه که شدید تر از خلیل ملکی و بععل و سمیعترو
عمیقتری تحت تأثیر بیماری روحی و علاج ناپذیر ضد شوروی قرار گرفته است دیگر درد نیافتد رت‌های بنام امپریالیست
و استعمارگر وجود نندارد . با اینکه در برداشت کلام اسمی از " نوع دوم و کمتر خطرناک استعمار " بمیان می آورد ،
اماد یگر حتی کلمه ای هم علیه این " نوع دوم " از زبان شاه نمی شنوید . فکر " خطر بزرگ " چنان هوش و حسو اس
شاهانه را بخود مشغول داشته است که بدو یک ذره دغدغه خاطر سردرد امن امپریالیست‌های انگلیسی و
امریکائی میگذارد و از آنها بازاری میخواهد تا از وی در برابر " خطر کمونیسم " حمایت کنند .

شاه بچه دلیل خطر بزرگ را عبارت از " کمونیسم " میداند ؟ یکبار دیگر جواب از خود اهنشونیم :

" زیرا امپریالیسم جدید تحت لوای تزویر خود راحامی و پشتیبان ناسیونالیسم حقیقی
کشورهای ترقی و تعالی هستند و انمود میکند و در نهضت‌های ملی مردم آن کشور
هارخنه یافته و سپس با خلال و انهد ام میبرد ازد . "

واقعاً که شاه عاشق صادق نهضت‌های ملی است . این او نبود که در مورد نهضت ملی ایران مرتکب
بزرگترین خیانت‌ها شد ، پوله‌های امریکا ، توطئه های وزارت امور خارجه امریکا ، نقشه های ماجراجویانه آلدالس
رئیس سرویس جاسوسی امریکا و اربن توطئه علیه حکومت دکتروصدق برنیا نگیخت . گویا این پوله‌های دولت شوروی
و نقشه های توطئه گرانه وزارت خارجه شوروی بود که مقدمات این کار افرام ساخت و این حزب توده ه ایران
بود که ازد قتر مخفی خود حکم عزل مصدق را صادر کرد و زاهدی را بجای او نشاند . و شاه نیز که خداوند ذره ای
تزویر و تیرنگ در وجودش نیافریده ه است بععلت شکست نهضت ملی ایران بدست شوروی بود که اینگونه در عرصه
سیاست داخلی کمربتل عام حزب توده و در عرصه سیاست خارجی کمربلگین اتحاد شوروی بسته و منظور دفاع از
استقلال و حق حاکمیت مردم در زیر سرپریمان مرکزی و پیمان دو جانبه پنهان شده است ! نشانه علاقه عاشقانه
شاه با استقلال ملی ایران و احساسات بشردوستانه او آنست که موافقت فرموده است هر موقع این قدرتهای
جهنمی ، این حامیان تاج و تخت او تصمیم به آغاز جنگ سوم علیه اتحاد شوروی بگیرند ، با ویران و منهدم کردن
سراسر شمال و شمال شرقی و شمال غربی ایران بوسیله بمب اتمی یک " قضای مرگ " آلوده ه باشعه مہلک رادیو
اکتیف بوجود آورند تا اتحاد شوروی نتواند از این راه بدست بحمله متقابل بزند ! می بینید بشردوستی پادشاه
جماه هیچ دست کمی از عشق و علاقه او به آزادی و دموکراسی و حفظ استقلال ملی ایران نندارد !
تا اینچنان نظریات و استدلالات و نحوه تفکر محمد رضا شاه را ملاحظه نمودید . اینک بخلیل ملکی بازگردیم .

آقای ملکی نیز در بیانیه جامعه سوسیالیست‌های ایران مانند شاه ازد و نوع امپریالیسم صحبت میکند : یک -
" امپریالیسم نوع کهن " که گویا " یادگاری است " از قرن نوزدهم که اکنون دیگر وجود نندارد و دیگری امپریالیسم
نوع جدید که در وجود اتحاد جماهیر شوروی تجلی میکند و آقای ملکی بحیثیت مستقرنگ تری آنرا " استعمار مدرن "
میخواند . اما بلافاصله گرفتار همان کجیبی و گنگی شاهانه میشود ، یکشوع آنرا بلکی فراموش میکند و امپریالیسم برای او
منحصراً میشود بهمان " نوع مدرن " و این " نوع مدرن " هم در وجود اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی تجلی
میکند . بدلائل آقای رهبرگوش کنید و انرا بانهوه استدلال شاه بمنسجید :

" سعی و کوشش شوروی برای منحرف ساختن نسل جوان و روشنفکران و کارگسران را
مداخله در امور داخلی کشور و علامت و نشانه نوع مدرن تجاوز و استعمار تلقی میکنیم . "

اما این " تجاوز و استعمار " بقول ملکی ویا " رخنه یافتن در نهضت‌های ملی " بقول شاه چطور اعمال و انجام
میشود ؟ ملکی جواب این سؤال را چنین میدهد :

"اگر دولت شوروی توسط عمال و دستگاہهای رسمی و غیررسمی خود کوشش نمیکرد فکر جوانان مارا منحرف ساخته آنها را به پیروان بی چون و چرای سیاست جهانی خود تبدیل نماید در آنصورت ماهرکز دست بهارزه تبلیغاتی طبعی آن نمیزدیم . اما اکنون که چنین وضعی وجود ندارد مانده از لحاظ مخالفت با سیاست شوروی بلکه بخاطر حفظ استقلال فکری و سیاسی نسل جوان و روشنفکران و طبقات زحمتکش ناچاریم ماهیت آن نوع کارهای دولت شوروی را که خلاف مصالح ملی ماست روشن سازیم . بنابراین جامعه نه تنها هرگونه همکاری با حزب توده ایران را خطرناک تلقی میکند ، بلکه روشن کردن فکر جوانان شرافتمند ما ارزشی را که به آنها پیوسته باشد ناممکن است در آیند . بیپوندند ، از جمله وظایف خود میداند ."

چقدر رعق و متانت ، چقدر اصابت نظریه و رابطه منطقی استواری بین صغرا و کبیرا و مبتدا و اخیر ایسین جمله خوابیده است ! دقت فرمائید :

دولت شوروی نمایندده "تجاوز مدرن" است . این تجاوز و استعمار بدست "عمال شوروی" و معمولاً حزب توده ایران اعمال میشود . نحوه کار از اینقرار است که آنها سعی میکنند افکار جوانان و کارگران و طبقات زحمتکش ایران را "منحرف" سازند . راه اجرای این کار هم چیزی از همان قبیل است که آقای ملکی برجسته ترین نمونه آنرا ذکر کرده است . مثلاً کارگران کوره پزخانه هارا برای بدست آوردن حد اقل حقوق انسانی خود شان "تحریک" باعصاب میکند . این اعصاب که ارتباط با زندگی پر مشقت بیست هزار خانواده محروم و گرسنه دارد پیروز میشود و دولت تاقاشاهای "منطقی و غیرمنطقی" آنها را تا حد و بی اجابت میکند و "بیست هزار کارگر که در امن حزب توده ایران ریخته میشود" و در نظریه استقلال فکری و سیاسی کارگران و روشنفکران از طرف اتحاد شوروی نقض میشود . ارتباط استوار و منطقی مسائل !

نتیجه : حزب توده ایران که بدلیل فوق عامل اتحاد جماهیر شوروی است باید در عرصه مبارزات داخلی بعنوان "خطر بزرگ" اما واقعاً و عملاً بعنوان یگانه خطر با تمام قوا کوسید شود . بنابراین بطرف اتحاد پادشاه و سراسر دستگاہهای انتظامی مسلح و رژیم سازمان امنیت طبعی حزب توده ایران - در عرصه سیاست خارجی نیز بطرف اتحاد با تمام قوای امپریالیستی طبعی اتحاد شوروی ، باز هم مانند و قطر و لجن آلود شاه و ملکی عیناً شبیه هم از آب درآمدند .

اینکه هشت سال است که سراسر قوای اهریمنی شاه برای درهم کوسیدن حزب توده ایران تجهیز و تادندان مسلح گردیده است . هشت سال که شاه نظام خونین اختناق و وحشت خود را بر مردم تحمیل کرده است ، میهن ما را بیک زندان بزرگ ، بیک قلعه تبدیل کرده است . مجموعه دستگاہ وسیع تبلیغاتی شاه به موازات شکنجه خانه هارا برای "هدایت جوانان براه راست" شب و روز در فعالیتند . هر چه میخواهند میکنند و مینویسند . هر نسیستی که بخواهند میدهند . هزاران استاد مجبور میشوند تا از حزب توده ایران در نظر مردم سلب اعتبار و حیثیت کنند بدو آنکه اجازه بدهند در مقابل آنها حتی یک کلمه هم کسی آزادانه زیسان به تکذیب بگشاید . هر سال ده هائیلیون تومان در این راه خرج میکنند . از افرادی مانند ملکی مدد میگیرند تا پخیال خود نفوذ حزب توده ایران را ریشه کن کنند . هشت سال است که مردم سواى ترهات آنها ، دشمنهای آنها ، اتهامات ناچوارشده آنها را باره حزب توده ایران چیزی نمیشنوند . شاه برای آنها کتاب نازل میکند ، ملکی برای آنها تالیفات تدوین میکند و تازه بعد از این مدت آقای ملکی شکایت میکند که حزب توده جوانان را "از راه منحرف میسازد" و معلوم نیست این نیروی عظیم و سحر آسای حزب توده ایران جز در حقایق آن وجود رستی اصولی راه آن در چه چیز میتواند باشد !

III - روش نسبت به امپریالیستهای غربی

وقتی آقای ملکی یا اینجا میرسد آرام وی سروصد از موضع قبلی خود عقب نشینی میکند . اگر سابقاً از "سوع

کهن" و "نوع مدرن" استعمار سخن گفته بود، این مطلب بکلی فراموش میشود و اصطلاح "استعمار نوع کهن" ناگهان صرفاً و تشبیه عبارت بیگانه" د ولتهای غریب" تفسیر می یابد. د یگر حتی حرفی هم از امپریالیسم و اصول امپریالیستی در مورد آنها نیست، او علاوه بر نوع خاصیت امپریالیستی را از وجود انگلیس و امریکائی میکند، د یگر برای او" د ولتهای غریب" وجود د ارند که وی د سیاست خارجی آنها برخی نقائص جزئی می بیند، نه د ولتهای امپریالیست و استعمارگر. وی خیلی د ستانه و لوطیانه از این" د ولتهای غریب" میخواید که د صورتیکه مایل باشند روابط و مناسبات و اقتصاد میانه میان آنها و کشورهای منطقه کم رشد ماصطلاح "توسعه نیافته" جهان بوجود آید بر وفق "نقائص سیاست خارجی خود" بپرد ازند! طبق نظریه آقای ملکی امپریالیسم صرفاً یک مبنای اخلاقی د ارد. سیستم مستعمراتی اساساً مظاهر خارجی خاصیت ذاتی امپریالیسم نیست، پدیده ای عینی و ناشی از مجموع روابط و قوانین سرمایه داری نیست، فقط یک میراث روحی و اخلاقی د رگذشته است. برای مقابله با تمام مظاهر امپریالیسم فقط مقداری "حسن نیت" و "گذشت" لازم است. مبارزه کاری است بیهوده و زیان انگیز. مخصوصاً آقای ملکی پیروان خود را از هر نوع احساس خشم و کینه نسبت بقدرتهای امپریالیستی بر حذر میدارند.

ملکی د سیاست خارجی امریکا و نحوه روابط سیاسی و اقتصادی آن ایچگونه محرک امپریالیستی نمی بیند. د ر نظر او امریکادک معصومی است که د ر صفحه حیات سیاسی آن یک لکه هم وجود ند ارد، د ر هیچیک از توطئه های جنایتکارانه غلبه آزادی و استقلال ملل شرق و افریقا و امریکای لاتین شرکت ند ارد، روحش از اینهمه فجایعی که بمنظور سرکوبی نهشتهای ملی و ضد امپریالیستی انجام میگیرد خیرند ارد، جز حسن نیت و صفای باطن و محرکات انسانی هیچ انگیزه د یگری د ر نحوه ارتباطات خارجی آن حکومت نمیکند و جز یک نفس، یک نفس کوچک که گویا آنها هم مولود حسن نیت زیاد ه از حد امریکامیاشد د سیاست خارجی آن وجود ند ارد.

چگونگی ارتباط امریکایا ملل استعمارزده و وطنی که برای تحصیل ابتدا اشی تریین حقوق انسانی خود در مقابل قدرتهای امپریالیستی د رحال مبارزه اند چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد. معضله این واقعیت برای خود سیاستمداران امریکائیزعمما می است که جز تمام کشورهای شرق و امریکای لاتین و افریقا که مشمول غلبهات بیکران این ولینعمت میاشند و از سیل "کمکهای محتثابه" امریکا منتفع میگردد هر روز یک قدم به پرتگاه آشفتنگی اقتصادی و مالی نژد بیکتر میشوند، و چرا ند رضایت توده های وسیع مردم این کشورها نسبت با امریکاهر روز د امنه و سیمتری بخود میگردد. آید ثلوهنگهای جهان امپریالیسم از حل این معما عاجز مانده اند و د ر حیوحه اینچنین د ماندگی است که آید ثلوهنگ نیروی سوم بند د آنها میشتابد و پیرد ه از روی اسرار این معما بر مید ارد. آقای ملکی با وسعت فکر د آهیانه خود کشف کرد ه است که تمام تقصیرها زیر سر سادگی و حسن نیت سیاستمداران امریکا است. بچه د لیل؟

"بزرگترین عامل دم موفقیت کمکهای محتثابه امریکا بکشورهای عقب مانده اینست که بیه آنها میخوایند نمونه رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی د نیای غرب یا نمونه زندگی امریکائی را بایران تحمیل کنند."

جای د یگر: "سعی و کوشش بیهوده و مضرا امریکایر ای اینکه نمونه زندگی امریکائی را د ر کشورهای مشابه ایران عمل و تحمیل کنند موجب آن شده است که این کمکهای محتثابه موثر نباشند و احیاناً مضر واقع شوند."!

باید اتراف کرد که پس از افشا اینهمه اقتضاحات که سیاست تهاجم آمیز امریکاد رسرا سر جهان بیبا آورده است، بعد از اینهمه مدارک که از ماهیت سیاست ماجراجویانه و امپریالیستی امریکایر د برداشته است، مشاطه گری ملکی از امپریالیسم و واقعا عمل رسوائی است و این د یگر پورتوئیسیم سیاسی نیست. این شیادی، وقاحت آشکار و گستاخانه سیاسی است که ملکی را د ر اینجا نیز کاملاً د ر موضع شاه قرار مید هد.

بکتاب کذ ائی شاه مراجعه کنید:
شاه وقتی میخواید منتهای ارادت چاکرانه خود را نسبت با امریکائشان بد هد از شباهت تامی که گویا بین شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران و امریکاد وجود د ارد دم میزند و استدلال میکند که نه د امریکاد اثری از تبعیضات نژادی و اختلاف طبقاتی وجود د ارد و نه د رایران چیزی بعنوان اختلاف طبقاتی میتوان سراغ کرد.
اگر لکه خلیل ملکی از امریکاد اینست که گویا امریکاسمی د ارد نمونه زندگی امریکائی را بایران تحمیل کند، گلسه

د وستانه شاه از امریکامربوط باین میشود که "کمکهای" امریکاهنوز برای نگهداری رژیم او از دستبرد حادثات و انقلابیات آیند کافی نیست. شاه مینویسد:

" اگر کشور ایران از پای درآید جناحهای سازمان پیمان اتلانتیک شمالی سازمان پیمان جنوب شرقی آسیا و سایر کشورهای عضو پیمان مرکزی مورد تهدید قرار میگیرد..... هر چند کشور ایران نقطه اتکای سازمانهای پیمان اتلانتیک و پیمان مرکزی و پیمان جنوب شرقی آسیا بشمار آید و است ولی در عین حال در رشته ارتباط بین آنها ضعیفترین حلقه هاست. . . . هر چند نسبت به آنچه که بیا رسیده است سیاستگذاری بسیار درامی ولسی باید از اظهار این حقیقت نگذشت که این کمکها احتیاجات ما و جهان آزاد را در ایمن ناحیه گیتی مرتفع نمینماید کشور تایوان از اینان جنگ دوم جهانی تاکنون چهار برابر ایران از امریکاکمک . . . دریافت داشته است من برهبران امریکا پیشنهاد میکنم که نسبت بوظیفه ای که کشور ایران در دفاع از جهان آزاد در بدینتر مطالحه و تأمل کنند"

در د پیدرمان شاه اینست که می بیند تاکنون امریکاد ه هایلیارد پول واسلحه بچانکاشك تحویل داد ه و باهمه اینها این جناب مجبور شد ه است در گوشه ای از تایوان بخزد و هر لحظه که دست امریکاد از زیر سر وی کشید ه شود با مغز بزمین خواهد خورد. و داد و فریاد شاه فقط از اینجبه بلند است که چرا اقلای بقدر چانکاشك برای سربارک ایشان قیمت قائل نشده اند. او در سیاست خارجی امریکاد جز این یک نقص هیچ نقص دیگری نمی بیند. و آقای رهبر نیروی سوم که بتمام این دسته بند یهای هلاکت بار نظامی صحنه میگذارد فقط یک نقص در کار امریکامشاهد ه مینماید. " امریکامیکوشد تا نمونه زندگی امریکائی را بایران تحمیل کند. " اگتتارملکی راد رسار ه امپریالیسم امریکا حتی با اظهارات و شطرنجهای ارسلان خلعت بری نمایند ه ارتجاعی ترین قشر ملاکین بزرگ یسا احمد آراش وزیر کابینه شریف امامی در مورد امریکامقایسه کنید تا بد رجه انحطاط فکری این آید نولوگ پی ببرید . آرامش و ارسلان خلعتبری بمراتب واقع بینانه تر از خلیل ملکی بانحوه سیاست امریکاد را بران برخورد میکنند .

برخلاف ادعای آقای ملکی غلت شکست این باصطلاح "کمکها" راد راهایت بکلی امپریالیستی آنها باید جستجو کرد. غلت آنست که این "کمکها" هرفا و مشحصرانقشه های اسارت اور و تجار و کارانه راتعقیب میکنند . اینهمه اسلحه و پولی که بد ستگاهی نظیر دستگا ه شاه برداخته میشود بمنظور نگهداری رژیم فاسد و جابر موجود است و یک رشته مقاصد سیاسی و اقتصادی و ملی و نظامی از این "کمکها" تعقیب میشود که وسیله تأمین آن همین رژیمهای ضد ملی و جنگجویی است. انحصارگران امریکاد خطوط عهد ه سیاست خارجی و داخلی امریکاد نخست پشت میز آنها حلال و فصل میشود بحساب مالیات د هتدگان امریکائی و عنوان حمایت از "د نیای آزاد" که رژیم شاه یکی از مظاهر آنست این پولها و این اسلحه هارامیرد ازتد و تحویل مید هتد تا خود در هر سال با دستگیری همین رژیم هاجتتت برابر آنرا از راههای مختلف در جیب پر نشدنی خود سرازیر کنند .

این "کمکها" در حقیقت در حکم خونیهای ملیونها مردم میهن ماست. از طریق این "کمکها" وزارت جنگ ایران و ارتش ایران مبدل بیک شعبه وزارت جنگ امریکامیگرد و معرابه جنگی امریکابسته میشود و در عین حال ایران به پایگاه مقدم ه انجام مقاصد جنگ طلبانه امپراطوران مالی امریکابدل شد ه تابتوانند بهنگام ضرورت در آن یک "فضای آتیه" یافضای مرگ بوجود آورند ه دین نحو حاصل خیزترین و آباد ترین نقاط میهن ما رامبدل بیک کوه آتشفشان کنند |

بهتر است آقای ملکی به بیانیه ابوالقاسم امینی وزیر دربار سابق شاه قبل از کودتا مراجعه کند و اگر آنسر کافی نمیداند بگزارش هیئت رسیدگی پارلمان امریکاد رکارد ولت مورخ سال ۱۹۵۷ ه مقالات منتشر شد ر روزنامه امریکائی "نیشن" درباره فعالیت اداره مرکزی جاسوسی امریکاد را بران مراجعه نماید .

اما ظاهر اشکال کار این آقای تهورسین درستد وید ارك و عقل و منطق نیست. اوتحت تأثیر یک عقد روحی، یک بیماری روانی، یک کینه در مان ناپذیر که از جنگال آن خلاصی پرایش تصور نیست حاضر است در یسک لحظه بتمام واقعیهایی زندگی پشت پایزند و مسائل راتنها بحدوی طرح کند که او را در گرفتن نتیجه نهایی یعنی دشمنی با حزب تود ه ایران در رجبهت داخلی و نسبت با اتحاد شوروی در عرصه سیاست خارجی کمک کند .

اوهم عینا مانند شاه اظهار عقیده میکند که خطر د سایش امپریالیستی طیه کشورهایی که برای تحصیل

آزادی و استقلال خود مبارزه میکنند يك خطر فرعی و درجه دوم است که حتی ارزشمند ارد بجشی هرقد ر مختصر سردر باره آن بشود. برای اوهرای شاه واقعیت مطلق وی قید و شرط عبارتست از مبارزه ضد شوروی. و چون امریکا بر چند ار این باصطلاح " مبارزه ضد کمونیستی " میاشد و از این رو خود را جانشین با لاستحقاق مرحوم هیتلر معرفی کرده است، باینجهت رهبر " خرد مند " نیروی سوم " علاقمند " شدن بامریکارا به پیروان خود توصیه میفرماید و میگوید :

" ما که با شوروی هم مرز هستیم باین سیاست قاطع وجدی امریکاه باهرگونه تجلسا و نسبت بسرحد ات کثونی جهان مخالف است باید علاقمند باشیم ."

یکی دیگر از شاهکارهای ملکی اینست که نه تنها در وجود امریکا قیافه يك قدرت امریالیستی و متجاوز نمی بیند بلکه طومار حیات پرافزاجه و جنایت خونین امریالیسم بریتانیا را هم با آب طهارت میسود .

شاه هم در کتاب خود به تیرنه امریالیسم انگلستان بر میخیزد . شاه مدعی میشود که روش استعماری بریتانیا د یگرا کتون يك پدیده زنده و مربوط بتاریخ معاصر نیست ، بلکه تصویری است از روزگاران گذشته و میگوید که سالهاست روابط بین ایران و بریتانیا در خارج از هرگونه مقاصد استعمارگرانه بر پایه دوستی متقابل قرار ارد . شاه در این زمینه آنقدر تند میراند که حتی مشروطیت ایران را هم موهبتی از موهبتهای سیاست آزاد بخواهانه بریتانیا بقلم میدد ! رضایت کامل شاهانه از سیاست خارجی انگلستان بخصوص در طی سالهای " سعادت بار " بعد از کودتاهمگرا در این کتاب خاطر نشان شده است .

امارهیر نیروی سوم در اینجا " واقع بینی " بیشتری از شاه نشان میدهد . وی خیلی کاوش کرده است که در سراپای سیاست خارجی بریتانیا عیب و نقصی پیدا کند ، و از آنجا که حوینده یابنده است اسرانجام در ایسن تکاپوی خرد مند انه به پیروزی رسیده و نقطه ضعف سیاست بریتانیا را هم کشف فرموده است . داستان این نقش ویا " جنبه منفی " سیاست خارجی بریتانیا را از خود امشونید :

" سیاست خارجی بریتانیا نیز يك جنبه منفی دارد . انگلستان متأسفانه حاضر است در اغلب موارد و از جمله در ایران با شوروی بهائنا آمد و تقسیم منافع کند ."

درست دقت کنید . در سیاست خارجی بریتانیا هیچ عیب و نقص اساسی مربوط به ماهیت امریالیستی آن وجود ند ارد ، این سیاست مظهر خاصیت استعماران در ارتباطات خارجیش نیست ، خیر ، " نقص سیاست خارجی بریتانیا " تنها اینست که گویا برستقسیم غنائمی که از اتراراج ملل استعمارزده بدست می آید با اتحاد شوروی سازش میکند ! اما مبارزه ها ، سازشها و تقسیماتی که در اکثر نقاط جهان و مثلاً در سراسر شرق میانه و سواحل خلیج و شیخ نشین های عرب و عراق و عربستان سعودی بین امریکا و انگلستان بعمل آمده است میگذریم . بتاریخ نزد يك ، و خیلی نزد يك میهن خود مراجعه میکنیم . در جریا ن ملی شدن نفت ایران و در سراسر دوران حکومت دکتر مصدق ، اعلامیه های غلاظ و شدادی که پیاپی علیه اوصاد ر میگردید ، گویا از طرف نخست وزیران بریتانیا و شوروی امضا میشدند نه از طرف روسا ، د ولتهای انگلیس و امریکا !

در رژنو " و الاحضرت اشرف پهلوی " و دیگر فرستادگان شاه گویا باتفاق سفیر کبیر شوروی بوده که بقصد تهیه مقدمات يك توطئه خونین علیه نهضت ملی ایران گرد آمدند نه باتفاق آقای هندرسون . در رژنو گویا يك رحصل سیاسی اتحاد شوروی بوده که آنها را برای تهیه جزئیات این نقشه بحضور پذیرفت و جلسه مشاوره را مختصر رهبری کرده آقای آلن دالس کذاش . در این محفل انس گویا دولت اتحاد شوروی بوده که برای اداره کردن کودتا ۱۹ میلیون دلار در اختیار خواهر شاه گذاشتند و دولت امریکا ، گویا يك سیاستمدار شوروی به آقای ابوالقاسم امینی وزیر دیار سابق شاه در دوره آخر حکومت مصدق گفت حاضر است پنج میلیون دلار به برادرش سرتیپ محمود امینی بپردازد تا وی کودتای ضد مصدق را اداره کند و نه يك سیاستمدار امریکایی . و الاخره گویا این دولت اتحاد شوروی بوده که سرانجام با اجرای يك توطئه تبهکارانه و ساقط کردن دولت دکتر مصدق ، و در مقابل واگذاری تاج و تخت پشاه و برگردانیدن آن بقدرت ، و در اترار " نجات سیاست استعماری انگلستان از خطر زوال در ایران ، چهل در صد سهام نفت ایران را تصرف کرد نه امریکا و انحصارات امریکایی !

آقای ملکی اگر در اینجا بگانه " نقص سیاست خارجی بریتانیا " را با این جسارت (!) روی دایره میریزد در عوض برای تعدیل آنچه گفته است همنظور استعالت بریتانیا د نبال زمینه میگردد . ببینید وی در انجام وظیفه آرایشگری نفرت انگیز خود نسبت به ماهیت سیستم های مستعمراتی بچه ورطه ای از ابتذال منطوق سقوط میکند :

"صرف نظر از سیاست خارجی، سیاست انگلستان در مستعمرات سابق و لاحق منطقی تر از سیاست خارجی کشورهای غربی است." انگلستان در مستعمرات سابق خود گروه فنی و سیاسی تربیت کرده است، و هر چند خیلی دیر، و در حد و ممکن کم، در هر حال استقلال میدهد..."

آیا آقای ملکی با وجود آن آرام اینرا نوشته است؟ سراسر تاریخ استعمار، و مخصوص تاریخ سیاست مستعمراتی بریتانیا در همه مستعمرات و نیمه مستعمرات این ادعای آنکند بیب میکند و بر وی این دفاع کوتاه نظرانه خط بطلان میکند. امپریالیسم بریتانیا مانند هر قدرت استعماری دیگر راه خود را در میان دریای ازخون بسوی تسلط بر مستعمرات گشوده است، و تا آنجاکه در حیطه اقتدار آن بوده، حتی قیمت خون هزاران و دهها هزار مرد و بیگناه، به قیمت ویرانیه و قتل عامهای فاجعه آمیز مردم مستعمرات، حاضر نشده است به میل و رضای خود حتی يك قدم از موضع خویش عقب نشینی کند، تنها در جایی تسلیم اراده ملل زبردست خود شده که هیچ راه دیگری بر وی خود گشوده ندیده است.

فاجعه استعمار دهند و ستان را که ظاهر آقای ملکی تعلق خاطری نسبت بان ابراز میدارد در نظر بگیریم. امپریالیسم بریتانیا پس از يك قرن و نیم تاراج منظم و بی قید و شرط غنی ترین منابع ثروت این کشور، و در آغاز جنگ جهانی اول با وعد "اعطای استقلال به هند و ستان توانست گروه گروه سرانان هندی را در میدانهای جنگ قربانی مطامع جهان خوارانه خود کند. اما محض اینکه خود را پیروز و بر آورده قدرت مستقر بد همه وعد هارا فراموش کرد و بار دیگر برین خود و مردم اسپر این کشور سرتیغ را حکم قرارداد و جواب تقاضای مردم را برای آزادی و استقلال با گلوله داد، و رهبران این کشور را در سته بزند ان کشید و دست بچنان فجایع و خونریزیها زد که یکی از سیاهترین لکه های تاریخ استعمار را تشکیل میدهد.

تاریخچه شصت ساله تصرف نفت ایران بدست یخماگران انگلیسی، تلاشی که بایک محاسبه زیرکانه و تبیه کارانه از طرف انگلستان در سراسر این مدت بعمل آمد تا ایرانیان را جاذبه انگلست شماری از افراد "مسرد اطمینان" در امور عالی مهندسی و حتی در محاسبات مرکزی نفت راه ند هند تظا هری است از ماهیت ناپاک امپریالیسم بریتانیا، چه خوب میشد اگر آقای رهبر "سوسیالیستهای ایران" بمجموعه اسناد و مدارکی که دکتر مصدق بمنظور فاش کردن ماهیت استعمار انگلستان در دیوان لاهه عرضه کرد مراجعه کند و انصاف دهد که قضاوت ایشان در باره طبیعت و ماهیت امپریالیسم اگر ناشی از مقاصد خائسانه نباشد چقدر رابلهانه و کینه نظرانه است.

آقای ملکی که در یکجای "امبلی اباد اردک غلت این فرسیاه و هلاکت بار، اینهمه عقب ماندگی، و این بسرمیرند" اشک تمساح میریزد، اما بکلی اباد اردک غلت این فرسیاه و هلاکت بار، اینهمه عقب ماندگی، و این شرایط اسارت اور را جستجو کند، نواحی شرق در، کشورهای کوچک و بزرگی که در طی يك قرن و نیم اخیر تحت سیطره مالی و نظامی انگلستان قرار گرفته اند، در آرای قسمتی از غنی ترین منابع ثروت طبیعی هستند. کاشوچو، نفت، تلع، آهن، مس و سایر معادن و منابع بطور وفور در این نقاط وجود دارد. امپریالیسم بریتانیا در حصول استعمار این کشورهای اتمام قوا مردم را با اسارت کشیده، بدست آنها، با کار و زحمت طاقت فرسای آنها، منابع ثروت آنها را منظماتاراج کرده و برای ادامه این چنین وضع جابرانه ای از هر گونه تحول اجتماعی در زندگی آنها جلو گیری کرده است. در طی دو قرن از تاریخ بشری، دو قرن از مهم ترین سالهای عمر بشر که پایه های تحولات علمی و صنعتی نوین در غرب استوار میشد، امپریالیسم بریتانیا با تمام قوای اهریمنی خود ملل ساکن مستعمرات را از هر گونه تعصبی از آثار علوم جدید محروم ساخت. با تمام وحشیانه آنها را در حال عقب ماندگی نگه داشت. با تمام قوا سعی کرد تا آنجاکه امکان پذیر است توده های مردم را در این نقاط بطرف انحطاط ببرد. حتی به الکحل، افیون و سایر مواد مخدره مبتلا کند.

در مقابل تمام این واقعیتها اگر کوشش آقای ملکی را برای تبرئه امپریالیسم بریتانیا چشم بندی سیاسی ننمایم چه عنوانی برای آن قائل شویم؟ و متعاقب این چشم بندی جاد و گرانه است که آید ثولوك نیروی سوم به نتیجه مزورانه و نادرست زیر میرسد:

"در صورتیکه يك دولت ملی را شخصیت و احسن تشخیص روی کار آید میتواند به آسانی از جنبه های مضر سیاست خارجی امریکا و انگلستان اجتناب کند و جنبه های مفید آنرا تقویت نماید. بنظر میرسد که سیاست امریکا و انگلستان با سانی بنظر منطقی يك دولت

مقتدر ملی با حسن تشخیص تسلیم شود و چاره کار اینست که در ایران چنین حکومتی بسروی
کارآید *

طبعاً وقتی کسی با این شوخ چشمی چشم بر روی واقعیتها ببندد ، اینطور پس پاکانه به تطهیر و سرد مد آ
جهان امپریالیسم بکوشد ، خواص امپریالیستی این دولتها را با این آسانی وسادگی نفی کند و همه این مسائل را در
زیر پرده ای از فسفطه که گاهی محدود بلاهت میرسد بپوشاند ، باید بیچین نتیجه نادرست و غیر صحیحی برسد که
گویا امپریالیستها حاضرند در مقابل حرف حق تسلیم بشوند - به آسانی تسلیم بشوند ! خیانتی از این بالا تر
نیست که با پخش يك چنین نظریات سراپا غلط و مضری خلق خود را در مقابل دشمنان تاریخی و سوسوگند خورد ه اش
یحی استعمار طلبان روحا و معنای خلع سلاح کنیم *

آقای ملکی در همین موضع توقف نمیکند . اما زهم جلوتر میرود . او میخواهد بطور ضمنی تضمین کفافی
با امپریالیستها بد تاروژی بعنوان "تحول" زهریال اورا بگیرند و برای اجرای "دکترین" وی برگرسی نخست
وزیرانش میثانند و بد آنند که در هیچ حالت از ناحیه او علی که اندکی باعث نگرانی خاطر آنها باشد سر نخواهد زد .
وی در مورد نفت ایران بیکباره آب پاکی بر روی دست همه میریزد . بنظر او کار نفت يك کار انجام شده ه
است . روزی روزگاری بود که مردم بمنظور خارج ساختن منابع سرشار نفتی خود دست به مبارزه علیه امپریالیسم زد ند
... آن وضع از حزم و احتیاط و عقل در بود . "دوستان" ما را از مبارزتانید .
"اما امروزه مسئله نفت با ن شدت مطرح نیست يك سیاست خارجی میتواند از جنبه های
مثبت سیاست جهانی انگلستان استفاده کند - مسئله نفت امروز د یگر مخصوص ایران
نیست . و سر نوشت نفت ما مشابه نفت عراق و دیگر کشورهای نفت خیز خواهد بود . يك
سیاست خارجی ملی در ایران باید با سیاستهای نفتی کشورهای نفت خیز خاور میانه
تشریک مساعی کند و از راه مذاکرات ، و بدون ایجاد تشنج ، فشار دائم و مستمری بحمل
آورد تا حقوق ملی ایران استیفا شود ."

بنابراین از نظر ملکی مسئله نفت ، یعنی آن مسئله گرهی که پایه سیاست مستعمراتی انگلیس و امریکار ا
تشکیل مید هد ، د یگر اختلاف حادی را که موجب رنجش این قدرت بسیار غخور امل شرق میشود تشکیل نمید هد و
این موضوع باید عجلتاً از دیره مسائل مورد اختلاف کنار گذاشته شود .
اساساً نظریه آقای رهبر در مورد مجموعه قرارداد هائی که در شرایط ترور و اختناق بر مردم تحمیل شده ه
است همین است . این قرارداد هاد نظر وی مقد سند و درباره آنها چنین تأکید میکند .
"در هر حال جامعه در موقعیت جغرافیائی خاص ایران حتی الامکان التاء یکجانبه
مناسبات و معاهدات اقتصادی (از قرارداد هائی نظامی اسارت آور هیچ حرفی هم در میان
نیست) با غر ب راتوصیه نمیکند . جامعه اقدامات سیاسی و مذاکرات بر سر میز را برای
حل مشکلات ضروری دانسته و نتیجه گرفتن از آنها ممکن میداند ."

می بینید فاتنا ایلم جغرافیائی مانند عقد ه روانی محسوس بیلای حان ملکی شده است . درباره پوچی این
افسانه چیزی بآنچه گفته ایم اضافه نمیکنیم . ولی جالب است که آقای ملکی قرارداد هائی را که در زیر فشار مستد و
بدست گماشتگان امپریالیستها و جلاد های مردم ایران ، بر مردم تحمیل شده است الزام آور مقد سرتلقی میکند .
از این بگذریم . این "مذاکرات روی میزی" و سالونی رابرای احقاق حقوق ترضیع شده ایران کدام
دولت و در چه شرایطی میتواند بسود ایران به نتیجه برساند ؟ يك دولت ملی ؟ مسلماً . اما این دولت ایسا با
طیب خاطر امپریالیستها و ارنمایت شاهانه بوجود خواهد آمد ؟ آقای ملکی هرگونه مبارزه را " ایجاد تشنج "
میخواند و آنرا نفی میکند ، مردم را از هر مبارزه فعال و مثبت بر حذر میدارد ، و تأکید میکند که در جریان تمام مساعی
و مذاکرات باید " هر نوع تعصب و کینه کشی" را کنار بگذریم . و آیا " فعالیت سیاسی قانونی و پارلمانی آقای ملکسی
میتواند راه رابرای بوجود آمدن يك دولت ملی همو ارسازد ؟ در شرایط حکومت شاه ؟
خلاصه کنیم . دکتربن خلیل ملکی عبارتست از يك سلسله مسائل گسیخته ، دست و پا شکسته ، غیر
مربوط ، متناقض و تسلیم آمیز - تسلیم در برابر امپریالیستها و امریکائی و انگلیسی و شهبی هرگونه مبارزه علیه آنها ،

تسلیم در برابر شاه و حکومت جابرائه او، تسلیم در عرصه سیاست داخلی، تسلیم در جوانگاه سیاست خارجی •
تسلیم مبارزه تسلیم، همکاری مبارزه همکاری، همکاری با شاه، با سازمان امنیت، با دستگاه -
های تفتیش عقاید، با محاکم نظامی، با آزموده ها و مختیارها بمنظور مبارزه طیه حزب توده ایران در چهارچوب
امور داخلی • تسلیم مبارزه تسلیم، همکاری مبارزه همکاری با امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی بقیمت تسلط
آنها بر تمام شیئون اقتصادی و نظامی و مالی، و بقیمت اسارت مردم در جنگال یک رژیم جنهنی دست نشاند ه آنها،
بقیمت تمام آن سلسله حقوق سیاسی و مدنی و اجتماعی که ارزش مقام انسانی بسته با آنهاست بمنظور مبارزه علیه
اتحاد شوروی در عرصه سیاست خارجی •

همانا از طریق همین تسلیم برد و و اراست که " رسالت " تاریخی آقای ملکی طین رفیع همه لاقهسا و
کزاقها بصورت نسخه بدل عید انه ای از " ماموریت " محمد رضا شاه جلاد ملت ایران در می آید •
این پایان سر اشیب واسفل السافلین انحطاط فکری است • چنین است ثمره منطقی حیات کسی که
از مردم، از جنبش، از حزب برید و سر روی عقاید دهشی محدود و مغرورانه خود پنحو جشون آمیزی لجاج بخرسج
داد و امید هد •

زندگی خوش

يك قطعه از شاعر بزرگ فرانسوی و يكتور هوگو

در جریان سفر اخیر شاه و ملکه به فرانسه دانشجویان ایرانی مقیم پاریس روز اول اکتبر ۱۹۶۱ اعلامیه ای همراه ترجمه يك قطعه از شاعر بزرگ فرانسوی و يكتور هوگو بنام "زندگی خوش" نشر داده اند. در این قطعه که در ژانویه ۱۸۵۲ در دوران سلطنت ناپلئون سوم سرود شده و وضع فرانسه آن موقع تشریح کرده است. نکات مشابه و مشترک مابین توصیف و يكتور هوگو از سردابه های مخوف شهر کارگری "لیل" و وضع کنونی زاغه های کوبه های زحمتکشان در ایران فراوان است. هوگو مصائب توده های مردم را در سردابه های لیل با عیش و نوش پرتطنه بناپارت در قصرهای لوور (Louvre) و سن کلو (Saint Cloud) مقایسه می کند. آنچه که در قصرهای سلطنتی "مرمر" و "سعد آباد" و قصور پترخانده ان مشغور پهلوی می گذرد از جهت طنطنه و فساد از نظایر خود در فرانسه نیمه دوم قرن نوزدهم دست کمی ندارد. با توجه به تمام نکات باید گفت دانشجویان ایرانی در میهن هوگو از زبان این شاعر نامد ارکلمه ساسات متناسب و درخور دی برای وصف بلایای میهن ما و شنایع دخیمانش یافته اند. هیئت تحریریه "دنیا" این ترجمه را بنظر خوانندگان ارجمند خویش میرساند:

خوب، ای غارتگران، دسیسه جویان، خیانت پیشگان، ابلهان، ای مظاهر قدرت
شتاب کنید صد روز میز عیش و نوش گردانید.
بشتابید و همه جای گیرید.
اربابها بخورید، بیاشامید، زندگی زودگذر راست

کشور را بفرشید، جنگلها را ببرید و سرمایه هارا بخرم کنید،
خزینة هاراتهپی سازید و چشمه هارا بخرم کنید.
دوران دوران شفاست،
آخرین پیشیز را بستانید، بستانید شاد و آسان
از کارگران مزخه ها، از کارگران شهرها،
بگیرید، قهقهه زنی ورتند و بمانید .

خوش گذرانی مسلماً خست . خوش باشید، شکم چرانی کنید .
خانوادۀ آن فقیر در کلبه پوشالی جان میدهد،
بدون در، بدون پنجره،
پدر باحالی لوزان در گوشه های تاریک گدایی میکند
و مادری که از نان محروم است
و کودکی که بدون شیر میماند

میلیونها میلیونها مواب شاه است
روزی در سردابه های "لیل" رفتم
و این دو رخ تیره را بچشم دیدم .
آنجاد رزیزمین ، اشباحی وجود دارند ،
اشباحی سرسی رنگ و دوشا شده ، بیماری اعضای آنها را درهم میکند
در میان پنجه آهنین خویش .

زیر این طاقها ، رنج میرزند ، هوازها را لود بنظر میآید ،
نابینا و خرمال کنان قطره آبی یکام مسلول میریزند .
آب از همه طرف همچون جویباری جریان دارد .
بیست ساله و هنوز خورد سال ، سی ساله و همین زودی سال خورد .
آن زند و حس میکند که مرک نافذ
هر روز بیشتر درمغز استخوان هایش جای میگزیند .

اینجا هرگز آتشی آفروخته نیست : باران از روزنی پنجره مانند بشند می کند ،
دیدگان در این نقب ها ، آنجا که بدبختی بر روی شما ای کارگران
سنگینی میکند .

نزد یک این چرخ تخریبی که میگردد و ونخی که باز میشود ،
اشباح مرد و مانند ی رامی بینند
که در روشنائی سرسی رنگ پنجره اشک افشان راه میروند .

فقر یا مرد ، اندیشمند ، بزین نظرمی افکند ،
پدر در آن حال که در پیرامون خویش
با اضطراب تنگینی که پاکد امی را درهم میفشرد
دختر خویش را که با چهره ای شوم بدرون می آید نگاه میکند ،
با چشمائی خیره به نانی که وی همراه دارد ، مینگرد
و جرئت ندارد بگوید از کجای آئی ؟

آنجا تو میدی بروی زند و پاره های چرکین خویش آر مید و است ،
آنجا ارد بیبشت زندگی که در جای دیگر گرم و باشکوه است
همانند زمستان نیست تاریک .
دخترک باکره ، گلی رنگ در روز ، در سایه بنفشه رنگ است .
آنجاد رمیان هراس و دهشت ، لاغرهای اسکلت مانند
سرهنه های کرم وار میخزند .

آنجا پائینتر از گند آبهای کوچک ها
خانواد و های محروم از روشنائی روز و خیابانها می لرزند ،
دسته های آزاد میزاد ، لرزان از سرما
آنجا هنگام ورود من
دخترکی وحشی با چهره بیرو شکسته بمن گفت
من هیجده ساله ام .

آنجا، بدون تخت خواب، مادرید بخت
فرزند آن خود را در میان سوراخی که حفر کرد و میشد
لرزان همچو مرغانی ضعیف •
افسوس، این کودکان بی آزاد بانگاههای محصوم کبوتروار
بعض ورود خویش در این دنیا
یجای گهواره گوری می یابند •

سرد ایهای لیل ! انسانهایی در زیر سقفهای سنگی شمامییرند •
من با چشمهای خود، چشمهایی گریان در زیر مزگانم
احتضار پد ریزگی پژمرد و رادیدم •
همراه باد ختروی پاچشمائی حیران وموهائی که بدن برهنه اش را میپوشاند
وکودک شبح مانند، اویزان به پستان مادر... مانند مجسمه •

از میان این درد ها روزن جو ریه است که ثروت های شعابرون می آید،
ای شاهزاده ها ! این برهنگیهاست که بذل و بخششهای شمارا تامین میکند،
ای فاتحین ! ای کشورگشایان !
سرمایه شعابا تقطراتی درشت
از دیو بارهای این سردابه ها، از سنگهای این طاقها،
از قلب این محتشرها برون می چکد •

در زیر این دستگاه و حشمتك که استیدادش مینامند،
در زیر پیچ و مهره ای که مالیات (این جن نفرت آور) میچرخاند،
از سحرگاه تا شامگاه،
بدون درنگ، شب و روز، در این قرنی که ماهستیم،
مردان راهم چون انگور خورد و له میکنند
وطالا از عصاره اش بیرون می آید •

از این فلاکت، از این احتضارها،
از این سایه، آنجا که هرگز در ارواح تیره و تار
امید تابشی نکرد
از این دخمه های سیاه مملو از نگرانیهای تلخ،
از این توده های فلاکت بار، پدرها و مادرها
که دست استیصال بهم میمالند،

اری، از این توده فقرها و سوز چیزیهایی وحشت آوراست
که میلیونهای سنگین، این غولهای درخشان و ترس آور
در حالیکه در راه خود زرنثار میکنند
سربرون میاورند، غولهای پرنشاط باد پیهیمی از گلهای سرخ
ورنگین بخون انسانها •

چه بهشتی، چه جلال و عظمتی، جام اربابان را از می پرکنید !
ارکستر میخندد و مجلس عیش پنجره هارا گلی رنگ میسازد،

میرمید رخشد و نور میبخشد
سایه آنجاست ، زیر پایها یسنان ، درها بسته است
و فحشای دخترکان گرسنه
در این شب اشک میریزند .

شماها ، که از این لذات نفرت یار سبھی دارید ،
سربازان اجیر ، وکلای مزدور ، قنات شریک جرم ،
اسقفهای بن شرم ،
فقر در زیر این " لوور " آنجا که شما جای دارید می لرزد
و از تب و گرسنگی و مرگ است
که همه این شهوات ساخته شده اند .

در " سن کلو " در حالیکه گلهای یاسمن و مریم را بر پر میکنند
محبوبه های شاه همچون گروهی از زنبورها در میان گلها به مغازه مشغولند
با بازوان برهنه و سینه های گشوده و برنسیم
و در این مبعانی که چهل چراغها بر نشاطش افزوده است
هرکدام با تپسیمی زیبا ، باد نوا تنهای سفید و قشنگ خویش
کودکی زنده را میبلعند .

اما چه اهمیت دارد ، بخندید ! مگر هواره میتوان نالید .
آیا میتوان امپراطور ، شاه ، شاهزاده و شاهدخت بود
و خوش نگذرانید ؟
این ملت گریان ، محزون و گرسنه ،
بایستی راضی باشد چون قهقهه های شمار امیشتند
و رقصهای شمار امیشتند .

چه بانک داری ، گنا و سندی و خوش را بر کن ! جیبیت را بر کن !
قدح درد دست آواز خوانید !
همین يك مناره را کسرد اشتیم
در آن حال که گرسنگی ملت را در میان چنگال خویش میفشرد
استفراغ کنید و بر فراز این فقر باشکوه
يك شیافت باشکوه بر پا نمائید !

آنهاکه تورا زیر پا نهادند . . . ای توده . . . ای سنگرتاریک
تویی که هنوز دیروز ، سر بلند ، در میان حملات بی شمار ،
پیشانی بیخون شسته خود را میافراشتی
در روی جاده درخشان ، از خود بیخود و دیوانه .
تو دوباره همچون سنگفرشی شده ای ،
سنگفرشی آنهرا که اسکله خندان آنهاکه میدرخشد و پرواز میکند .

پول تو از آن شاه ، ملت ! و قحطی و گرسنگی از آن تو
مخمل از آن وی ، لباس ژنده و ویالان از آن تو

ملت ! زیبایی زنهای خهران تو آزان وی
و آبروی ازدست رفته شان آزان تو *

آری، لاجرم کسی زبان بسخن خواهد گشود - مگر شعر تاریخ نیست ؟
لاجرم کسی در میان شب تار آوای خود بلند خواهد کرد ؟
قبقه بزنید ! جلادهای مقلد
لاجرم کسی انتقام توراباز میستاند، ای کشور بلا کشید !
ای مادر ! و آنوقت سخنی که گشند است
از میان آسمانهای عمیق سر پروان خواهد آورد *

این سفلیگان، دزد تر از اشرافان پیشین
در حالیکه ملت فقیر آبادند انبهای دارند و خویش میدارند
بدون رحم، بدون تأمل،
نفرت انگیز، بی صورت اما دورو
میگویند: "بِه" شاعر ! وی در میان ابرهاست
باشد - خروش رعد عم آنجاست * * * *

ویکتور هوگو ژانویه ۱۸۵۲

نادر پور - شاعر نوپرداز

توضیح - نادر پور سرایندہ نسل وروزگار خوش - شاعر ریخ واملال ونوبیدی - شاعر
عشق و امید - ستایندہ نبرد عظیم بوندگی - سخن در بارہ عرصہ شعر و هنر - نوآوری
ہر مضمون - نوآوری در لفظ و قالب سخن - جدت نگاہ تا موزون - انتظار و آرزو

توضیح

عہدہ این مقالہ آشنائی با یکی از قزاق پر شکوفہ ونوید دہندہ شعر محاصرہ، نادر نادر پور، می باشد۔
بدیہی است کہ درک اشعار شاعر بدون آگاهی دقیق از سرگذشت خود وی کاری دشوار است واحتمال داد آن
زیاد است و از اینجہت نمیتوان ادعا کرد کہ ہمہ انچہ در این مقالہ از دیوان نادر پور استنباط شدہ درست وی خدشہ
می باشد۔ انچہ نمیتوان تأیید کرد اینست کہ نویسندہ با کمال صمیمیت کوشیدہ است شاعر را بفہمید و از زاہ سخن بہ
دل او را بیاید۔ ہرچا کہ اشتباہی روی دادہ باشد شاید خود شاعر خاطر نشان کند۔ در رقعہ آن بکوشیم۔ (۱)

نادر پور سرایندہ نسل وروزگار خوش؟

نادر پور از ہواداران سرسخت شعر نواست و ہرچہ ہا در بیاجہ اد کہ ہرچہ ہا مجموعہ اشعار خوش
نگاشتہ در دقاع از این ہواداری است۔ نادر پور در بیاجہ " چشم ہا ودست ہا " بر اساس این عقیدہ کہ شعر
نیز مانند ہر نیاز معنوی دیگر ساختہ میرد اختہ زمان و مکان ماد ہ جوامع است و شاعر جزایندہ واسطہ دریافت و سپس
عرضہ داشتن این نیاز باشد چارہ ای ندارد "، " قرن ما قرن طوفان ہاود لہرہ ہا وشتاب ہاست و کارشاعر

(۱) - در این مقالہ چہار مجموعہ از نادر پور مورد مطالعہ قرار گرفتہ است :

" چشم ہا ودست ہا "	شامل آثار شاعر از اردی بہشت ۱۳۲۶ تا دیامہ ۱۳۳۲
" دختر جام "	" اسفند ۱۳۳۲ تا مہر ۱۳۳۳
" شعر انگور "	" فروردین ۱۳۳۴ تا دی ۱۳۳۶
" سرمہ خورشید "	" فروردین ۱۳۳۷ تا بہمن ۱۳۳۸

این قرن بیان سریع هزارگونه احساسی است که در ارواح معاصران اموج میزند " نتیجه گیری کرده آنچه شعر نورپرد یاد آورد به نیاز معنوی روزگار ماست که بیقین از اوضاع واحوال مادی سرچشمه گرفته است "؛ پیروزی از آن کسانی است که روح زمان را دریافته اند و پایداری آن پیکر میروند .

گرچه آن تحلیل تاریخی که مستند این نظریه قرار گرفته در برخی از موارد درست نمی نماید ویا ناقص است ولی خود نظریه کاملاً درست است و مبنای علمی دارد . نادر پیر ، برخلاف برخی از شعرا " و هنرمندان معاصر ما شعر و هنر را جدا از زندگی نمی داند بلکه آنرا زائید به محیط اجتماعی می شمارد که خود بر محور عوامل مادی میگردد . درد بیجاچه " شعر انگور " میگوید : " شعر مانند همه معظا هر معنوی جامعه مولود وضع اجتماعی است . از این جهت به عقیده نادر پیر : " در این سی سال اخیر مخصوص در این سیزده سال پس از شهریور (۱۳۰۰) بدنیال تحولات اجتماعی ، شعر نیز تحولی یافت که او را از محافل اعیان و اشراف بیرون کشید و در آغوش مردم فقید شمرنو ، سلاح نسل جوان شد . . . شعر نو سلاح مردم رنج دیده ای است که از دردها و خویس بیجان آمده اند این سلاح را برای همین مردم نگاه باید داشت و دست دشمنان نباید داد " (۱)

" من بر آنم که هیچ شاعری " جاوید " نخواهد شد مگر آنکه شاعر نسل و زمان خود باشد . . . شعر باید همچون " آینه ای در مقابل " آفتاب زمان " خود قرار گیرد تا انعکاس شوریه را " آفتاب آینه " بفرستد . . . من شاعر نسل روزگار خویشم . . . ادعای من اینست که شاعر نسلی دردمند روزگاری پراشوم ، نسلی که او ان بلوغت را حوادث شهریور ۱۳۲۰ مصادف شد و این تصادف وسیله تشخیص و تمایز او از نسلهای دیگر است . نسلی که ناگهان در میان خود و اسلافش فاصله ای بزرگی حس کرد ، حس کرده زندگی او از زندگی نسل گذشته اش جداست و شیوه زیستش در گون شده است . تغییری که در وضع اجتماعی و اقتصادی جامعه روی داد چنان شد که بود که پدر و پسر زمان یکدیگر از یاد بردند . " پدر " از اصول دین و قواعد عرف متابعت میکرد ؛ در پانزده سالگی همسر میگرفت و پیشه اسلاف را میگذردی آنکه اندیشه تغیر آن از خرابی اش خطور کند . اما " پسر " از آن اصول و قواعد روی بر تافت ، تا بیست و دو سالگی به " تحصیل " پرداخت و پس از آن در بدر دنیا شغل گشت . مشکلات مادی و " جنسی " که برای " پدر " باستانی حل میشد برای " پسر " لاینحل بود . گاه ناگزیر بود که در حین تحصیل کار کند تا وسیله معیشتش فراهم آید و گاه ناچار شده که از تحصیل چشم پوشد تا بدنیال معاصر رود . بهارنگز بدلتاخ ترین حوادث ، با سیمایترین ایام و ساختن ترین سالها مقارن بود و هنگامی که اقتضای سنی او را به بازی و تفریح میخواند ناچار شده که در " جدی " ترین و قویترین شرکت جوید و در دشوارترین کارها دخالت کند . . . من شاعر این نسلم و این نسل ، شکست خورد ، اد پیروز است " (۲)

قضاوت نادر پیر درباره نبردهای نسل معاصر خود شریک بسیار جالب است . وی " شکست خورد ، پیروز " را اینطور تفسیر میکند : " او را بخلاف اسلافش سرزنش نمیتوانند کرد . زیرا مانند آنان دست برد ست ننهاد و شانه از زیر بار وظایف تهی نکرده است . با " فقر " به نبرد برخاسته ، اما عواملی که از او پنهان بودند در شکستش کوشید ، اندوه " فقر " دچارش کرده اند . خواسته تادل هارا همه استان کند و دست هارا بهم نزدیک سازد و " تنهایی " را براند . اما " تنهایی " و " هراس " بر او غالب آمده اند . کوشید ، تا حوادث را در مسیر درست خویش رهبری کند و از انحراف پرهیز جوید . اما سیلاب حادثات او را از جای کند و همه بیراهه افکند . است و از همه مهمتر ، خواسته تا " فساد " روحی و جسمی را براند از ما خود بدام آن گرفتار آمده است (آری ، پیکار او با شکست روبرو شده اما فتح او در این شکست نهفته است . او هرگز در فریضه های پنهان روانداشته تا مستحق شمامت باشد " (۳)

مادر باره برخی از نکات نظریه نادر پیر صحبت خواهیم کرد ولی آنچه از هم اکنون میتوان اعلام داشت اینست که نادر پیر مبارزه بزرگی که نسل وی در پیست داشته بود با بدینه تحسین میگرد و مبارزان را شکست خوردگان پیروز می شمارد . چقدر این سخن او دلیرانه و درستی نشین است ؛ " اگر افتخاری باشد در اینست که نبرد کنیم ، خواه غالب ایم و خواه مغلوب شویم . اما افتخار در آن نیست که " جنت مکان " بعائیم و " دست از اخطا نکشیم " یعنی از بیم شکست بسمید ان نرویم " (۴) . او در نتیجه گیری میگوید : " من اگر در حیات شاعر خود بافتخاری دست یافته باشم آن افتخار را همراهی و همگامی بانسل خود میدانم . بارامشی که هرگز احساسم -

(۱) - دیاجه " دختر جام " (۲) - (۲) و (۳) و (۴) دیاجه " سر به خورشید " .

نکرد هم سوگند که هیچگاه از همد استانی با او برتر نافته ام : همد وش او نبرد کرد ، ام و همراهِ او به اوج و حنیف
 رفته ام . در صف او با " فساد " جنگید ، ام و مانند او در " نشیب " فساد " در غلغله ام . طهارت من در
 این اولوکی است " (۱) .

پس ما باشاعری سرکار داریم که میخواید آئینه آفتاب زمان خود باشد و در این دنیا چه ها کوشیده است
 که خطوط اصلی زمان خود را ترسیم کند . این کسی گوید ایران در نیم قرن اخیر و ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد
 دوران نوینی شد کاملاً درست است . یاد آوری او از تغییرات سهمگین اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران کاملاً
 بجاست . این کسی گوید نسل معاصر " بهار بلوغت را تلخ ترین حوادث ، با سیاهترین ایام و ماسخت ترین سال ها
 مقارن بود و هنگامی که اقتضای سنش او را بیازی و تفسیح میخواند ناچار شده که در " جدی " ترین وقایع شرکت
 جوید و در دشوار ترین کارها دخالت کند " ظاهراً اشاره به مبارزات سالهای پس از شهریور و مخصوص پیکارهای
 بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است و کسی در صحت آن تردید ندارد . آنچه در این میان
 درست نیست و بلا اقل مبهم گذاشته شده اینست که آن فاصله عظیمی که نیم قرن اخیر و ویژه دوران پس از شهریور
 را از دوران پیشین جدا میکند فاصله میان پدران و پسران نیست . اگر میشد همه دشواری ها را در ناسازگاری پدران
 و پسران خلاص کرد رفح آن آسان بود . زیرا که گذشت زمان و نوشدن نسل بخودی خود آنرا مرتفع میساخت . اما
 اگر قانون عمومی و کلی این دوران را در نظر بگیریم هیچگاه پدران رهروی پسران نایستادند بلکه در رون هر طبقه
 اجتماعی پسران ادامه دهند و پدران بودند . بدیهی است که " تلخ ترین حوادث " و " سیاه ترین ایام " و
 " سختترین سالها " در اثر برخورد پسران با پدران بوجود نیامد . وجود آنها نتیجه برخورد طبقات و
 قشرهاست که به با طبقات و قشرهای تازه بود . این برخورد در تحلیل نادر بر معکس نیست . تحلیل او فقط —
 قسمتی از دشواری ها ، انهم نه عده " ترین آنها را " در میگیرد . آن زندگی که در نوشته نادر بر معکس شده اگر
 چه واقعیت دارد ولی تمام واقعیت نیست ، بتمام جامعه ایران مربوط نمیشود ، فقط مربوط بیک بهر ما از جامعه
 ایران یعنی طبقات متوسط است . آن پسری که پس از شهریور ۱۳۲۰ از اصول و قواعد قدیم روی بر تافت ، " تا
 بیست و دو سالگی بتحصیل پرداخت و پسران در بدینا نشانی شغل گشت " کیست ؟ از شمار آن میلیونها دهقان
 ایرانی است که هنوز هم رنگ سواد را ندیده اند ؟ در عدا صد ها هزار کارگری است که یا قادر بتحصیل نبوده و این
 نیمعام گذاشته اند ؟ نه ! از طبقات متوسط ایران است ، از لحاظ طبقاتی از نظر نادر بر است . ملت
 بدیهی است که طبقات متوسط نقش بزرگی در حوادث نیم قرن اخیر داشته اند ولی نباید آنها را که جزئی از
 ایران اند با ملت ایران اشتباه کرد و تمام " تغییرات سهمگین " اجتماعی را مرتبط با آنها و فقط آنها دانست .
 چه عیبی از این نقش تحلیل بر میخیزد ؟ این عیب که انسان درد های جامعه را محدود دیده و در های طبقات
 متوسط میداند ، آرمان های اجتماعی را در اثر آرمان های طبقات متوسط محدود میکند ، و بالتبع نتیجه از دیدن
 عظمت مبارزه بازمیماند . چه طبقاتی پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد عمل شدند ، چه اجزای در صحنه پیکار قدم
 نهادند ، چه افکاری جامعه ایران را تکان داد ، چه دورنمائی برای این تحول موجود است . . . بدیهی
 است که همه اینها " آفتاب زمان " است ولی در تحلیل نادر بر معکس نیست . نه اینکه هیچ منعکس نیست ،
 انعکاس شایسته خود را نداند .

نادر بر میگوید نسل بعد از شهریور با " فقر " به نبرد برخاست . اما عواملی که از او پنهان بودند " در
 شکستش کوشیدند . " سیلاب حادثه " او را از جای کند . ولی آیا واقعا عوامل شکست نهضت از ملت ایران —
 پنهان است ؟ آیا سرمنشا " سیلاب حادثه " بهر ما روشن نیست ؟ آیا آفتاب زمان هنوز این واقعیات را روشن نسل ما
 نادر بر میگوید نسل معاصر پس از شکست گرفتار " فساد " گردید . در این تردید نیست که شکست، ثمرات تلخ
 و زیان مندی بیار آورد . نویدی و سر خوردگی دامن گسترد ، افرادی از نهضت در و شدند ، برخی هم در فساد
 غلطیدند ولی آیا میتوان گفت " نسل " مبارز یعنی تمام ملت ایران در این سرایش افتاد ؟ مگر اینهمه نبرد هاشی
 که پس از شکست نهضت یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روی داده از ملت سرچشمه نمیگردد ؟ مگر هدف
 آنها مبارزه با ناپاکی ، نادرستی ، ستعگری سردگی نیست ؟ مگر اینهمه قهرمانانی که پس از شکست نهضت در بر
 ماورین عذاب و دریای تیرا عذام از حق و حقیقت دفاع کردند نشانه فساد ناپذیری ملت نیستند ؟ پس نتیجه گیری —

نادر پور که میگوید: " من " مانند نسل خود " در نشیب فساد در غلثید ه ام " نمیتوان دلیل مقنعی بشمارا
 از طرف دیگر در آن پس از شهر پور فقط سال های تلخ ترین حوادث و سیاهترین ایام نیست . این دوران است
 که شیرین ترین حوادث و درخشان ترین ایام را نیز در بر میگیرد . در تاریخ ملت ما بزرگترین مبارزات آزاد ی بخشیر
 علیه امپریالیسم در این دوران انجام گرفته است . شکسته شدن سکوت مرکب اریست ساله ، روشن شدن افکار عمومی
 کامیابی های بسیار در عرصه های مختلف نبرد ، روز ملی کردن صنایع نفت ، روز سی تیر ، روز رفرا ند م ۱۳۳۲ و
 غیره وغیره همه از یادگارهای این دوران است .

نادر پور در یکجا در مورد سال های پیر از شهر پور میگوید : " اوضاع آن روزگار و گیروند هائی که حتی کلمات
 را بجز نگیری کشیده " نیما " فهمانید که سخن بگستاخی روزگار گذشته (قید ارزشها) نمیتوان گفت . واژ طر
 دیگر او را مانند بسیاری از صاحب هنران آن دوران خانمشین و گوشه گیر و مردم گریز کرد " (۱) .
 یعنی نادر پور هم تأیید میکند که در روزگار ناشاه حتی کلمات راهم بجز نگیری میکشیدند و صاحب هنران را بخانه مشینی
 و گوشه گیری و امید داشتند . ولی معذک از اینکه در آن پس از شهر پور ۱۳۲۱ و پیش از کودتای مرداد ۱۳۳۲ بسیاری
 از این زنجیر هارا شکست وجه بسا صاحب هنران گوشه گیر و خانه مشین را بید ان زندگی کشانید . ذکری بمان نیاورد
 بر عکس ، بعد از نادر پور در اشعار جوانان این دوران کلمات وحشت ، هراس ، اندوه ، مرگ ، بیگانه ، ناشناس
 ناپاید ارفراوان بچشمه بخورد و این امر " نمود ارومیتین بسیاری از افکار و عواطفی است که این نسل را باز چه خود
 ساخته است " . او میگوید که اشعار دوران پس از شهر پور کمتر از اشعار دوران مشروطه شور یگاری و مبارزه جوشی دارد
 و " انباشته از اندوه و نومیدی و اضطراب و هراس است " و از این حیث فقط " چند تنفی راکه شیوه خاص سیاسی و
 مرامی داشتند " میتوان استثنا کرد .

با این استقرا نادر پور بهیچوجه نمیتوان موافقت داشت . ما از سال های پس از شهر پور آنقدر دور نشده ایم که نتوان
 بقضوات قطعی در این باره دست زد . همه بخاطر دارند که نیروی جذبه حوادث و مبارزات پر شور و امید بخش این
 سال ها آنچنان بوده که افسردترین گویندگان ایران نیز از تاثیر آن بر کنارتانند . برای نمونه میتوان شاعری چون
 شهریار را نام برد که بهیچوجه رنگ سیاسی ندارد و در وورد وارسته و گوشه گیری است . ولی شکست هیتر یسم و سقوط
 برلن او را نیز یانجا کشانید که قطعه مطولی در مورد این حادثه عظیم سآخت . در هنگام جنبش مردم آذربایجان
 در سال ۱۳۲۵ هم طایع شهریار جوشید و غزل شور انگیزی باین مطلع برداخت :

پرمیزند مرغ دلم بر یاد آذربایجان
 خوشیاد وقت مردم آزاد آذربایجان

بر خلاف عقید نادر پور کلماتی که بیتر از همه در ادبیات دوران پس از شهر پور بچشمه بخورد کلمات مبارزه ، امید ، آینه
 آزادی ، سعادت و امثال آنست . جز اینهم نمیتواند باشد زیرا که روح زمانه ما اینهاست .
 نادر پور میگوید : " من شاعر نسل روزگار خویشم . . . ادعای من اینست که شاعر نسلی دردمند و روزگاری
 پر آشوبم " . واقعا بسیار از درد های نسل ما و سعله های آرزو ی روزگار ما در اشعار نادر پور تجلی دارد . ولی
 چنانکه گفتیم نسل ما فقط نسل درد و آشوب نیست ، درد و آشوب وی هم دارای خصوصیات خود است . خود ناچار
 در مورد نسل معاصر میگوید که " ناچار شد در جدی ترین وقایع شرکت حوید و درد شوار تر بر کارها دخالت کند " .
 اما در اشعار نادر پور که میخواهد آینه افتاب زمان باشد اثر زیادی از آن دشوارترین کارها و جدی ترین وقایع نمیتوان
 یافت .

نادر پور در اینجا شعر سعدی را با حافظ مقایسه میکند و مینویسد : " روزگار حافظ اگر چه از دوران سعدی
 چندان دور نیست اما تحولات و تغییرات فراوان ، تفاوتی شگرف در میان این دو عهد پدید آورده و عهد حافظ را
 پر آشوب تر و سوسه منک تر از آن دیگری ساخته است . همین سبب در شعر حافظ مطالب و نکات تازه تری بچشم میخورد
 زاده اوضاع روزگار اوست " . سپس میافزاید : " اگر هنوز می بینیم که شعر حافظ برای ما کهنه نشده باید ببینیم
 که گذشته از نبوغ تابناک او طت دیگری نیز در میان هست و آن اینست که هنوز جامعه ما چندان پیش نرفته که تفاوتی
 عظیم با هفت قرن پیش داشته باشد . هنوز عصر ما از بسیاری جهات بر روزگار حافظ همانند است " (۲)
 اگر منظور از " عصر ما " یعنی " عصر ما ایرانیان " است این سخن تاحدی درست است : ایران ما آنقدر
 عقب مانده که هنوز بسیاری از نقایای عصر حافظ در آن بچشمه بخورد . ولی معذک از آن نمیتوان تغییرات شگرفی را

(۱) و (۲) - دیباچه " شعر انگور "

که در اثر تحولات گیتی در همین ایران ما نسبت بزمان حافظ روی داده استند ید گرفت ؟ آیامیتوان ند ید گرفت که امروز برخلاف عصر حافظ نقاط مختلف جهان بهم پیوند یافته و سرنوشت کشور ما بسرنوشت دنیای وابسته است که قابل مقایسه باد نیای عصر حافظ نیست ؟ راهی که بشر در طی چند صد سال اخیر پیموده در طول هزاران سال پیش از آن نمیتوانسته است بهمیامد . در این صورت تردید نیست که فاصله عصر ما از عصر حافظ هزاران مرتبه در وترت از فاصله عصر حافظ از عصر سعدی است . پس شعر نو ، شعر امروز باید حاوی هزارانگه و هزار معنایا شد که در شعر حافظ وجود ندارد .

نادریور برای آنکه وجوه مشترک عصر ما و عصر حافظ را بیان کند میگوید : " هنوز عصر ما از بسیاری جهات پرورگار حافظ همانند است . هنوز همان مشکلات و مصائب ، همان قید و بند ها ، همان زهد فروشی ها و زشتکاری های پیشین وجود دارد ، منتها رنگ و شکلی تازه گرفته است " . البته همانطور که گفتیم دوران ما با دوران حافظ دارای همانندی هائی نیز هست ولی آیا واقعا میتوان گفت که مشکلات و مصائب عهد ما همان مشکلات و مصائب دوران حافظ است ؟ آیا مادر عهد ایلخار تیموری بسر سیریم ؟ آیا جبهان خوارانی که دنیارا با یویرانی اتنی تهدید میکنند از لحاظ خصای اجتماعی و مقام طبقاتی مانند تیمور و چنگیز هستند ؟ اگر نه ، پس این تفاوت در کجاست و چرا در اشعار برخی از نو پرداران ما چشم نمیبخورد ؟ در روزگار حافظ از فردی نظیر او در جلوگیری از فتنه تیموکاری ساخته نبود و هنوز اراده مردم نقش عمده در تعیین سرنوشت کشورند است . از این جهت حافظ برای خود وظیفه ان جز صبر و شکیبائی و امید واری نمی دید .

صبر و کوشش تو ای دل که حق رها نکند
چنین عزیز نگیش ید ست اهر مشی

اما آیا در روزگار ما هم که گفتارها و آوازه ها با هزاران وسیله بسرعت در میان میلیون ها نفر از مردم پخش میشود و بصورت نیروی مادی درمی آید باز هم وظیفه شاعر همان صبر و شکیبائی و امید واری است ؟ در اینجا باید گفت که برخی از شاعران نوپرد از ما متأسفانه نه فقط همین وظیفه را نیز انجام نمیدهند بلکه گرفتار بیصبری و ناشکیبائی و ناامیدی نیز هستند .

نادریور میگوید در روزگار ما هم مثل روزگار حافظ همان قید و بند ها ، همان زهد فروشی ها و زشتکاری های پیشین وجود دارد . ولی معلوم نیست در کجا ؟ در زمان حافظ منشا و مظهر این قید و بند ها محسوب بود امروز کیست ؟ - سازمان امنیت . در روزگار حافظ فروشنده زهد و زورق روحانیانی بودند که بصورت نیروی بزرگی وجود داشتند و عهد و ش شاهان پیش میرفتند . امروز این روحانیان دروغین بصورت گماشتگان و دستیارهای دربار درآمدند . حافظ با محتسب وزهد فروش عهد خود مبارز میکرد :

بود آیا که در میگذرد ما بگشایند
گره از کار فروخته ما بگشایند

اگر از سپهر دل زاهد خود بین بستند
دل قوی دار که از سپهر خدا بگشایند

آیا شاعران نوپرد از ما نیز - اگر میخواهند در عصر خود هم پای حافظ باشند - نباید با همین دلیری با مظاهر امروزی ریا و ستم مبارز کنند ؟

اگر یک روز حافظ در روبرو پخاطر آزاد فکری و خرافات شکنی در آستین مرقع پیاله پنهان نمیکرد امروز آن چیزی که محتسبان در زمان ما درد نیال آن اند پیاله نیست ، " ممنوعه " های مهم تر از پیاله هست ، کسی که میخواهد و باید در زمان ما مثل حافظ در قرن هشتم هجری باشد باید این " ممنوعه ها " را در آستین پنهان کند و آنگاه سرود پیکار خود را بسازد .

باید گفت که مآد ریور فکر اساسی خود را که " شاعر باید روح زمانه خویش باشد " تا آخر دنیال نمیکند و از این جهت مسائل عهد و دوران ما بندرت در اشعار وی مطرح میشود .
شاعر نرج ، علال و نوپدی

چنانکه دشمنان دادیم ، از دوران معاصر پیش از همه " دلبره ها " بچشم نادریور میخورند نه امیدها . اشعار او همیشه منعکس کنند دلبره ها است . منتها این انعکاس نسبت جز روم مبارزات در کشور ما و احوال شخصی شاعر کم و زیاد میشود . نمیتوان گفت که پیشرفت نهضت در روحیات نادریور تاثیر مستقیم و قاطع دارد ولی تاثیر آنرا نیز نمیتوان انکار کرد . مثلا شاعر در سال های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ در ارومیاست ، بازندگی آن دیار آشنا نیست و تنها و از تیمبری این و آن رنجیده است . سه قطعه " از روم شب " ، " ناله ای در سکوت " ، " چشم ها و دستها "

عمره این حالت است .

اینک چند بیت از قطعه نخستین :

شیم تاریک شد ، تاریکتر شد
نمی تابد در این بیخوله مرگ

نمی تابد ز روزن آفتابیی
شبانگاهان فروغ ماهتابیی

خدا یان اند واخترها و شب ها
نمید انند این بیگانه مرد م

گواه گریه های شاه گاهم
که در خود اشکها دارد نگاهم

بکوب اید سترگ امشب درم را
شب تاریک من بی روشنی مانده

که از من کس نمیگردد سراغی
توای چشم سیه ، برکن چراغی

در " چشمها و دستها " که متوان نخستین مجموعه اشعار نادر پورهام هست و در اسفند ۱۳۳۰ در پاریس ساخته شده وی توصیف میکند که چگونه " چشم بی نگاه " با و خیر میشود و او را میلزاند و چگونه " دست سردی " او را در " پنجه های وحشی " خود می فشارد . اینک نام این قطعه بر روی کتاب گذاشته شده و اینک نقش پشت جلد کتاب هم دستها و چشمهاست میتوان گفت که مضمون این قطعه در نزد شاعر از هم مضمون هاشم پور نظام پیوند است . شاید این استنباط درست باشد که منظور شاعر از چشمها و دستها چشم و دست سرد می است که شاعر از آنها رنج و آزار و درویشی و زیان میدید است . شاعر تنها زود رنج ما چشم این مردمان را " بی نگاه " توصیف کرده است ، یعنی چشمهایی که جنبه انسانی ندارد ، گویا نیست ، مثل چشمه خشکید است . در ابیات دیگری این چشمها رایبه نقطه گردانند ، شعله و روه را س انگیز تشبیه میکند که هر لحظه آنها میژوند ، زندگی است . همچنین دست اینگونه مردم برای نادر پورهام سستی سرد ، بی مهر و خفکنند است :

شب در رسید و وحشت آن چشم بی نگاه
در زرقنای خاطر من چیست جو کتسان
چون لرزه های مرگ تنم را فرا گرفت
دستی فروخیزد و مرا آشنا گرفت

این خلاصه احساسی است که شاعر از جامعه دارد .

نادر پورهام پاریس بازگشت . ذوق دیدن آریاران ، مشاهده نهفت عظیمی که در آن سالها در ایران موج میزد رسوب پد بیستی و اندوهی را که در اثر چند سال اقامت در اروپای ناآشنا در دل او نشین شده بود زدود و چهره زندگی که تا آن روز عوس و هراس انگیز می نمود یک چند بنظر نادر پورهام شادان و خندان آمد . نادر پورهام بسوی عشق و زندگی روی آورد . قطعه " در هر چه هست تو نیست " که در اردیبهشت ۱۳۳۱ سروده شده نشانه ای از آن است :

در هر چه هست تو نیست
در هر چه بود و هست
در شعله شراب
در گریه های مست
در هر که چاک میگذرد سایه حیات
سر مست تو پر نشاط
آن پیک نا شناخته میخواند م بگوش
خاموش و بیخروش
کانجا که مرد میبشرد نام سر نوشت
و آنجا که کار میسکند پشت بندگی
روکن بسوی عشق
روکن بسوی چهره خندان زندگی

" هوس " نیز دنباله همین امید و شادمانی است .

اما شورش و شوق و شادی اگر چه در نزد نادر پورهام خاموش نمیشود و هر چند گاهی زبان نمیکشد ولی متأسفانه در بیشتر

ایام جای خود را بیک اندوه میهم ، یاس و وحشت میسپارد . در قطعه " مرداب " شاعر آرزو دارد که مانند آن
 " رهگذر رانده از حیات " در دل مرداب غرق شود . " ملال تلخ " شرح سرخوردگی شاعر در عشق است .
 " گمراه " که میتوان گفت اوج سخن بردازی اوست . اوج سرگشتگی و نومیدی و اندوه شاعر نیز هست . چسب
 صمیمیت عمیقی در این ابیات خوابیده است . چه درد هولناکی در آنها سرشته است !
 چون آخرین ستاره گمراه آسمان غلتیده اهدامن بخت سیاه خویش
 از دیدگان کور شب افتاد ، امچواشگ کهره ام در این شب تاریک راه خویش

تا آخرین پرنده شب دم فرو کشد بر میکشم بخواهش در ناله های خویش
 من کیستم ؟ پرنده شب های بی امید سرداد ، در سکوت درختان صدای خویش
 اینست تصویری که شاعر از خود دارد : " پرنده شب های بی امید " !

" تک درخت " - در اینجا نادر پیر خود را از تنهایی و یکیسی نظیر تک درختی تصویر میکند که در تاریکی
 شبها فرو رفته است . هنوز در صبح جوانی است که خود را در " غروب غم انگیز " زندگی می بیند .
 " آخرین فریب " - نوعی گله از زندگی است . شاعر در خطاب بر زندگی میگوید : بارها بر آن شدم که خود را
 بدست مرکب بسپارم . ولی هر بار در این غم استوار شدم . توفیر بی بکار پرد و مرا از آن بازداشتی . یک روز از راه
 عشق نور امید بخاطریم تا بماندی و یک روز مرا با غم و اینکه در شعر و هنر نام آور گردم بماند ساختی .
 " سفر کرده " - از قطعات پر درد ورنج اوست . در دوری همزمان خود از آن مینال که کسی او را در زندگی
 نشناخت و او که بسیاری درد در دل داشته ناچار شده است آن را پنهان نگهدارد :

درمن سرود گمشد ، ای بود کان راکسی نخوا ند و نپود اخت
 هرگز مرا چنانکه منستم یک افرید ، زین همه نشناخت

بس درد داشت که بگویم با این سرود ، هاجخوان کرد ؟
 بیهوده بود هر چه سرودم

ای مرگ ، ای سپید دم دور برای شب سیاه فروتاب
 تنهادار انتظار تو هستم یشتاب ، ای نیامد ، یشتاب
 " بیگانه " - در واقع دنباله قطعه " سفر کرده " است . شاعر خود را از همیگانه می بیند . هیچکس
 از او خبر ندارد . هیچکس سخن او را نمیشنود . هیچکس درون او را نمیخواند . و دریا یان میگوید : نغید انم -
 جهان ، انتظار که همیگویند زیباست یانه . ولی در هر صورت وجود من وجود معیوسی است :
 چه سود از تابش این ماه و خورشید که چشمان مرا تابندگی نیست
 جهان را گرفتار زندگی هست مرا دیگر نشاط زندگی نیست

" نامه " - درد دل نادر پیر است که بصورت نامه در آمد . است . در اینجا نیز درد نادر پیر از آن است که
 مادرش اورانمی فهمد ، مادری که او را آنقدر دوست دارد و پیوسته بروجود او می نرزد از او بیگانه مانند است می
 کوشد که ضمیر پسر را بخواند و نمیتواند . پسر همیگه اندک شکست سکوت و کوشش برای خود شناساندن بمادر -
 فایده ای ندارد چونکه با هم زبان مشترک ندارند . ضمنا شاعره از زندگی بیگانه امده . ملامتکنان از مادر می پرسد
 که چرا او را بد دنیا آورده است :

مادر ، من آن امید زکف رفته توام کز هر چه بگذری نتوانی بد و رسید
 زان پیشتر که مرگ تنم در درد زراه عرک دلم زمرن صد آرزو رسید

" گریز " - آرزو و شاید تصمیم شاعر است که بد یار دیگری بگریزد . کانه امید زمستانش هست . توگوشی
 خود شاعر از اینکه این همه نوا می نماند نواخته بتنگ امده . است و میخواهد از این پس جز بانگ شادمانه بر نیآورد و زندگی
 را بیهوده در پای مرگ نریزد :

بر چنگ من نماند سرودی کز مرگ وغم نشانه ندارد
 چنگم شکسته بکده همعصر یک بانگ شادمانه ندارد

زین پسره چنگی ارفکنم دست
 بیهوده نقد زندگیم را
 " شعر خدایا " - مضمونش کیشرا ندوه پرستی است . میگوید ابلیس شعرهای فراوان ساخته است : عشق ،
 قمار ، زن ، آواز ، می ، بوسه ، نگاه ، مستی و گناه . ولی خدا فقط یک شعر ساخته ، با این تفاوت که شعر
 اوشا هکار است :

شعر خدایا ، غم دل نشین و مس
 آری ، غصه که معجزه آشکار اوست
 " ابر " - نادر پیر خود را به ابری تشبیه میکند که بر سپاه مردم خود میگریزد :
 من بر سپاه مردم خود گریه میکنم
 اما کسین بگریه من دل نمیدهد
 جزیره های هرزه و گل های بی نشاط
 این دانه های ریخته حاصل نمیدهد

شاعر عشق وامید

اما چنانکه پیشتر گفتیم شور و شادی و امید در نادر پیر همچنان زند و است و هر چند گاه از زیر خاکستر زبانه میکشد .
 قطعه " سرمه خورشید " که عنوانش بر روی یکی از مجموعه های نادر پیر گذاشته شد و مظهری از این شعله است .
 نادر پیر مرزده میدهد که زندگی را از سر گرفته است . همان کسی که در " دختر جام " مادر خود را برای اینکه با او
 زندگی داده است بیاد سرزنش می گرفت اینک " سرمه خورشید " را " به روان پاک پدر و پیشگاه مادر " و آخرین
 اثر خود " شعر انگور " را " به شهلا همسرم که همسفر راه زندگی من است " تقدیم می کند . اصولاً این امید به
 زندگی در وجود او جلوه ای از عشق به شهلاست . باین چند بیت " سرمه خورشید " دقت کنید :

من مرغ کور جنگل شب بودم
 چون بار شب بروی بزم میریخت
 از لایبای توده تاریکی
 وز لرزه ای که بر تن من افکنید
 این دست ، دست گرم خود ای عشق
 من مرغ کور جنگل شب بودم
 این دست گرم عشق ، دست شهلاست .

عشق به شهلا و عشق به فرزند آینده نادر پیر را گرم کرد . بجاوری که در آبان ۱۳۲۶ در انتظار فرزند خود
 قطعه " پدر " را ساخت . اما آن فرزند دلیند نیامد . از جهان رفت . قطعه " حسرت " دنباله قطعه " پدر "
 است . شب است و صدای مادری که برای طفلش لالائی میخواند می آید و شاعر با خود می اندیشد :

کاشکی من تیز طفلی داشتم چون او
 در کنارش تا سحر بیدار میماند م
 کاشکی در خلوت شبهای مهتابی
 بر سر بالین او آواز میخواند م

ناله ای از سینه ام برخاست
 کودک من ، نیستی ، افسوس !

من بینید که دیگر نادر پیر آن کسی نیست که مادر خوبی را بعلت زندگی بخشیدنش ملامت میکند . او قطعه " زنبق "
 (مرداد ۱۳۳۸) را برای دختر کوچکش که بقول خودش همچون زنبقی در وجود او شکفته و امید خفته را در او -
 پیدا کرده ساخته است :

اماتو همچون زنبقی در من شکفتی
 از نظر شیرینت مرا سرشار کردی
 اندیشه های تیره را از من گرفتستی
 در من امید خفته را بیدار کردی

در میان سرایندگان شعرنو هیچکس نتوانسته است با این دقت و قدرت ، مستی عشق پدری را توصیف کند . او در
 دیباچه " سرمه خورشید " میگوید : " هر شعر من نیازی است که بر آوردنش را بجان پذیرفته ام " . این قطعه
 هجیاز پدری حساس است . این قطعه مانند قطعات محرومی که مایرچ میرزا در سبک قدیم در مورد مهر مادر سرود .

در سبک نوین بی نظیر است • اینک دهنیت لطیف از آن :
برینجه های کوچک بی ناخن تو
لبخند تو در خواب ناز بیگناهی
ستایند ه نبرد عظیم زندگی

هرپوسه من قطره سیلاب میشد
میماند چند آن بر لبیت تا آب میشد

اگرچه انعکاس مستقیم حوادث عدّه سیاسی در اشعار نادر پورزیاد نیست ولی آثار آنها آریاسانی میتوان دید • شاید قوی ترین شعر سیاسی او " سرود خشم " و " خوشه های تلخ " باشد • در سال ۱۳۳۱ امواج امید که بصورت نهشت تودم های مردم ایران هر روز با لامیگرفت نادر پورزا برکنار نگذاشت • " سرود خشم " سرود رزمندگان طبیبکار گراست که سکوت مرگ را درهم میشکنند و در رستاخیز " این شب واپسین " از رآمدن " خورشید زندگی " نوید میدهد :

با چهره های سوخته در نور آفتاب
چشمان پراز نوید فرح بخش انقلاب

آهنگران پیرههه پتک ها بدست
چون اختران سرخ بتاریکی غروب

شکرانه گسستن زنجیر بندگی
در چشمشان طلیمه خورشید زندگی

خواندیم با سر روز ظفر باد شامگاه
آهنگران پیرههه پتک ها بدست

" خوشه های تلخ " (آبان ۱۳۳۱) اشاره بخوشه های تلخی است که پس از نبرد ی که سپاهیان - دلاورا بخاک انداخته است باید از سینه ها برآید • این قطعه فریاد انتقامی است که هرگز شهیدان گمشده از نهاد نادر پور بر خاسته است • اشک شاعر در لابلای " خوشه های خشم " دید میشوید ولی آنچه بیشتر و قوی تر چشم بخورد خشم او ، شوق او یا انتقام و امید او به فرد است :

کز آن سپاهیان دلاور نشانه نیست
جز یاسیان این آفتی بیکرانه نیست

اینک غروب روز نبرد است و آید ریخ
آنان بزیر خاک سیه خفته اند و مرگ

بیهوده بر مزار جگر گوشه های خویش
خشمی که زود می رود خوشه های خویش

این اشک ها که بد فدا رنشانند مگر
فرد آگواه جنبش خشم اند و انتقام

برد اسر خشمگین اجل بوسه می نهند
می پژمرد چومرزد ه آینه ه میدهند

آنان که بذر آرد میان را فشانند ه اند
وان خوشه های تلخ که از کینه دمید

" ناگفته " از قطعاتی است که نادر پور در دوران رژیم کودتا سروده است • آنچه در این دوران بر مردم - ایران میگذرد نمیتواند در شاعری حساس و مردم دوست بی اثر باشد • رنج همبختان ما نادر پور را میسوزد و خروش انتقام از نهادش بر میگذرد • ولی خروش در لب های او محسوس میماند • میخواهد بسراید و نمیتواند :

شعری است دردلم
شعری که لفظ نیست ، هوس نیست ، ناله نیست
شعری که آتش است

شعری که میگدازد و میسوزد مدمدم
شعری که کینه است و خروش است و انتقام ...
شعری است دردلم

شعری که دوست دارم و نتوانم عشق سرود ...
شعری که شود زندگی صمیم مردم است
شعری که نعره است و نهی است و شیون است
شعری که چون غروب بلند است و سرکش است
شعری که آتش است ...
شعری از آنچه هست ...
شعری از آنچه بود ...

در " ستاره دور " شاعر خود را توصیف میکند که ستم دیده ، درد کشیده ، ولی فریاد زد موهیچگاه راه خاموشی نسپرده است . نقشی که در آفرینش سرد و بیحس می افتد فریاد میکند که مرا از این چارچوب طلائی آزاد کنید . خستهای که در دیوار گهرها میسراند فریاد میکند که چرا آنها را بخاک اسارت نشانده اند . ستارگان با چشم های تریانگ میزنند که ما یک روز این چنین سرد نبوده ایم ، ما اشک های ازین فریاد بوده ایم . یاد بستارگان پاسخ میدهد که گوش روزگار فریاد او هم بد هکار نیست . سپس نادر ریور میگوید :

من یاد نیستم
اما همیشه تشنه فریاد بوده ام .

دیوار نیستم
اما سیر پنجه پید ادب بوده ام
نقشی درون آینه سرد نیستم
اما هر آنچه هستم ، بیدرد نیستم
اینان (۱) بناله آتش درد نهفته را
خاموش میکنند و فراموش میکنند
اما من آن ستاره دورم که آبها

خونابه های چشمها نوش می کنند .
" پیکره ها " ، " پیوند " ، " امید یا خیال " ، " تیشه برق " ، " پویک " ، " تب و عطش " همه حاوی مضمون اجتماعی هستند . " امید یا خیال " از عالی ترین قطعات نادر ریور است . خشم شاعر از این " دیوار وزخی " زنانه میگذرد . روشن است که منظور از " دیوار وزخی " دیاری است که رژیم در وزخی دارد . امید یا خیال شاعر اینست که یک روز بهر چه سنگی چون یک جزیره آتش گرفته از خورشید جدا شود ، بسوی دیوار وزخی مایباید و مارا بتود . خاکستری میداند ، خاکستری که برق انتقام در آن نهفته است . سپس شاعر آرزوهای نعل معاصر ، رنج های او ، پیر شدن او را از مصائب بشمار توصیف میکند و از امید یا خیال خود راه پیش میگذرد . امید یا خیال او اینست که روزی در پای ژرف از جای خود برآید و مارا در موجهای وحشی خود غوطه ورسازد تا ازین فنا چنان دست و پا بزنیم که بند اسارت را از پای خویش بگسلانیم :

از شوق این امید نهان زند ، ام هنوز
امید یا خیال ؟ - کد ام است این کد ام ؟
اینجاد و راهه ای است بسوی حیات و مرگ
این یک بختک میرسد آن د دیگری بنام .

سختی درباره عصه شعر هنر

در اینجا بهمانستاد ریور اشاره به نکته ای درباره شعر و ادبیات و هنر ضروری است و آن اینست که ما از شاعر و هنرمند انتظار داریم که فرزند دوران خود باشد ، از زندگی و مبارز مردم دور نماند و نیروی خویش را در حل مسائل صده اجتهایی بکاراندازد . لزوم مداخله شاعر و هنرمند در سیاست از همین جا سرچشمه میگیرد . اما از این اصل درست نباید نتیجه گرفت که پسر هر شعر شاعر و هنر آشنای باید ارتباط مستقیم با سیاست داشته باشد . البته اهمیت مسائل سیاسی از همه بیشتر است و سایر مسائل اجتماعی را در سایه خود میگیرد . البته بدون حل مسائل عدده سیاسی نمیتوان مسائل دیگر اجتماع را حل کرد . ولی در عین حال باید همه های اجتماعی منحصر در مسائل سیاسی نیستند و رابطه آنها با مسائل سیاسی گاهی آنقدر غیر مستقیم و نامرئی است که مستقلا و منفرد جلوهگر - میشوند . شاعر و هنرمند اگر شعر و هنر را به مسائل سیاسی منحصر کرد اند خود را از عوالم پهناوری محروم میسازد و اگر همین کلیه پدید های اجتماعی و مسائل سیاسی بخواهد رابطه مستقیم برقرار کند گرفتار بن بست میشود و کارش پایتذال میگذرد . عشق ، تنهایی ، بیماری ، اندوه و فراق ، لذت وصال ، حسد ، ترس ، سخاوت ، از خود گذشتگی ، بخل ، شوق ، نوصد ها معنای دیگر در اجتماع وجود دارد که شاعر باید آنها را نیز ببیند و تصویر کند . استادی شاعر و هنرمند در هنر یک از این زمینها بجای خود ارزش دارد . طبیعت نیز عرصه پهناوی برای طبع آزمایی شاعر است . از این جهت خطاست اگر بظنعاتی از نادر ریور که مصرف چنین معانی و چنین پدید های است ،

(۱) - اشاره به آنهایی که درد خود را با ناله سکین میدهند .

کم اتنا باشیم، بخصوص کهرخی از آنها مقام بلندی دارد. برای نمونه میتوان از این قطعات نام برد :

"رقص اموات"، "دیوانه"، "در چشم د پگری"، "برگبر یوسهما"، "راز"، "شب بیچار"، "یاد دوست"، "ناشناس"، "انتظار"، "آشتی"، "عطش"، "بستراش"، "مسافر"، "حسرت"، "در پایان"، "شامگاه"، "زنبق"، "فالگیر"، "کوچمیعاد".

نواوری در مضمون

بیشتر کوشش نادر رهبر متوجه یافتن مضامین تازه است، شاید انصاف داد که چنین مضامینی در اشعاروی فراوان دید میشود. از همان نخستین روزهای که نادر رهبر بشاعری آغاز کرد کوشید که د تیرا با چشم خودش به بیند و از زبان خودش تصویر کند و از تقلید دیگران، اگر چه سخنوران بزرگ بهره‌یزد. از اینجهت نخستین اشعار او نیز حاکی از دید تازه ای است. این ابیات در وصف شب مهتابی قبرستان و وحشت‌واند وه آن از اولین اثر چاپ شده او (رقص اموات) است :

اینجا سوت و خاطر مهاجرت بود / در دود شب توهم روژ یاد میده بود
 کم که هن زخنده تپ کرد ه بود ماه / شکین در آسمان کبود آرمیده بود

اندام پیشه در شدم نرم ماهتاب / چون زخمیان پیره بستر لمیده بود
 در پای چشمه ای که مه ایدران برقص / از خستگی چنار نحیفی خمیده بود

"فالگیر" از آخرین ساخته‌های چاپ شده نادر رهبر است (در مهر ۱۳۳۸) . نادر رهبر غروب پائیز را در آنجا اینطور توصیف میکند :

کند وی آفتاب به پهلو فتاده بود / زنبورهای نورزگرد شگر بسته
 در پشت سبزه‌های لکد کوب آسمان / گلبرگ های سرخ شفق تازه ریخته . . .

نادر رهبر نشان میدهد که چگونه میتوان مضامین نوین غرب را بدهن ملتی که قرن‌هاست با مضامین قدیم آشناست نزدیک ساخت، و از این حیث نمونه‌های موفقیت آمیزی که بدست داد ه کم نیست .

نادر رهبر آنقدر از تقلید بیزار است که اگر هم در جایی مضمونی قدیم را تکرار میکند میکوشد لااقل چاشنی تازه ای بدان بزند و عنصر نوی واردان کند. مثلا دل را در اشعار فارسی به شیشه و آینه تشبیه میکنند، چنانکه سعدی گوید :

دل شکستی رفتنی خلاف عهد مودت / با احتیاط رو اکتسون که آبگیشه شکستی
 و یا حافظ :

کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آئین ماست سینه جو آئینه داشتن
 نادر رهبر این مضمون را گرفته ولی بیان اکتفا کرد ه و بالاخره چیز تازه ای از آن ساخته است :

دل من آینه ای بود ویران نقش نمود / دیگر آن آینه کز نقش تو پیر بود شکست

بدیهی است که در روزگار ما دیگر تشبیه عاشق گریان به شمع تشبیه کهنه ای است. نادر رهبر در کجا این تشبیه کهنه را گرفته ولی به بیند چه جان نوی در آن دیده است :

سیمای من سیمای آن شمع غریب است / کز اشک، باری میکشد برگرد ه خویش
 من نیز چون او در سراشیب زوالم / با کوله بار روزهای مرده خویش

اینکه نادر رهبر از تقلید شعر قدیم فارسی میگریزد با آن معنی نیست که از این منبع لطف آنها همبگیرد. قدرت ساخته‌های نادر رهبر فقط در قریحه او نیست بلکه این قریحه با تتبع در ادبیات فارسی تکمیل شده است. دقت در اشعار نادر رهبر نشان میدهد که او با ادبیات قدیم ایران کاملاً آشناست و از آنها بخصی بهره‌برداری میکند بطوری که در اشعار نادر رهبر گاهی چاشنی اشعار قدیم بعد ااق میخورد. آيا شما در این دویست او :

من کوهم ومن سینه سوزان کوبرم / از هم بشکافید دل را و سرم را
 تادردل من صد هوس گمشده بینید / وند رسرمن بیکره هاف هنر م را

آثاری از قصیده معروف منوچهری نمی بینید :

آزاد و رفیقان منا من چه میبرم / از سرخ‌ترین باد ه بشوئید تن من
 اینک چند بیت از سخنوران گذشته را با ابیاتی از نادر رهبر در کنار هم میگذاریم :

- سعدی : چنان بد احوالفت گرفت مرغ دلم
- نادر پیر : چنان بحسرت پرواز خو گرفته دلم
- سعدی : چه روزها بسر آورده ام در این امید
- نادر پیر : چشما همگام سر آمد ، چه روزها که گذشت
- حافظ : در بیخ و در ده که تا این زمان ندانستم
- نادر پیر : در بیخ و در دکنین پیشتر ندانستم
- حافظ : دیدم چه خواب دوش که ماهی برآمدی
- نادر پیر : یادش بخیر ساقی سیمین عذار من
- یکنلاحظه چون حباب شراب آمد بر قیص و نگاه کف ز نمان بلب ساغر آمدی

برای رفع سوء تفاهم باید تکرار کرد که منظور ما به هیچ وجه آن نیست که نادر پیر در سرودن این گونه اشعار خواسته است تقلیدی بکند و یا بشعر خاصی از قدما نظر داشته ، بلکه منظور آنست که : «نااه عقیق وی با ادبیات کهن و پیرانفتنا» ایران آثار مثبت خود را در اشعار نادر پیر گذاشته و این آنها پیوندی بوجود آورده است . این خاصیت در کلیه آثار شعرا و نویسندگان در هر عصر و زمانی است . سخنوران نابغه ای چون سعدی و حافظ فردوسی نیز سخن خود را بر بنیاد سنت های گذشته برپا کرده اند . با این تفاوت که در اثر گذشته محدود نمائند و راهی بسوی آیند . - گشودند . نادر پیر نیز بجای خود در چنین تلاش و کوششی است .
نوآوری در لفظ و قالب سخن

نادر پیر برگزیدن کلمات و وزن و قافیه اشعار بصیرت و دقت دارد ولی همعاینهارا تابع بیان مضمون میگردد اند از این لحاظ برای او هیچ کلمه ای مقدس و هیچ کلمه ای مضرود نیست ، هیچ وزنی اصالت خاصی ندارد و هر وزنی را باقتضای معنی میتوان شکست و در اختیار گرفت ، هر قافیه ای را هم میتوان اجتناب خود پائین کشید و در پای معنی انداخت . درد بیجاچه " سرمه خورشید " کاملاً بد رشتی میگوید : " هرگز برای اینکه " نوپردازی " کرد میباشم در قالب سخن دستبند . ام زبیرا بگمان من " قالب " و " مضمون " کوردکان توام اند و باهم بد نیسا می آیند هدی سبب " قالب طبیعی " را به تکلف درگون کردن شاید علی " شاعرانه " بنماید اما کاری - " صمیمانه " بشمار نمی آید . در قالب سخنی که از سر نیاسرود و ام هرگز احساس ناتوانی نکرد و ام واگرگاهی وزنی چند را به هم آمیخته و یا قافیه ای چند را درهم شکسته ام از سر ضعف نبود ، است " . از این جهت در ساخته های نادر پیر بسیاری جاها وزن باخرنمیرسد و یا با وزن نزدیک بخود عوض میشود ، قافیه ای بمسامحه برگزار میگردد و یا اصولاً از نظر شاعر می افتند .
 در اینجائیکه ای جلب نظر میکند و آن اینست که کوشی یکی از اوزان شعری توانسته است نادر پیر را - باهمه آزادگی او از بند وزن و قافیه - پای بند خود سازد . و این همان نوزنی است که نخستین اثر شاعرمان ساخته شده - است :

سوت ترن بگوش رسد نیمه های شب
 آهسته از کرانه دریای بیکسران
 برای مثال باید گفت که از ۳۵ قطعه شعر مجموع " چشم ها و دست ها " ۱۳ قطعه باین وزن ساخته شده است .
 باین شرح آیینیتوان گفت استفاد نادر پیر از اوزان مختلف و ممکن شعری استفاد تمام و کمالی نیست ؟
چند نکته سنا موزون

قسمتی از بهترین ساخته های نادر پیر اشعار عاشقانه اوست ، و آنچه مایه لطف این اشعار شده عبارتست از عشقی که از واقعیت زندگی سرچشمه میگردد ، احساسات عالیهای که زائیده عشق حقیقی است ، و صداقت در بیان . نادر پیر فقط در یکی دو مورد از این زمینه خارج شده است . ولی کاش این یکی دو مورد هم درد یوان او نبود . در " شعر انگور " قطعه ای دارد بعنوان " کینه " که در خطاب بزرگی اینطور آغاز میشود :
 ای که با مردن من زنده شدی
 چه از این زندم شدن حاصل تمت

کینه تلخ مراسم شعار
و اینطور پایان می یابد :

من ترا باز خود خواهم خواند
تا کتارم بنشینش همه عصر
من ترا از توها خواهم کرد
بندت از بند جد اخواهم کرد
از این اشعار بوی کینه قرون وسطای ما آید . اصلا شایسته شاعر نیست .
در همین مجموعه قطعه ای دید میشود بنام " بوتاب " . اما منظور از آن بی تابی عاشق نیست ، بیتابی
معشوقه است :

تکیه بهالش زند حریص وهوسناک
تا بگدازم بد اغ یوسه تنش را
در دل خود برود امید گنهام
مائد و مائد همیشه چشم براهم
این خود خواهی و غرور عشق یا خود خواهی و غرور در عالم سیاست و سایر عوامل زندگی چه تفاوتی دارد ؟ همه
بیک اندازه ناپسند است .

قطعه " نیشخند " در " سرمه خورشید " هم درد یوان نادر پور تک افتاده است . این قطعه انعکاسی از
واقعیت نیست . نادر پور نخست ساحل را در یک شب مهتابی توصیف میکند . کلبه ای بر سر انبوه ماسهها -
میلرز . مرد صیاد آماده رفتن بد ریاد را و بختن یا ماهیان است . :

بد رود میکند نفسی چند با زنش
این شیردل زنی است که او در شب دراز
زن گرم بردل خود میفشاردش
تنهادرون کلبه خود میگذاوردش
مرد می رود " اشک از شکاف دیده زن جوش میزند " . شب به نیمه میرسد و صبح روی میآورد . زورق نشین هنوز
در آغوش آبهاست . کک سپید ، میدمد :

لختی در کرسید دمید هاست و از نسیم
مردی درون کلبه صیاد خفته است
در یاشنید ه بوی خوش آفتاب را
در بازوان فشرده زنی کامیاب را
آیا این شعر واقعا منظره ای از زندگی صیادان است ؟ نه اینکه چنین حادثه ای در زندگی صیادان هیچگاه
روی نمیدهد ولی نمیتوان گفت که چنین حادثه ای نمود اری از زندگی صیادان و عشق آنهاست . نظیر این حادثه
نمود از زندگی طبقات دیگری است ، طبقاتی که پیوند زندگیشان پول و دروغ است .
نکته دیگر اینکه قسمتهای مختلف این قطعه با همدرست نمیخواند . وقتی که مرا از زن جد امی شود " اشک از شکاف
دید " زن جوش میزند " و انسان به صمیمیت و وفای او جلب میشود . ولی همین زن یک لحظه دیگر در انتظار
مرد دیگری است که از راه میرسد !

انتظار و آرزو

اینکه با وجود محیط تیره و خفقان آوارکنونی ایران باز قریحه هائی همچون نادر پور و یکران میشکند خود -
بهترین مایه امید به فردای ملت ماست . ما انتظار داریم که شاعری چون نادر پور پیش از پیش زمان گویای زمان خود
باشد و آنچنان پیوندی میان شاعر با مردم بوجود آید که شعری فقط بیان شادی و آندوه و خشم و فریاد خود
اواشد بلکه بیساز پیش شادی و آندوه ، خشم و فریاد میلیونها انسان را منعکس کند . قریحه نادر پور آن نیرو را
دارد که عرصه پهناتری را در زیر پر بگیرد . ما برای او آرزو مند چنین پروازی هستیم .

تراژدی ذوب آهن (۱)

پیشگفتار

منظور از انتخاب واژه "تراژدی" برای توصیف فاجعه زندگی انسان و یانوشتن در امری نیست • "تراژدی ذوب آهن" فاجعه ملی ماست، تراژدی تمام انسانهاست که در کشور عزیز، زیبا ولی بس پخت مازندگی میکنند، رنج میبرند و شاهد سلطه امپریالیستها و نوکران داخلی آنها هستند • فاجعه ذوب آهن تراژدی ملی است که در راه تاریخی خود دم بدم با شکست و تلخکامی روبرو میشود و سالها سال از کاروان تعدن واپس ترمیماند • بازیگران دائمی این فاجعه بانگها و موسسه های بزرگ بیگانه، شاهان و نخست وزیران، وزیران و مدیران کل هستند • اینها سالهاست که بازیگران صحنه سیاست کشور ما بوده و هر یک بساد ریافت پیشگشی، مقام و منصب از موسسه های بزرگ مالی و سازمانهای جاسوسی امپریالیستها نقش فریب توده های زحمتکش و روشنفکران میهن پرست را با کمال مهارت بازی میکنند •

مسئله ذوب آهن برای بخشی از روزنامه های کشور بصورت نمایش خنده آور و مسخره و مرای بخش دیگر بشکل فاجعه مانندی درآمده است • (۲) براستی هم که این درام تراژدی کمیک تظاهرناکاملی از وضع تاسف آور اقتصاد و سیاست، فرهنگ و تعدن امروزی ماست • مسئله ذوب آهن و نوساناتی که حکومتها در عرض ۳۰-۴۰ سال اخیر درباره این امر حیاتی از خود نشان داده اند حقیقتا بصورت "طلمس" و حادثه بخرنج و حل نشدنی اجتماع ما درآمده است •

نگاهی بگذشته

برای اینکه این مسئله مهم اجتماعی - اقتصادی یارد یگر بطور تقریبا جامعی از نظر خوانندگان بگذرد اشاره مختصری بگذشته خالی از فایده نخواهد بود •

میهن ما یکی از گهواره های تاریخی پیدایش ذوب آهن رشد آنست • درد ورنیکه اکثر اروپائیان بصورت نیه و حشی سیر میبردند آهنگران ایرانی طریقه ذوب آهن را میبند و آفولاد آیدیده، تیشه، آره، داس، تبر و از آهن میخ، تبر، حلقه آهنین، زنجیر و لنگر کشتی و خیش های آهنی برای شخم میساختند و بسا ابزارهای نامبرده نیروهای مولد جامعه اثر روزی رابه پیش میراندند تا بتوانند در مبارزه با طبیعت نعمات

۱- عنوان مقاله راهبیت تحریریه مجله "دنیا" پیش از آنکه مجله "تهران اکتونومیست" سلسله مقالات آقای مهدی بهشتی برآورد راجع نمایشه اینجانب پیشنهاد کرده بود • بدون تردید آقای بهشتی پور نیز از نیت هیئت تحریریه مجله اطلاعی نداشتند • مهم این نیست که درباره يك مسئله مهم اجتماعی - اقتصادی تحت عنوان واحدی مقاله نوشته شود • مهم این است که عناصر میهن پرست و آنها نیکه اهمیت رشته - های مهم تولیدی و کارکنانی در راه ایجاد آنرا درک میکنند، بدون در نظر گرفتن مناسبات ایدئولوژیک و جنبی آنان بیک اندازه متاثر میشوند و یک اندازه از این تراژدی ملی رنج میبرند •

۲- "کار مطالعه ذوب آهن صورتی بخود گرفته است که بی شبا همبجلسات بحث و جدل طلبه هانعیاشد • مشاورین امریکائی مدعی هستند که سنگ آهن شمس آباد مس در و زغال زرباب نامرغوب است و این در و ماده اولیه موجود نمیتوان کارخانه سنگ آهن ساخت • مشاورین آلمانی برعکس میگویند که هم سنگ آهن شمس آباد و هم زغال زرباب برای ذوب آهن مناسبند و فعلا این دو گروه مشغول بحث و جدل میباشند • چون اداه این وضع باشون ملکیت سازگاری نیست پیشنهاد میکنیم اداه ذوب آهن را از وزارت صنایع منزع و ضمیمه دانشکده معقول و منقول نمایند • اینکار فایده دارد یکی اینکه در بودجه صرفه جویی میشود، و دیگر اینکه در آنجا دوطرف میتوانند براضی مثل طلبه هابها بحثه بپردازند و هیچکس انتظار عمل نخواهد داشت" • (صبح امروز ۲۳ مهر ۱۳۴۰ نقل از روزنامه جهان •)

مادی بیشتری بدست آورند. پیشه‌وران و استادان ایرانی از سه هزار سال قبل طرز ساختن شمشیر، تیرونیزه سیروکلاه خود، لباس رزم و اراده‌های جنگی را امید انستند و بر اساس ذوب آهن و صنعت آهنگری بداخلسی آنروز بوده که ماشین جنگی مادها و پارسیان توانست تمام آسیای مرکزی، غربی و جنوب غربی و بخشی از آفریقا و بالکان را در قلمرو شاهنشاهی پهنانور خود درآورد.

دردوران سلطه اعراب وحی دردوران حکمرانی مغولها کوره‌های ذوب آهن دستی ازین نرفت. در زمان شاه اسمعیل صفوی و شاه عباس اول و نادرشاه افشار بارشد تجارت و همچنین برای مقابله با لشکریان عثمانی صنعت ذوب آهن رشد بیشتری یافت. در اوایل دوران قاجاریه نیز کوره‌های ذوب آهن درآمل، ماسوله، قره داغ و بعضی از شهرهای دیگر ایران وجود داشت. لیکن بطور کلی در دوران سلسله قاجاریه و پهلوی دوران انحطاط این صنعت مهم و حیاتی بشمار میرود. دردوران صد سال اخیر نه تنها کوره‌های ذوب آهن دستی همگام با ترقی صنعتی و فنی در اروپا و اختراعات تازه در ذوب آهن و تهیه فولاد پیشرفت نکرد، بلکه همان کوره‌های دستی قدیمی نیز بسوی انحطاط و نیستی گرایید.

مسئله پایه گذاری کارخانه ذوب آهن مدرن ازیند و تأسیس مجلس شورای ملی مورد توجه رجال آزادی خواه ایران بود. دردوره‌های اول مجلس شورای ملی یعنی قبل از جنگ اول جهانی علاوه بر فکر ایجاد بانک ملی ایران، کشیدن راه آهن، تأسیس کارخانه‌های ماشینی مسئله پایه گذاری کارخانه ذوب آهن نیز بعیان آمد. در آن دوران آزاد یخوایان و انقلابیون میهن ما با همه دشواریها تکیه در پیش داشتند از این مسئله مهم که با آزادی اقتصادی و سیاسی هر کشوری بستگی دارد غافل نبودند. در اوایل دوران مشروطه گرفتاریهای سیاسی، اجتماعی و مالی کشور طوری بود که مسئله ایجاد صنعت ذوب آهن تشهادر روی کسا غذ باقی ماند.

پس از جنگ اول جهانی بر اثر انقلاب کبیرا کتبر ایران از بار سنگین امپریالیسم تزاری آسوده شد و اینکبه نفوذ امپریالیسم انگلستان پابرجا ماند بر اساس عوامل داخلی و خارجی دولت متمرکز ی بوجود آمد و در فاصله دوران جنگ جهانی امکان مناسبی برای ایجاد کارخانه ذوب آهن پیدا شد. از سال ۱۳۰۴ شمسی دولت آنروز بموازات احداث راه آهن ب فکر تأسیس کارخانه ذوب آهن نیز میافتد و اجازه مطالعه اینکار نیز از بهمن ماه همانسال بحکومت داده شد. حکومت ایران پس از مطالعه مقدماتی کارشناسان اقتصادی و معدنی مانند آقایان مارتین و هوفمان را برای ذوب آهن از آلمان استخدام میکند.

مارتین متخصص آلمانی ذوب آهن که با استخدام دولت ایران درآمد ه بود، بر اساس سینه مالی و امکانات معدن نیمه کشف آنروز و بطرح برای کارخانه ذوب آهن در نظر گرفت که ظرفیت سالانه یکی از آنها بیست هزار تن و دیگری ۵۰ هزار تن فولاد بود. هزینه کارخانه اولی ۵/۵ میلیون مارك (یا تقریباً ۴ میلیون تومان آنروز) و دومی ۱۲/۲۵۰ میلیون مارك برآورد شده بود. محصول سالانه کارخانه دومی بیارت بود از ۱۰ هزار تن ریلهای مختلف راه آهن، ۴۰ هزار تن آهن ورق، لوله سیاه، ورق سیاه، تیر آهن و سیم و ۵۰ هزار تن فولاد. کارخانه ذوب آهن ایران که هزینه آن بطور دقیق توسط کارشناسان نامبرده برآورد شده بود میبایست در عرض هفت سال ایجاد گردد. در محاسبات مارتین مسئله سود آوری در کارخانه نیز در نظر گرفته شده بود و کارخانه میتوانست به اسرع اوقات هزینه‌های خود را مستهلك نماید.

گزارش کارشناس آلمانی در ۹ بهمن ۱۳۰۵ تسلیم دولت شد و اگر شرایط لازم فراهم میشد ایران میتواند در سال ۱۳۱۳ صاحب کارخانه ۵۰ هزار تنی ذوب آهن گردد. لایحه ای که توسط کارشناسان نامبرده تسلیم ایران شد بر اساس سیاست اقتصادی آنروز دولت که قبل از همه ایجاد صنایع سینگ مصرفی، احداث راه آهن سرتاسری، توسعه راههای شومس و همچنین تقویت ارتش بود بمرحله عمل درنیامد.

چند سال بعد که بنیه مالی دولت با اتخاذ سیاست انحصار بازرگانی خارجی میدست گرفتن انحصار قدرت و شکوچای و افزایش مالیات و تأسیس کارخانه‌های مصرفی تقویت یافت فکر ایجاد ذوب آهن بمرحله جدی تری داخل گردید. پس از مذاکره و عقد قرارداد بین دولت ایران و کنسرسیوم معروف آلمان، دمک، کروپ، کارساختمان کارخانه ذوب آهن از سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) آغاز میشود. این کارخانه که در نزدیکی کسرج

۱- مسعود کیهان، جغرافیای مفصل ایران چند سوم، قسمت اقتصادی، تهران ۱۳۱۱

ساخته میشود میبایست در سال ۱۳۱۹ (۱۹۴۰) بهره برداری خود را شروع کند. لیکن این دوران مقرر با زمان نیست که هیتلر در رأس کار بود. برای زیر پا گذاشتن قرارداد های پس از جنگ اول جهانی (قرارداد ورسیه و قرارداد لیکارنو) و تسلیح ارتش آلمان برای تجاوز احتیاج بر سر میبناید ماک - کروپ داشت. کنسرسیوم نامبرده که سود های فراوانی از تهیه تسلیحات برای ارتش آلمان میبرد بتاسیس کارخانه ذوب آهن ایران توجه اساسی ننمود و در نتیجه نتوانست تعهدات خود را بموقع انجام دهد. شرکت آلمانی در مقابل اعتراض دولت ایران بیپایانه هاسی آورد و قرارداد کارخانه ذوب آهن را تا سال ۱۳۲۱ (۱۹۴۲) بکار اندازد. لیکن چنانکه دیدیم باحمله آلمان هیتلری به اتحاد جماهیر شوروی اجرای این طرح بکلی از هم پاشید و تمام ماشین آلاتی را که برای نصب وارد ایران شده بود ارتش انگلیس بمهندستان حمل کرد و در صنایع ذوب آهن آن کشور مورد استفاده قرار داد.

با این ترتیب یک امکان مناسب تاریخی در فاصله دو جنگ جهانی از دست رفت و کشور ما نتوانست صاحب کارخانه ذوب آهن شود. اگر زمامداران در اندیشه و پیگیری در رأس کار بودند و نخستین لایحه کارشناس آلمانی در ائین تاسیس کارخانه ذوب آهن ۵۰ هزار تنی در عرض هفت سال عملی میشد آنوقت کشور ما میتوانست از سال ۱۳۱۳ صاحب کارخانه ذوب آهن گردد. اگر حقیقتاً در طی هفت سال (۱۳۰۶-۱۳۱۳) پایه کارخانه ۵۰ هزار تنی در ایران گذاشته شده بود و امکان ۱۰ درصد رشد سالیانه را داشت آنوقت در آخر سال ۱۳۴۰ تولید فولاد مادست کم به ۶۵۰ هزار تن میرسید. و اگر در سال ۱۳۱۹ کارخانه بکار میافتاد آنوقت یا همان رشد سالانه تولید فولاد کشور دست کم ۴۰۰ هزار تن در سال بود. و اگر در سال ۱۳۲۱ یعنی تعهد نهایی آلمانها اینکار عملی میشد در آنصورت تولید امسال بیش از ۳۳۰ هزار تن بود.

بدون شک با ۶۵۰ هزار تن یا ۴۰۰ هزار تن فولاد در سال، کشور ما بهشت برین نمیشد. ولی برای کشور کم رشدی نظیر کشور ما تولید ۶۵۰ هزار تن فولاد، ۵۰۰ هزار تن چدن و ۵۰۰ هزار تن آهن در سال قابل ملاحظه است. چنین تولیدی میتوانست پایه پیدایش و توسعه رشته های دگر صنعتی گردد، فعالیت اقتصادی و رشد آتی نیروهای مولد را دامن دهد و ارتقا یابد و سطح زندگی عمومی را بقیاس وسیعی بالا ببرد. نگاهیه ارقام نشان میدهد که تا چه حد زمامداران کشور و امپریالیستهای خارجی که نفعی در ایجاد صنعت ذوب آهن در ایران نداشتند بزمان وارد ساختند. زمانی که ترمیمش ممکن نیست. واقعا اگر در دوران نامبرده کشور موفق به از بین بردن بقایای مناسبات قرون وسطایی در روستا میشد و اگر به اکثریت دهقانان زمین میرسید، در آنصورت رشد سالیانه فولاد و چدن و آهن بمراتب بیشتر از ۱۰ درصد بود و بالتبع ایجاد و رشد همه رشته های صنایع سنگین و سبک و تعمیرات کشت و کار کشاورزی نیز سریعتر انجام میگرفت. وجه بسا که ایران ما امروز در شمار کشورهای کم رشد قرارند است. لیکن در رژیم ارتجاعی شاهنشاهی چنین امری در صورت نگرش زیر از ظرفی عوامل و نیروهای عقب مانده طبقة حاکمه و از طرف دیگر امپریالیستها و جنگ دوم جهانی مانع از تحقق یافتن این آرزو و خواست مهم ملی ما گردیدند.

در دوران جنگ دوم جهانی و چند سال پس از آن مسئله ایجاد کارخانه ذوب آهن فراموش شد. لیکن با تنظیم برنامه هفت ساله اول (۱۳۲۷-۱۳۳۳) تاسیس کارخانه ذوب آهن در مرتبه بعین آمد و مبلغ ۴۵۰ میلیون ریال نیز هزینه اولیه تاسیس آن در نظر گرفته میشود. با تنظیم و تصویب برنامه هفت ساله اول مذاکرات با شرکت گروه تجدید میشود و طبقه حاکمه مابین آنکه از تجربه تلخ گذشته درس عبرتی بگیرد باز هم ساختمان کارخانه ذوب آهن را بشترکتی که تعهدات خود را در قبایل کمک و بتجاوز کارهای هیتلر عملی نساخته بود واگذار میتعماید. شرکت ماک - کروپ با اینکه پیش از جنگ دوم جهانی بر سرسپاهای لازم را از لحاظ منابع معدنی، راههای ارتباطی و محل تاسیس در قیاب عمل آورده بود فعالیت خود را تا ما از نواغانا کرد. این بار نیز بیپایانه بررسی عیار سنگ آهن، جنس زغال سنگ، تجزیه مواد معدنی در آزمایشگاهها و باید کردن محل مناسبتر تاسیس کارخانه ذوب آهن را چندین سال بتأخیر انداخت و بالاخره هم کارخانه ای ایجاد نشد.

وعدۀ های رژیم ضد ملی کودتا

یکسال پس از کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مدیرعامل بنگاه اکتشاف آقای محمد قره گوزلو اظهار داشت که بر اساس تخمین مهندسان آلمانی در شمس آباد اراک معادن مرغوب آهن بمقدار سی میلیون تن وجود دارند در نظر است یک کارخانه ذوب آهن الکتریکی ظرفیت ۱۲۰ هزار تن آهن، فولاد و چدن در سال در مدت شش

سال در شمس آباد تأسیس شود. اعتبارات پیشبینی شده در حدود ۴۴ میلیون مارک است (۱). در ایمن تاریخ در هندوستان هنوز از عقد قرارداد برای کارخانه های ذوب آهن با اتحاد شوروی، انگلیس و آلمان غربی صحبتی هم در میان نبود.

مدتی پس از اظهارات رسمی یکی از نمایندگان حکومت کودتای ضد ملی برنامه هفت ساله دوم تنظیم شد و از اواسط ۱۳۳۵ اجرای آن آغاز گردید. در برنامه هفتساله دوم ظرفیت کارخانه ۲۰۰ هزار تن در نظر گرفته شد و هزینه ایجاد آن نیز از ۲ میلیارد ریال به ۵ میلیارد ریال افزایش داده شد (۲). لیکن بسا گذشت چهار سال کوچکترین اثری از کارخانه ذوب آهن و یا فعالیت مثبتی در این راه دیده نمیشد زیرا سرمایه داران آلمان بر اثر سیاست درهای باز نتوانستند مقام اول را در واردات کشور بدست آورند و همه ساله میلیارد ها ریال از اختلاف واردات و صادرات سود ببرند. چنین وضعی هر چند بسود آلمانها وارد کنندگان داخلی بود لیکن موجب ناخرسندی افکار عمومی کشور میشد و تبلیغات داخلی گاه و بیگاه مقالاتی درباره کارشکنیها و خلف وعده شرکت های آلمانی مینوشتند و معلوم بود که برنامه پیشبینی شده اجرا نخواهد شد. این ناخرسندی بویژه بابکار افتادگان کارخانه های عظیم ذوب آهن در چین و هندوستان بیشتر میشد و موقعیت ممتاز بازرگانی آلمان را در ایران بخطر میانداخت. از آنجاییکه امپریالیست های آلمان غربی نمیخواستند بازار پر سودی نظیر ایران را از دست بدهند نمایند خود آقای پروسسور ارهارد رابستران فرستادند تا شاید با دادن وعده های تازه ای به تسکین افکار عمومی ایران کمک نماید.

وعده های مزورانه امپریالیسم آلمان فدرال

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ آقای ارهارد وزیر اقتصاد آلمان فدرال به ایران سفر کرد و پس از چهار روز مذاکره با مقامات دولتی ایران قرارداد بی نامتناهی رسیده که بر اساس آن دولت آلمان فدرال قبول کرد که سه موسسات آلمانی اعتبار بدهند تا آنها سهم خود اول اتحاد و ۲۰ درصد در ساختمان ذوب آهن شرکت کنند و ثانیاً سرمایه گذاری سرمایه داران آلمانی را تضمین میکرد و ثالثاً تعهد مینمود که باندازه ۸۰ درصد هزینه کارخانه ذوب آهن بدولت ایران وام بپردازد.

اجباری که در جریان کشور منتشر شد کامل نبود و وایردولتی ایران که وابستگیهای زیادی بسرمایه های آلمانی دارند از انتشار آن خودداری کردند زیرا بخواهی میدانستند که اظهار حقایق و تقاضاهای نامشروع شرکت های آلمانی میتواند افکار عمومی را علیه آلمان بیشتر تحریک نماید. از آنجاییکه تقاضای آلمانها آنطور که وزیر اقتصاد آلمان میخواست مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت پیمانندگان شرکت دماگ - کروپ به بهانه تنظیم مشخصات فنی و طرح جدید پیشنهاد کردند که چون هزینه کلیه تأسیسات ذوب آهن بالغ بر ۸۰۰ میلیون مارک (یا بیش از ۱ میلیارد ریال) میشود، تأمین چنین مبلغی برای دولت ایران دشوار است. بنابراین ایران فعلاً از ۳۶۰ میلیون مارک وام آلمان برای ساختمان قسمت نمود کارخانه استفاده خواهد کرد. بخشهای تهیه فولاد خام و تأسیسات مورد نیاز آن مستلزم صرف اعتبار و وقت زیاد است که بعد از تکمیل ساختمان قسمت نمود و فراهم شدن کادرفنی ساخته خواهد شد (۳).

چندی بعد مهندس شریفی امامی وزیر صنایع و معادن آنروز برای ادامه مذاکرات با ارهارد وزیر اقتصاد آلمان به آلمان سفر نمود. در این مسافرت رجال مسئول دولت آلمان فدرال نیت خود را درباره کمک مالی بایران و تأسیس کارخانه ذوب آهن بوزیر صنایع و معادن آشکار نمودند. و اویرحاکم آلمان شرط پرداخت وام برای تأسیس کارخانه ذوب آهن را متوسط باین دانستند که تمام کارخانه ها یکجا در اختیار سازمان برنامه ایران است بعنوان گروه تحت نظر کارشناسان آلمان قرارداد داده شود. این پیشنهاد موجب شد که وزیر صنایع و معادن مذاکره را بنامندگان آلمان قطع کند و بایران برگردد. دولت ایران مجبور شد بدولت آلمان متذکر شود که اتخاذ چنین روشی از طرف آن دولت بعنایف ایران لطمه وارد ساخته است و اگر این وضع ادامه پیدا کند دولت ایران در نظر دارد روابط بازرگانی خود را با آلمان محدود نماید (۴).

(۱) اطلاعات، دوم شهریور ماه ۱۳۳۳

(۲) گزارش هفتگی سازمان برنامه، ۲۱ دیماه ۱۳۳۶ (۶ ژانویه ۱۹۵۸)

(۳) اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۸ (۲۰ مه ۱۹۵۹)

(۴) روزنامه خراسان، ۷ ژوئیه ۱۹۵۹

دولت آلمان فدرال که وضع ارائه مطلوب دید از شهریورماه ۱۳۳۸ نمایندگانی بایران فرستاد و مذاکرات
 در این ساختمان بخش خورد سازی کارخانه ذوب آهن را از سر گرفت . در بیستم آبانماه همانسال (۱۲ نوامبر ۱۹۵۹)
 آقای تومسن کاردار سفارت آلمان در ایران طی مصاحبه ای گفت که در روابط آلمان و ایران هیچگونه
 مشکلی وجود ندارد . در مورد کارخانه ذوب آهن دولت آلمان ۷۰۰ میلیون مارک بدولت ایران اعتبار داده
 است و این بزرگترین اعتباریست که تا بحال بیک دولت خارجی داده است . بنابراین اعتبارات آقای تومسن
 قرار داد بلاروپ تایکماه ونیم دیگر با منتهای خواهد رسید . وی درباره علت انتخاب ازنا برای تأسیس کارخانه
 ذوب آهن گفت که ازنا دارای راه آهن ، منابع سنگ آهن ، نزدیکی بزال سنگ الیز و دارای آب کافیست .
 ولی کرمان دارای چنین خواصی نیست و البته ایران میتواند تاده سال دیگر کارخانه ذوب آهن در وی را در
 کرمان ایجاد کند . همین آقای کاردار گفت که منابع سنگ آهن اطراف ازنا کافیست صد سال را بیدهد (۱) .
 پای آقای کاردار رئیس انتشارات کمپانی دماگ نیز تبلیغات و مانورهای مزورانه امپریالیسم العسان را در
 مطبوعات کشور ما منعکس میکند . وی ابتدا در تعریف آلمان فدرال بخرنکار مخصوص محله تهران اسکوئیمست
 اظهار داشت که آلمان قبل از جنگ دوم جهانی ویس از آن در کشورهای مختلف کارخانه های ذوب آهن
 ساخته است و فعلایس از امریکا جای دوم را در جهان از لحاظ تولید فولاد دارد (در سال ۱۹۶۰ امریکا بسا
 تولید ۹۰ میلیون تن فولاد جای اول ، اتحاد شوروی باتولید ۶۵ سیلیون تن دوم و آلمان فدرال باتولید ۳۰
 میلیون تن در سال جای سوم را داشت ، نه جای دوم) . سپس درباره کارخانه ذوب آهن ازناکه حسی
 بروی کاغذ هم نیامده بود چنین گفت :

" کارخانه منور باعث خواهد شد که منطقه وسیعی از خلیج فارس تا تهران صنعتی شود
 و البته شهر بسیار زیبا و مدرنی ما باقی آخرین اسلوب شهر سازی باد هزار نفر جمعیت در
 آنجا بوجود خواهد آمد " (۲)

اظهارات کاردار سفارت آلمان فدرال رئیس انتشارات کمپانی دماگ : " ما هر بار اخبار این بود که نشان
 دهد مذاکرات پشت پرده ای در حال پیشرفت است و گویا دولت آلمان در روست قبلی خود متحد و دی تعدیل
 بعمل آورده است . ولی در واقع این وعده های کاردار سفارت رئیس انتشارات دماگ ادامه مانور سزورانه
 انحصارهای بزرگ ملی آلمان فدرال برای فریب دادن عمومی ایران بود .
 لایحه تشکیل " سازمان ذوب آهن ایران "

اواسط آذرماه ۱۳۳۸ حکومت لایحه قانونی تشکیل سازمان ذوب آهن را تقدیم مجلس کرد . بر اساس
 این لایحه بدولت اجازه داده میشد که سازمانی وابسته بوزارت صنایع و معادن بنام " سازمان ذوب آهن
 ایران " تشکیل دهد و اساسنامه آنرا تهیه نماید . بر اساس همین لایحه وزیر صنایع و معادن کابینه در ضمن
 سرپرست سازمان نامبرده نیز همت . برای ساختمان کارخانه ذوب آهن اجازه دریافت وام از کشورهای
 آلمان و انگلستان ب مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار بایبهره ۱۰ درصد بمدت ده سال داده شد که محل پرداخت آن از
 فروش کارخانه های دولتی و عواید نفت میبایست مستهلک کرد . سازمان برنامه حقد داشت برای اجرای طرح
 ذوب آهن با مومستات خارجی تا میزان ۲۰ درصد بپای ماشین آلات مشارکت نماید و تصویب . یشت وزیر
 قرار داد های مربوطه را با مومستات مزبور منعقد سازد . این لایحه در ۲۳ دیماه همانسال بتصویب مجلس
 رسید و در اوایل فروردین ماه ۱۳۳۹ اعلام شده مقامات کارخانه دماگ با شرکت های اروپا ، زمینس ، آه انک
 و کویز و شرکت انگلیسی میکو برای تأسیس کارخانه ذوب آهن ایران شرکتی تشکیل داده اند و در انتهای
 اعلام خبر امضای قرار داد هستند تا مقدمات حمل کارخانه را بایران فراهم آورند . حتی مقامات شرکت دماگ
 کلیه نقشه ها و طرحهای مربوطه به احداث کارخانه را در اختیار نمایندگان مطبوعات ایران که برای بازدید
 از مومستات شرکت نامبرده به شهر د و بیسبورگ رفته بودند گذاشتند (۳)
 کمی پس از اظهارات و بازدید های رسمی ونیمه رسمی ؟ سازمان ذوب آهن " بکمپانی اروپا اطلاع داد

(۱) اطلاعات ، ۲۰ آبانماه ۱۳۳۸ (۱۲ نوامبر ۱۹۵۹)
 (۲) تهران اکونومیست ، ۲۸ اسفند ۱۳۳۸ ، صفحه ۸
 (۳) کیهان ، ۸ فروردین ماه ۱۳۳۹

که تغییرات تازه ای در مورد ظرفیت کارخانه ذوب آهن که سابقاً ۳۰۰ هزار تن در نظر گرفته شده بود داده است. کمپانی کروپ در ماه دهم در مورد قبول تغییرات تازه در پروژه ذوب آهن سکوت کرد و همین دلیل شایع شد که کمپانی نامبرده با پیشنهاد های تازه موافقت نکرد و است سازمان ذوب آهن با شرکت های دیگری برای ساختن کارخانه ذوب آهن از ناوارد مذکور ه شده است تا اینکه روز اول تیرماه شرکت کروپ موافقت خود را با تغییرات مورد نظر دولت ایران اعلام کرد (۱)

چند روز پس از اعلام موافقت رسمی نمایندگان کنسرسیوم دماک - کروپ و شرکت انگلیسی میکو وارد تهران شدند روز ۱۶ تیرماه ۱۳۳۹ قرارداد های اصلی را در ایراجدات کارخانه ذوب آهن ۳۰۰ هزار تنی پاراف نمودند. اطلاعیه رسمی وزارت صنایع و معادن در این باره بشرح زیر است :

"در ساعت ۱۰ امروز آقای مهندس شریف امامی وزیر صنایع و معادن از طرف دولت ایران و نمایندگان مختار کنسرسیوم دماک - کروپ - میکو با تسلیم اختیارنامه از طرف موسسه مربوطه خود طرح قرارداد اصلی کارخانجات ذوب آهن از ناواکه سابقاً تائید مصوب ۲۳ دیماه ۱۳۳۸ تهیه و تصویب هیئت وزیران رسیده است پاراف نمودند. ایسین قرارداد حاوی کلیه اصولی است که بر اساس آن قرارداد های فرعی تهیه میشود. با پاراف این قرارداد طرفین خواهند توانست طرح قرارداد های کارهای مختلف را تنظیم و بتدریج که هر یک از آنها آماده خواهد شد پاراف نمود و در پایان کلیه قرارداد ها را با هم یکجا امضا و تبادل نمایند" (۲)

با پاراف قرارداد اصلی اجداث کارخانه ذوب آهن محافل مطبوعاتی ایران باین نتیجه رسیدند که گویا "طلسم ذوب آهن" شکسته شد و ایران در آتیه نزدیکی صاحب کارخانه بزرگ آهن گداز و فولاد سازی مدرن خواهد شد. مجله خواننده نیما مقاله بی امضائی تحت عنوان "کارخانجات المان کویرهای ایران را آباد میکنند" و "مدرنترین کارخانه آهن گدازی بین هند وستان المان - کارخانه ای که چندین میلیون تمام میشود" درج کرد. نویسنده مقاله با اینکه نمیداند حوزه زاگروس در ۲۷۰ کیلومتری جنوب خاوری تهران نیست بلکه در جنوب باختری پایتخت کشور قرار دارد مینویسد که بیست و سه سال روی این پروژه مباحثه جریان دارد. ولی اکنون در دولت المان غریب قول داده است که در خرید ماشین آلات و نصب انبساط ر ایران کمک مالی نماید. ظرفیت کارخانه ۳۰۰ هزار تن و قسمت های اول کارخانه در سال ۱۹۶۲ آماده بکار خواهد شد. ولی تا آنوقت کارخانه برقی بقدرت ۱۳۰ هزار کیلووات شروع بکار خواهد کرد. بجز هر یک تحویل دهندگان این کارخانه از بهار میکنند محصول آن نه تنها در توسعه اقتصادی ایران اثرات زیادی خواهد داشت بلکه عده زیادی از اهالی ایران بین همدان و خوزستان در آنجا کاربرد خواهند کرد و بدین مناسبت هم در نقشه کشی کارخانه اوضاع اجتماعی کارگران آن منطقه که مانند کویر میماند پیش بینی شده است. و نظریه گفته میشود در تولید و این کارخانه مدرن یک شهر جدیدی هم که افتاد و هزار خانواده بتوانند براضی زندگی کنند با بهره وری وجود خواهد گذاشت (۳). در اوایل مرداد ماه ۱۳۳۹ روزنامه اتحاد ملی حتی پارا از این هم فراتر گذاشته و بر اساس کارخانه ای که ساخته شده و معلوم هم نیست که چه وقت ساخته خواهد شد ایران را بپای کشور های نظیر چین، ژاپن، هند وستان رسانده و اینطور مینویسد :

"تا چند سال دیگر کارخانه ذوب آهن ایران شروع بکار خواهد کرد و آغاز کار این کارخانه ایران قادر خواهد بود که اتومبیل و هواپیما و لکوموتیو و ترکتور و سایر لوازم ماشین آلات

- (۱) روزنامه فرمان، دوم تیرماه ۱۳۳۹ (۲۳ ژوئن ۱۹۶۰)
- (۲) کیهان، ۱۶ تیرماه ۱۳۳۹ (۷ ژوئیه ۱۹۶۰) چند ماه قبل از پاراف قرارداد اجداث کارخانه ذوب آهن محله تهران اکنون میست باختر پیش نوشت که قرارداد نامبرده "مهمترین قرارداد ای خواهد بود که تاکنون در ایران منعقد شده است و البته پسر از انتشارش آن علامت تحول عمیقی که سالهاست ملت ایران در انتظار آنست مشاهده خواهد شد" (تهران اکنون میست، ۱۱ اسفند ۱۳۳۸ صفحه ۵)
- (۳) مجله خواننده نیما، ۲۲ مرداد ۱۳۳۹ صفحه ۱۱ (۱۳ اوت ۱۹۶۰). باید خاطر نشان ساخت که مقالات بی امضا در جراید ایران باد ستور فریدریک فن فریدبورگ رئیس انتشارات کمپانی دمساک درج میشده است. مؤلف

رایسازد - در حال حاضر در کشورهای آسیای هندوستان، اسرائیل، ژاپن و چین
کارخانه های اتومبیل سازی و هواپیما سازی د اثر گردیده است. ^۱

د خالت مستقیم امریالیسم امریکاکار شکنیهای تازه

حقیقت امر اینست که این خوش بینی جراید کشور زائیده مانورهای سالوسانه ای بوده که سرمایه هسای
مالی برای ادامه تسلط خود به آن دست زدند و روزنامه نگاران خوش باور مارابا وده های د لشادکن به
روایهای مژگانی کشانیدند. آنچه که در اعلامیه های رسمی و مطبوعات کشور درباره ذوب آهن انتشار مییافت
برخلاف واقعیتی بود که در پشت پرده جریان داشت. واقعیت تلخ این بود که مبارزه انحصارهای بزرگ
مالی بیگانه برای دادن وام جهت تأسیس کارخانه ذوب آهن، مشخصات وصل آن و بهره کشی آتی از این
صنعت بشدت ادامه داشت و قانون مصوبه مجلس د اثر تأسیس کارخانه ذوب آهن و فعالیتهای وزارت معنی
و معادن و سازمان ذوب آهن ایران کوچکترین تأثیری در اینکارنداشت. بدون شك در این مسئله مهم
منفی ترین نقش را سرمایه مالی امریکابازی میکند. امریالیسم امریکاه تمام اقتصاد، سیاست و اثرشمارا در
اختیار خود دارد نمیتواند ناظران باشد که یک رشته مهمی از صنعت که تأثیر غیر قابل انکاری در آزادی اقتصادی
هر کشوری میتواند بازی کند بدون نظارت وی عملی گردد و همه ساله مبالغ هنگفتی از درآمد ارزی خارجی ایران
رایجی سران برکردن بیبانکهای امریکابانکهای آلمان و انگلستان سران برنماید. زمانیکه مهندس شریف امامی
جهت گرفتن وام به امریکافت انحصارهای بزرگ مالی به او تمهاندنکه باید نظارت بر کار ساختن کارخانه
ذوب آهن مانند همه کارهای دیگر کشور ما نیز نظارت آنها انجام گیرد و الا نه تنها اعتباری بایران داده نخواهد
شد بلکه در دادن اعتبارات برای پروژه های دیگر نیز تجدید نظر بعمل خواهند آورد.

بر اساس همین فشار امریکابود که آقای دکتر اهرشیایی وزیر صنایع و معادن در کابینه مهندس شریف
امامی در اواسط آبانماه ۱۳۲۹ اظهار داشت که چون دولت در نظر داشت طرح ذوب آهن از تمام جهات
مورد رسیدگی کافی قرار گیرد و از لحاظ فنی و اقتصادی به طور کامل بررسی شود و همچنین امکاناتی تحصیل اعتبارها
شرایط مساعد تری مورد توجه بود و بلحاظ اینکه بانک بین المللی ترمیم و توسعه در امری مشاورین و متخصصین
میباشد لذا در خصوص طرح ذوب آهن بایانک نامبرده مذاکره بعمل آمد و در نتیجه صلاح دیده شد که
نسبت بجزئیات طرح، شرایط معامله و اعتبارات و همچنین ظرفیت کارخانه و انواع محصولی که مابین تقاضا و
مصرف کشور باشد معالعات عمیقتری توسط یکی از دانشگاههای مهندسی معتبر و یملاحدیت در امور ذوب آهن
بعمل آید. بدینجهت در تاریخ پنجم آبانماه ۱۳۲۹ باموسسه مهندسی کاپیز قرارداد ای بدین منظور
معتقد گردید تا در حداقل مدت نتیجه بررسیهای خود را معلوم و گزارش آنرا تسلیم نماید (۱).

با این ترتیب تمام گزارشات و نظریات مهندس سان مشاور سوئی اسکانه یا کنسولت که نظارت بر طرحها
را بعهده داشتند به بنگاه مهندس سان امریکائی داده شد و عملاً تمام کارهای اساسی ذوب آهن در اختیار
سرمایه داران امریکائی قرار گرفت. واقعهام امریالیستهای امریکائی که نفوذ مالی و سیاسی عمیقی در کشور
دارند نمیتوانند شاهد آن باشند که ذوب آهن و یا هر رشته مهم دیگری در ایران بدون نظارت آنان تأسیس
شود. آنها از نفوذ خود در درباره ارتش و سازمان امنیت و دستگاههای اقتصادی و سیاسی کشور استفسار ده
میکند تا آنکه از هیچ امر مهم اقتصادی و سیاسی بدون دخالت آنان صورت گیرد. علاوه بر این امریکائیهها
هدفشان اینست که بر اساس نظرات نادرست "کاپیز" دولت ایران را از ساختن کارخانه ذوب آهن که سود
کالانی برای سرمایه مالی آنها ندارد منصرف سازند.

معالعاتی که ظاهر مهندس سان مشاور کاپیز مییابست بعمل آوردند عبارت از این بود که تحت چه شرایطی
احداث کارخانه در ایران صلاح است و آیا این شرایط وجود دارد یا نه. از آن گذشته از نظر دلائل اقتصادی
آیا ایران باید اقدام بساختن کارخانه ذوب آهن بکند یا نه و اگر قرار باشد این کارخانه ساخته شود باید چه
مشخصاتی داشته باشد (۲). با این ترتیب از نقطه نظر طرح مسئله ماحسناً از اوایل دوران مشروطه هم تقبش
رقتیم، زیرا در دوران اولیه مشروطه و همچنین در فاصله د جنگ جهانی مسئله لزوم کارخانه ذوب آهن برای

(۱) اطلاعات و کیهان، ۱۵ آبانماه ۱۳۲۹ (۶ نوامبر ۱۹۶۰)

(۲) اطلاعات، ۲۴ آبانماه ۱۳۲۹ (۱۵ نوامبر ۱۹۶۰)

ایران حل شده بود و تا صورت روشن بین مسئله ذوب آهن را از لحاظ صرفه یکشاهی و بعد دینار مورد بررسی قرار نگیرد ادنبالگه پتانسیل انقلابی آن در اقتصاد کشور توجه داشتند. لیکن مشاورین کابیز بظاهر خاطر سرلسوزی برای اقتصاد ضعیف ایران مطالبات ۲۵ ساله راهی در آنست و در واقع مسئله ذوب آهن را از این نقطه نظر مورد ملاحظه قرار میدهند تا معلوم شود که آیا چنین کارخانه ای میتواند برای سرمایه های مالی خارجی و در درجه اول امریکائی سود کلاسی فراهم نماید یا نه ؟

بطوریکه جریان کار نشان داد مشاورین کابیز هیچگونه ملاحظه ای انجام دادند و نه احتیاجی چنین بررسیهایی داشتند و نه عجله ای در اظهار نظر بخرج میدادند. زیرا نظر امریالیستهای امریکائی و آلمانی در مورد ایجاد صنایع سنگین برای کشورها کاملاً معلوم است. آنها نخواهند گذاشت که کشور کم رشدی نظیر ایران که سالانه صد هایلین در لار از استخراج نفت به تر استهای بزرگ سود میرساند و یکی از مراکز مهم صد و سرفراست و از لحاظ سوق الحیثی برای نقشه های جنگی امریکادارای اهمیت درجه اول است صاحب صنایع کلیدی شود.

امریالیستهای آلمان گواینکه ظاهراً روی موافق با احداث کارخانه ذوب آهن نشان میدهند ولی نظر واقعی آنها را آقای ارهارد وزیر اقتصاد آلمان زمانیکه برای گشایش نمایشگاه آلمان غربی (۱۲ تا ۳۰ مهرماه ۱۳۳۹) به تهران آمد اظهار داشت. «پروفسور ارهارد و همراهانند دکترونه و دکترونه منی که نمایندگان سرشناس سرمایه آلمان هستند در مباحثه ها و سخنرانیهایشان اظهار داشتند که برای کشورهای در حال رشد طرحهای بزرگ غالباً جنبه نمایشی دارد و همین دلیل چنین کشورهایی قبل از همه باید بکشاورزی، صنایع کوچک و متوسط نظیر صنایع خرازی، پوشاک و خوراک بپردازند، زیرا این رشته ها سرمایه کثرتی نیازمند است. بعقیده آقایان نامبرده صنایع بزرگ و از آنجمله ذوب آهن برای ایران فقط جنبه نمایشی و تماشاغی» دارد و فشار میدهد به ای بر اقتصاد کشور است ! این همان نظریست که آقای ارهارد پس از مسافرت با امریکا و مذاکره با سران بانکهای بزرگ امریکائی با خود شریار مغان آورد بود. بویچ بودن این نظریه را پیشرفت کشورهای بسیاری در عرض سالهای پس از جنگ جهانی دوم نشان داد است (۱). تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که برای کشورهای کم رشدی که امکاناتهای طبیعی، انسانی و مالی دارند (نظیر ایران) تنها راه صحیحترین راه رشد و تکامل و رسیدن بکشورهای مرفقی صنعتی ایجاد صنایع سنگین است. چنین صنعتی است که زیربنای مادی تکنیکی را برای رشد سریع تمام رشته های دیگر اقتصادی - اجتماعی فراهم میسازد. راهی که امریالیستهای پیش نهاد میکنند راه وابستگی دائمی به آنهاست، راهیست که هرگز ایران را از صورت یک کشور کم رشد بیرون نخواهد آورد.

اظهارات پروفسور ارهارد و همراهانند گواینکه موجب ناخرسندی عناصر پیشروگرید و ملی زمینیه ای برای آماه کردن افکار عمومی و قانع کردن مردم در خصوص دست کشیدن از ساختمان کارخانه ذوب آهن بود. بهمین علت هم مشاورین کابیز با اینکه قرار بود نظر خود را در عرض چند ماه بدهند عجله ای در اظهار نظر نیکردند. ولی در مباحثات کشورها گاهی از طرف مقامهای مطلع ذوب آهن اظهار نظرهایی میشد که ظاهراً از کار شکنیهای بزرگ و نظرات نهائی امریالیستهای امریکابود.

کابینه امینی و مسئله ذوب آهن

با آمدن دکتر امینی پیروی کار تکلیف کارخانه ذوب آهن تقریباً معلوم شد. زیرا این شخص که باز دیند ها امریالیستها، بویژه امریالیستهای امریکابه نخست وزیر رسیده است عاشق گفته ها و نظریات آقای پروفسور ارهارد در دانشگاه تهرانست. وی بارها گفته است که با نظر آقای ارهارد موافق بود و کارخانه های صنعتی بزرگ کلیدی از آنجمله ذوب آهن را «کار نمایشی» میدانند و هدف اساسی کشاورزی و صنایعی است که بسا مواد خام کشاورزی کار میکنند. لیکن این نظر آقای دکتر امینی برای مردم قانع کننده نبود، زیرا هم اکنون در آنها

(۱) رشد سریع و شگفت آور چین، لهستان، کره، رومانی، بلغارستان که سابقاً در شمار کشورهای کم رشد بودند نشان میدهد که برای ترقی سریع اقتصاد ملی قبل از همه باید به ایجاد صنایع سنگین از قبیل ذوب آهن، ماشین سازی و غیره توجه شود. برپایه همین صنایع است که میتوان کشاورزی و صنایع مصرفی را نیز سر بهار شد داد.

هزار نفر تحصیل کرده و اروپا و آمریکا در کشور بسر میبرند که ظل پیشرفت کشورهای پیشرو صنعتی بر ابرک کرده اند و با حرفهای بی اساس نخست وزیر قانع نمیشوند. بنابراین لازم بود طرفداران ایجاد کارخانه ذوب آهن را با دشواریهای مالی، با هزینه هنگفت که برای ایجاد چنین کارخانه ای ضرورت پت رساند و مسکو متواد آرکند یکماه پس از اینکه دکتر امینی نخست وزیر رسید میاندازه کافی زور شکست و افلاس اقتصاد و خزانه دولت

آه و ناله سرد اد اظهار نظریک "مقام مطلع در امور ذوب آهن" در جریان کشور درج گردید. بعقیده این مقام مطلع اصولاً در حال حاضر تصمیم دولت در مورد ذوب آهن روشن نیست و تا بحال نظری در این خصوص داده نشده است. بنا بر اظهار همان "مقام مطلع" کار بررسی مواد اولیه در سال ۱۹۵۹ بعصده آلمانیها واگذار شد و کارشان در اوائل پاییز آینده بی پایان خواهد رسید. مومسه کایز نیز بررسی خود را در مرحله اقتصاد بی و مالی انجام میدهد. این مقام در مورد بودجه احداث کارخانه ذوب آهن اظهار داشت کمی روبره برفته نسبت به ظرفیت کارخانه تقریباً هرتن ۵۰۰ دلار خرج در آمد. باین ترتیب اگر قرار باشد ظرفیت کارخانه ۳۰۰ هزار تن باشد هزینه ساختمان آن ۱۵۰ میلیون دلار یا معادل ۱۱/۲۵ میلیارد ریال خواهد بود (۱). بخش چنین اظهار نظری در جریان کشور بدون منظور صورت نگرفت. زیرا از یکطرف هدف این بود که با هزینه تهی و سر رسید وامهای خارجی و بداخلی امکان دست زدن به وام تازه ای برای کارخانه ذوب آهن وجود ندارد و از طرف دیگر با لایردن مصنوعی قیمت کارخانه (برحسب ظرفیت) میخواهند چنین وانمود کنند که تأسیس کارخانه ذوب آهن از لحاظ اقتصادی باصرفه نیست. در حالیکه در بعضی از کشورهای پیشرفته در چین و هند وستان کارخانه هاییکه توسط کارشناسان اتحاد شوروی ایجاد گردیده است هرتن بعلهور متوسط ۲۹۰-۳۰۰ دلار برآورد شده که این خود ۴۰٪ ارز آنرا تراز برآوردی است که برای ایران شده است. و در مصر هرتن ۴۰۰ دلار یا ۲۰٪ ارز آنرا تراز ایران برآورد شده است.

درست یکماه پس از اظهارات بالا "مقام مطلع" دیگری برای اینکه نشان دهد تاجه حد یاد لسوزی در فکر تهیه و ترح هرسی جوانب کار و اولیه کارخانه ذوب آهن هستند اظهار داشت که "ظرفیت کارخانه پس از همه املعات کامل و دقیق مواد خام لازمی که در کشور وجود دارد و محاسبه آن ذخائر مشخص و معین میگردد و زمانیکه این صنعت علی آن باید احتیاجات لازم کشور را تامین کند ۲۵ سال منظور گردیده است. بدین معنی که عمر کارخانه ذوب آهن مورد مذکره ۲۵ سال تعیین شده است. در امور مواد خام بررسیهای لازم انجام شده و کلیه حاکم از قابل استفاده بودن آنها میاشد. احتمالاً ممکن است منابع آهن کرمان مورد استفاده قرار گیرد" و قرار است کارشناسان کایز تا ششماه وحد اکثر یکسال دیگر نظر خود را بدهند (۲). لیکن نباید خاطر نشان ساخت که نظر مشاورین کایز میبایست در خورد اد ماه سال جاری بظنر دولت میرسد و بطوریکه قرائن نشان میدهد در همین تاریخ هم رسامید و لت تسلیم شده است ولی آقای دکتر امینی بحلت و وضع نامطلوب کابینه صلاح در انتشار آن ننید، زیرا انتشار خبر نا امید کننده ای درباره ذوب آهن در ماه خرداد یعنی زمانیکه نهضت شد امریکای و ضد شاه و در مرتبه اوج میگرفت میتواندست افکار عمومی را بیشتر طبع کابینه تحریک نماید.

بهر حال حکومت آقای دکتر امینی صلاح دید که درباره این مسئله او را خسر پیرومراه اسام اظهار نظر قطعی نماید. در او را خسر پیرو بطوریکه جراید با خطوط درشت نوشتند گزارش تکمیلی کایز تسلیم سازمان ذوب آهن ایران شد و آقای مهندس فریور نیز صنایع و معادن و مد یر داخل سازمان ذوب آهن بخیرنگسار اطلاعات گفت "آنچه که برای ما مهم است تامین هزینه ساختمان و تأسیسات ذوب آهن میباشد که با پیروی ببنیم بجه ترتیب میتوانیم آنرا تامین کنیم. آنچه که در مقدمات امر مورد لزوم میباشد ایست که یک کارخانه نورد احداث کنیم تا ابتدا اشعش آهن را در آن تبدیل به تیر آهن، ورق آهن و وسایلی از این قبیل بنمائیم. محل این کارخانه در زمینهای ذوب آهن سابق کرج در نظر گرفته شده است." (۳)

دو هفته بعد جرائد کشور مذکرات چهارتن از نمایندگان کایز با مقامات وزارت صنایع و معادن را چنین

(۱) اطلاعات، ۲۷ خرداد ۱۳۴۰ (۷ ژوئن ۱۹۶۱)
(۲) کیهان، ۱۷ تیرماه ۱۳۴۰ (۸ ژوئیه ۱۹۶۱)
(۳) اطلاعات، ۲۶ شهریور ۱۳۴۰ (۱۷ سپتامبر ۱۹۶۱)

توجیه نمود ندکه در حال حاضر بحالت نبودن بودجه ومشکلات مادی مسئله ذوب آهن بصورت بخرنجسی درآمده است و آقای مهندس سر فرورد رتائید نثار فوق گفت :

"مهمترین مسئله ایکه اکنون مورد توجه من میباشد اینست که در صورت تأمین پول باید ببینیم آنرا بچه مصرفی که ضروری تر باشد اختصاص میدیم . نتیجه مطالعات ما تاکنون باینجا رسیده است که فعلا عنوان تأسیس کارخانه ذوب آهن در ایران بیهیچوجه صحیح نیست . اگر مابتوانیم باید ابتدا کارخانه "نورد" را ایجاد کنیم از جمله مشکلاتی که به آن برخورد کرده ایم قابل استفاده نبودن معادن زغال زیر آب و آهن شمس آباد برای مصرف کارخانه ذوب آهن میباشد و بنابراین در حال حاضر معادن کرمان میباشد." (۱)

گویانکه "کابیز" مامور بررسی معادن ایران نیست و اینکار بمسئله آلمانهاست ولی برای پیش بردن نظرات امپریالیستهای یعنی نژاد آنها ایکه کابینه امین را بر سر کار آوردند معادن ایران نه تنها از مرغوبیت میافتد بلکه کشور ماحتی فاقد معادن هم میشود . شاید کسی باور نکند که ایران فاقد معدن است ولی آقای دکتر امینی کسه بتازگی زمین شناس ازبپ درآمدند چنین عقیده ای دارد . وی در مصاحبه تلویزیونی در مقابل این پرسش که " دولت چه نظری ویا اقدامی در باره معادن و ثروت سرشار زیر زمینی دارد " اینطور پاسخ داد :

" معادن و منابع سرشار که حرفی پیش نیست و همه تصور میکنند چون ایران کوههای زیادی دارد باید معدن هم داشته باشد . غلط است حتما ." (۲)

لازم نیست که شخص حتما زمین شناس باشد تا بتواند از وجود معادن اطلاعات کافی بدهد . کسیکه دوره کامل دبیرستان را طی کرده باشد بدون تردید ازطل پیداایش کوهها و تغییرات داخلی کره مادر عصرهای مختلف زمین شناسی آگاهی دارد و نمیتواند پابین عقیده پرسد که کوهها میان تپه ویا پرازبازاد هستند . کاوشهای تاکاملی که در کشور مابعمل آمده نشان میدهد که سینه کوههای ایران واقعا پراز معادن گوناگون است . نسه تنهاد کوههای کشور بلکه در جلگه ها ، دشتها ، بیابانها ، دریاچه ها وحتی زیر دریاها هم مین ما کانههای سرشاری وجود دارد . گمان نبرود آقای دکتر امینی و وزیر صنایع و معادن نش از وجود معادن نفت وگاز ، مس و سرب ، سنگ آهن ، کرومیت ، طلا و نقره ، گوگرد و زاج ودهها معدن دیگر که اطلاع یاباشند . پاسخ آقای امینی ویا آقای فرورد پاسخی است که دیگران یعنی امریکائیها و آلمانها خواهان آنند نه اقتصاد و ملت ایران .

با این ترتیب آقای دکتر امینی و وزیر صنایعش پله به پله وکام بکام جلورفتند تا بمرحله آخر یعنی تعطیل کارخانه ذوب آهن رسیدند .

آقای دکتر امینی و مهندس سر فرورد عامیکنند که باید وامها و اعتبارات خارجی را برای کارهای لازمتری مصرف کرد . یعنی قبل از همه باید وامهای خارجی بکارهای اختصاص داده شود که هرچه زودتر هزینه خود را مستهلك سازد و سالانه میلیونهارتال سود بدهد . برای انجام چنین عملی بود که وزیر صنایع و معادن پس از مسافرت تابستانی خود به آلمان غربی و دریافت اعتبار ۷۰۰ میلیون مارکی برای کشیدن لوله گازسراج - تهران ، ایجاد پالایشگاه نفت در قم ، بیابان رساندن پروژه های تانعام اقد ام نموده است (۱) . ظاهر احد اث لوله گازسراج - تهران و استفاده از سوخت ارزان قیمت در کارخانه ها و منازل کار مثبت و ضروریست . زیرا از نقطه نظر آقای وزیر صنایع و معادن سالانه ۱/۲ میلیارد ریال سود میدهد . آقای امینی و وزیر صنایعش درست مثل دلان بازار برشته های تولیدی نگاه میکنند . برای آنها اصل قضیه ۱/۲ میلیارد ریال سود سالانه است

(۱) اطلاعات ، ۱۰ مهرماه ۱۳۴۰ (۲ اکتبر ۱۹۶۱)

(۲) روزنامه فرمان ، اول شهریور ۱۳۴۰

(۳) نمایندگان ایران بریاست آقای مهندس سر فرورد وزیر صنایع و معادن بآلمان عزیمت کردند تا وامهایی برای اجرای طرحهای لوله کشی گازسراج - تهران ، تأسیس تصفیه خانه نفت برای قم ، اتمام ساختمان سد سفیدرود ، مبارزه با آفات نباتی دریافت نماید . هزینه طرح اول یعنی اجرای لوله کشی گازسراج - تهران و اتمام سد سفیدرود ۲۰۰ میلیون مارک است و بطرح دیگر بیشتر از ۵۰۰ میلیون مارک . روزنامه کیهان ، پنج مرداد ۱۳۴۰ (۲۷ ژوئیه ۱۹۶۱)

که مثلا ۶۰ میلیون ریال بشرت نصیب سرمایه مالی آلمان شود و ۶۰۰ میلیون بخزانه دولت سران برگردد. برای اثبات اهمیت رشته های تولیدی در اقتصاد ملی ما و رشد نیروهای مولد و ازمین بردن عقب ماندگی کشور ما - شرح نیست. (۱)

هیچکس نمیتواند اهمیت گاز طبیعی را در حیات اقتصادی و زندگی مردم انکار کند. گاز طبیعی ۱۲ بار ارزانتر از زغال سنگ است و ۲۰ بار کمتر از استخراج زغال سنگ کار طلب مینماید. گاز معدنی مناسبترین و سهل‌العمل‌ترین سوخت طبیعی است. علاوه بر این گاز طبیعی یکی از مهم‌ترین مواد خام برای صنعت شیمیایی است و از آن میتوان صد ها محصول مختلف از پارچه های زیبا و رنگهای گوناگون گرفته تا مصالح ساختمانی و لوازم منزل، از کود شیمیایی و دربر گرفته تا لوله های باد و ام و میل لنگ کشتی ساخت. برای سوخت شهرها و جلوگیری از ناپودی جنگلها، برای صنایع برق و ایجاد کارخانه های شیمیایی و صنعت پتروشیمی، تهیه کود های ارزان قیمت برای بالابردن سطح تولید کشاورزی از گاز سراج و گازهای طبیعی خورستان، سنجان، گیلان، گرگان، کرمانشاه و سایر ایالات میتوان استفاده های فراوانی برد و چهارم شده جدید صنعتی بوجود آورد و صد ها هزار نفر از اهالی کشور را یکار مفید اجتماعی جلب نمود. لیکن ایجاد هر یک از این رشته ها زمانی میتواند مفید بحال کشور باشد و سطح زندگی را بالابرد که قسمت اعظمش یا کمکت صنایع خود یعنی صنایع سنگین د داخلی بوجود آید نه با سرمایه، تکنیک و دانشناسان بیگانه. نقشه هایی که امریالیستهای آلمانی و امریکائی برای استفاده از گاز طبیعی پیشنهاد میکنند بیچوجه بخاطر بهبود اقتصادی و معیشتی ایران نیست. زیرا اولاد و ملت ایران باید با تاریخ زیاد این وام را در مدت چند سال آینه دهد و بپردازد که این خود از تراکم سریع سرمایه و استفاده از آن برای ایجاد رشته های اساسی نظیر ذوب آهن، میکاهد، ثانیا ایران مجبور میشود همه ساله برای احداث توسعه لوله های گاز و تأمین شپسزنگی و سایر تجهیزات در صد ها هزار تن لوله فولادی و ماشین آلات ضروری برای صنعت گاز را از آلمان وارد کند (۲). و اگر این لوله کفی بشهرهای د یکنیز توسعه پیدا کنند و دین تردید هم چنین خواهد بود دولت ایران مجبور خواهد شد متبوا و امهای تازه ای برای توسعه شبکه لوله های گاز دریافت نماید. چنین وضعی قبل از همه ایجاد شرایط مناسب برای صدور سرمایه مالی پایران و ایجاد بازار داخلی جهت فروش لوله های فولادی و دین و د هماتوع ماشین و دستگاه تثلیف و تقسیم گاز و افزایش اشتغال بکارهای صنعتی در کشورهای صادرکننده با ایران میباشد. با این وضع دیده میشود که احداث لوله گاز سراج - تهران با وجود اهمیت انکارناپذیر در شرایط امروزی کشور ما و فقدان بنیاد مادی - فنی اساسا بخاطر منافع بیگانگان است نه مردم ماب. در شرایط کنونی اقتصادی کشور ما برای سوخت شهرها میتوان از نفت و قارود های نفتی استفاده کرد و توجه اساسی را بر سرمایه گذاری در ایجاد ذوب آهن و صنایع سنگین د یکره برای تولید و اقتصاد مانتشر درجه اول را درند معطل نمود. آیا اقتصاد دانان و دانشناسان د ولتی ما از این مسئله مهم اطلاعی ند آرند؟

زمانیکه اقتصاد دانان و دانشناسان کشورهای امریالیست با زمامد اران ما مذکره مینمایند و قرارداد های متعقد میسازند و سپس در مجالس رسمی دم آزد و سستی با ایران و ایرانیان میزنند و میاداری این دوستی سالیانه باد و میوشند فقط و فقط در فکر منافع خود هستند. هدف این اشخاص اینست که در رقابت و مبارزه با امریالیستهای دیگر هر قدر ممکن است از راه آسانتر سود بیشتری ببرند، در رشته هاییکه سود فراوان و آسانی میدهد سرمایه گذاری کنند، از درآمد ارزی ما سهم زیادتری دریافت کنند. اقتصاد مارا با و امهای کمر شکن بیشتر تابع سرمایه مالی خود نمایند. کارشناسان اقتصادی و سیاسی امریالیست بخواهی از ناداتی، کم سواند، ناپاکی، هرزگی، جاه طلبی، زمامد اران ما، از رشوه گیری و فساد سیاسی و اخلاقی آنان باخبرند و هر کس را بطریقی تابع خود میکنند. برای آنها خریدن و عد و ناچیزی زمامد اران پول و مقام کاراسانست و همین عد فاسد هستند که با در دست گرفتن مقامات حساس بخاطر منافع بیگانگان بعمین خود خیانت میکنند و در مقابل چشم همگی چنین خیانتی را خدمت بوطن حلوه میدهند و وطن پرستان واقعی را بسیاه چالهای زندان و

- (۱) پروژه لوله کشی گاز سراج - تهران ۳۵ میلیون د لارخرج دارد و سالی ۱۱۵۰ میلیون ریال استفاده میدهد. محله تهران اکونومیست، سوم تیرماه ۱۳۴۰ (۲۴ ژوئن ۱۹۶۱)
- (۲) برای احداث لوله نفت از کچساران تا خارک درحد و ۳۶ هزار تن لوله فولادی بصرف رسیده است.

چوبه دار روانه میسازند. باید دید پس از تهیه و اجرای برنامه های زیان بخش و تابع کنند ه کشور ما چه حساب های تازه ای در گاو مسند و قبهای بانکها و موسسات بزرگ تولیدی یاد روز ارتخار چه و سازمان جاسوسی کشور- های بیگانه ای که در این پروژه ها ذیفعند برای نخست وزیران ، وزیران ، مد ریکلها و د لالان پشت پرد ه بازمیشود .

نتیجه گیری

آهن در اقتصاد و تکنیک معاصر دارای نقش درجه اول و اساسی است . تمام مواد یکده بشردرد هران تاز^{بخش} مبارزه خویش با اطمینت کشف کرد ه است نظیر چوب ، سنگ ، گل ، سیمان و فلزات مختلف بهیچوجه نمیتواند با آهن رقابت کند .

" آهن باند از ه ای طرف احتیاج بشرگرد ید ه که میتوان آنرا اساس صنایع عد ه محسوب داشت و شاید بد ون کشف آهن تمد ن امروزی وجود نداشت " (۱) .

مواد صنعتی تازه نظیر آلیاژهای آلومینیوم ، مواد مصنوعی ، پلاستما و مواد یکده از نفت و گاز بد ست می آید و و از لحاظ استحکام کمتر از آهن نیستند نتوانسته اند تا بحال جای آهن و فرآورده های آهنی نظیر چدن و فولاد را بگیرند . برخی فلزات نیافته مانند " تیتا نیوم " که آینده ه شگفت بزرگی را وعده مید هند علاوه بر وارد صحنه نشده اند . قدرت اقتصاد ملی هرکشوری با سطح رشد ماشین سازی ، تولید انرژی و حمل و نقل آن سنجیده ه میشود . نیکن ماد ه اساسی و اصلی برای ساختمان و ایجاد رشته های مهم اقتصاد ملی هرکشوری بستگی به آهن ، فولاد و چدن دارد ، زیرا رشته فلزکاری هسته مرکزی تمام رشته های دیگر صنعتی و غیرصنعتی و یکی از مبانی اساسی زیربنای مادی - فنی است .

در اقتصاد ملی کشور های بزرگ صنعتی ، چه در ایجاد کارخانه معدن ، تولید ماشین های گوناگون ، وساطت نقلیه زمینی ، دریائی ، هوائی ، احداث پل های راه وراه آهن ، آهن بست ساختمانهای امروزی ، زیر سازی جاده ها ، خیابانها ، پایه جرابها و انتقال نیرو ، لوله کشی آب و گاز و کانالیزاسیون و تونل ، تأسیس مخازن آب و نفت و گاز و چه در تهیه ابزار کشت و کار از قبیل گاو آهن ، تراکتور ، کمباین و دهها نوع ماشین کشاورزی ، در کارهای نجاری ، خرابی و کارگاههای مختلف تولیدی آهن و فرآورده های آهنی نظیر فولاد و چدن و آلیاژ- های مختلفی از آنها بنظر اساسی راد آرند . هالاخره آهن ، فولاد و چدن و آلیاژهای مختلف آنها نقش مهمی در کارهای ارتشی و جنگی بازی میکند . ایجاد یک کارخانه یک میلیون تنی ذوب آهن بهرانب اهمیت از جهتیز یک ارتشیک میلیون نفری بیشتر است .

با این ترتیب دیده ه میشود که ایجاد و رشد صنعت ذوب آهن و تولید فولاد و چدن و آلیاژهای آهنی یکی از اساسی ترین و مهم ترین پایه وزیربنای رشد سایر رشته های اقتصاد ملی هرکشوریست . بد ون شك نه ماه نه دکترامینی وزیرانش منکر اجمعت صنعت ذوب آهن و صنایع کلبدی نیستند . لیکن آنها باید اعتقاد ندرند که در ایران امروزی ایجاد چنین رشته هائی امکان دارد . آنها باید عامیکنند که اولایران دارای معسادن مرغوب سنگ آهن و زغال سنگ نیست و انبیا بنیه مالی دولت اجازه تأسیس کارخانه ذوب آهن و موسسات وابسته به آنرا که دهها میلیارد ریال هزینه لازم دارد نمید هد .

البته وجود کاد رفتی برای اداره صنعت ذوب آهن و صنایع سنگین نیز خود مسئله مهمی است و لسی اساس نتیجه گیری ما روی د وسطه فوق است که تقریباً بهانه تمام حکومتهای ایران از ۳۵ سال قبل بسوده است . بنابراین هر یک از این ایراد هارامورد بررسی مختصر قرار مید هیم .

معادن

حقیقت اینست که هیچیک از بهانه ها و کار شکنیهای طبقه حاکمه دارای اساس علمی و اقم بهانه ای نیست . وجود معادن را جغرافیای د آنان سر شناس کشور نظیر آقای مسعود کیهان ، سپهد رزم آرا در آثار خود نشان داده اند . ولی طبقه حاکمه ما این مد ارک علمی را قبول ندراد واد عامیکنند که آقایان کیهان و رزم آرا زمین شناس نیستند و نظر آنها در مسئله زمین شناسی و وجود معادن نمیتواند نظر اساسی باشد . این ادعا تا

(۱) مسعود کیهان ، جغرافیای مفصل ایران ، قسمت سوم ، تهران ، ۱۳۱۱ ، صفحات ۲۵۵ و ۲۵۶

حد و دی منطقی است. ولی باینکه ماد آرای زمین شناسان بزرگ و سرشناسی نیستیم و باینکه اکتشافات زمین شناسی توسط کارشناسان جوان خودی بسیار محدود و ناکامل است ولی کارشناسان خارجی در عرض صد سال اخیر کاوشهای عظیمی در ایران نموده اند که ثابت میکند کشور ماد آرای معادن فراوانی است. زمین شناسان بزرگ خارجی مانند اسی. فرسمان در سال ۱۹۱۷ و گ. لادام در سال ۱۹۴۵ نه تنها وجود معادن سرشار کشور ما بلکه جاگزین معادن زیرزمینی ایران و قوانین زمین شناسی را که منجر به پیدایش معادن گوناگون در این یا آن نقطه کشور شده است نیز کشف کرده اند.

معادن نی که تا بحال در ایران کشف شده و معادن یرفراوان وجود دارند عبارتند از نفت و گاز، سنگ آهن، زغال سنگ، کرومیت، مس، سرب، نقره، طلا، ولفرام، کوبالت، گوگرد، سنگ نمک، زاج، نیکل، املاح قلیایی، سنگهای قیمتی نظیر فیروزه، سنگهای ساختمانی و غیره.

معادن مهم و اصلی که برای صنعت ذوب آهن لازم هستند قبل از همه عبارتند از سنگ آهن، زغال سنگ و کرومیت. حال بطور خلاصه باید دید که چنین معادن بی مقیاس صنعتی در ایران وجود دارند یا نه؟

۱- معادن آهن

بطوریکه کارشناسان خارجی و داخلی با کاوشهای چند ساله خود در کوهها و بیابانهای ایران نتیجه گیری کرده اند معلوم شده است که معادن آهن اساساً در ریاحان، مازندران و گیلان، اطراف تهرسران، سمنان، اراک، کاشان و کرمان بقیاس صنعتی وجود دارد. مرکز اصلی معادن آهن از کوههای سهند تا بافق است که بنظر میرسد ۷۶٪ تمام معادن سنگ آهن کشور در همین منطقه وسیع قرار داشته باشد. سنگ آهن این معادن تا ۶۰٪ آهن دارد و این خود نشانه مرغوبیت آنست. کاوشهای مقدماتی در اطراف اراک (شمس آباد) نشان میدهد که ذخایر کشف شده فعلی این منطقه ۶۰ میلیون تن است و سنگهای آهن آن ۴۷٪ آهن دارد. در مقاله ای که تحت عنوان "گنجبایک در دل سنگها پنهانست" در روزنامه اطلاعات درج شده تا تأکید میشود که در شهرستان کاشان "یک کوه سرفلک کشید و وجود دارد که تمام آن سنگ معدن است و ۷۰ درصد آهن دارد." (۱)

۲- زغال سنگ

معادن زغال سنگ در بسیاری از نقاط کشور کشف شده است ولی پراثر نقد آن وسایل استخراج مدرن نبودن صنایع شیمیائی، کمی مصرف داخلی و اشکال صادرات و وجود نفت فراوانه ای نفتی بمقدار بسیار ناچیزی استخراج میشود. استخراج محدود فعلی نشان میدهد که زغال سنگ ایران برخلاف نژاد آتسای مهتدس فریور مرغوب بوده و کاملاً مناسب برای صنعت ذوب آهن است. معادن زغال سنگ مکشوفه در نواحی البرز، خراسان، فلات مرکزی و کرمان وجود دارند. معادن زغال سنگ در کوههای البرز از شمشک و زیراب بخار و رسک امتداد یافته تا سمنان و دامغان کشیده میشود. قهاررگه های سطحی تا ۷۰ سانتیمتر میرسد. معادن زغال سنگ بخار شمال شرقی ایران یعنی کوههای خراسان ادامه پیدا میکنند و منطقه کشف شده آن زغال سنگ اطراف مشهد است. در نواحی فلات مرکزی ایران رگه های زغال سنگ بطرف کاشان امتداد یافته و از آنجا بد شاخه تقسیم میشود. یکی از این شاخه هارگه هایست که بخار جنوب یعنی اصفهان و فارس میرود و دیگری بخار جنوب شرقی یعنی اناک، کرمان، بافق، بندر عباس و بلوچستان علاوه بر این در آذربایجان نیز زغال سنگ قهوه ای (زغال پیر) و سلانتس که سوخت خوبی برای کارهای صنعتی است بمقدار فراوانی وجود دارد. باید خاطر نشان کرد که در صنعت ذوب آهن امروز علاوه بر سنگ از گاز طبیعی نیز استفاده میشود که در کشور ما بعد و فور وجود دارد.

۳- کرومیت

معادن کرومیت نیز یکی از منابعی است که در سالهای اخیر در ایران کشف شده است. رگه ه معادن کرومیت ایران در نیاله معادن ترکیه است که تا بلوچستان ادامه پیدا میکنند. در حال حاضر کرومیت بمقدار کمی در نواحی عباس آباد، خراسان، بافق و نزدیکی بندر عباس و چند نقطه دیگر بهره

(۱) آقای علی شعبانی، گنجبایک در دل سنگها پنهانست، اطلاعات، ۳۰ مه ماه ۱۳۴۰

میشود. تجزیه نشان داده است که سنگهای کرومیت در خراسان ۱۲ تا ۱۸٪ و در اراک بندر عباس ۵ تا ۵۰ درصد اکسید کروم دارند.

اینها اطلاعات بسیار بسیار ناچیزی از چند معدن کشور و ترقیهای زیرزمینی میهن ماست. بدوین تردید اگر سنگهای آهن و کرومیت ایران مرغوب نبودند هیچگاه چکسلواکی، شوروی و سایر کشورهای سالانه دهها هزار تن از کشور ما نمیخریدند. با وجود عقب ماندگی وسایل استخراج معدن در قراقراد یکه امسال با چکسلواکی بسته شد قرار است بیشتر از ۵/۱۲ میلیون فرانک سوئیس (پاد رحدود ۴۵۰ میلیون ریال) مواد معدنی و از آنجمله ۴/۵ میلیون فرانک (یا ۸۷ میلیون ریال) سنگ آهن بکشور نامبرده صادر شود (۱). رقم صادرات مواد خام معدنی تقریباً ۲۰٪ صادرات ایران بچکسلواکی را تشکیل میدهد. گمان نمیرود چکسلواکی و یا هر کشور دیگری که از کشور ما مواد معدنی میخردد و در صنایع ذوب فلزات و ماشین سازی خود از آن استفاده میکند بی بنامرغی سنگ آهن ایران نبرده باشد. لیکن "مقام های مطلع" بابت هر یک کوشش عمال امپریالیسم ادعا میکنند که "بزرگترین اشکالی که از نظر معدن آهن، شمس آباد" جهت مواد اولیه کارخانه ذوب آهن وجود دارد مقدار قابل توجهی مس در سنگهای معدن بوده است که کار ذوب آهن را دچار اشکال میسازد (۲). بی شک تمام سنگهای آهنی که از معدن استخراج میشوند دارای ترکیبات دیگری نیز هستند. درجهان هیچ معدن خالصی پیدا نمیشود. در سنگهای معدن شمس آباد نیز مقدار کمی مس وجود دارد، لیکن ۴۷٪ آن آهن است و این خود عیار قابل ملاحظه است. جد کردن مواد مختلف از آهن کار است که از صد سال پیش در کوره های بزرگ ذوب فلزات شروع شده و اکنون بدرجه تکامل خود رسیده است. اکنون کارخانه های ذوب آهن تازه ای بنا ر افتاده اند که میتوانند سنگ آهن کم عیار و کم ارزش را با خرج ناچیزی به آهن و فولاد تبدیل کنند. بنامه خبریکه مجله تهران اکنون میست داده است یکی از این نوع کارخانه ها در اوایل سال جاری در کاتاندا بکار افتاد و کشورهای بسیاری از آنجمله مصر، شیلی، هندوستان، مراکش، فیلیپین و غیره به احداث چنین کارخانه هایی اقدام کرده اند. حتی بعضی از سرمایه گذاران هندوستان به تدوین قرارداد می مشغول هستند تا در سر تا سرهند چندین کارخانه ذوب آهن ۱۵۰ هزار تنی از نوع نامبرده ایجاد کنند که مخارج ساختمان هر یک از آن ۱۲ میلیون دلار متجاوز نیست (۳).

سرمایه

مسئله مهم دیگری که زمامداران کشور بهانه قرار میدهند فقدان سرمایه لازم برای احداث صنعت ذوب آهن است. بنا بر اینهاد رآمد ارزی خارجی که سالانه از ۲۰۰ میلیون دلار تجاوز میکند و همچنین رآمد ۹۰ میلیارد ریالی بودجه کل کشور تکافوی ایجاد صنعت ذوب آهن را که یکی از پایه های اصلی زیربنای مادی تکنیکی است نمیکند. چرا؟

برای اینکه وارد کردن کالاهای مصرفی و لوکس از خارجه و پرداخت صد ها میلیون دلار از بهر دلالات بیگانه مهمتر از وارد کردن ماشین آلات کارخانه ذوب آهن و کارخانه های ماشین سازی است. برای اینکه ۱۶ میلیارد ریال هزینه سالانه ارتش و سایر نیروهای انتظامی که بخاطر حفظ تاج و تخت لیزان شاه و مرجعین داخلی و شرکتهای بزرگ خارجی بزرگتکشان کشور تحمیل میشود مقدم تر از کارخانه ذوب آهن و صنایع ماشین سازی است. گویا علامت استقلال کشور ماتاچ و تخت شاه است نه کارخانه ذوب آهن و زیربنای مادی - فنی. شهزاد عرش هشت سال اخیر رحدود ۸۰ میلیارد ریال خرج نگهداری نیروهای انتظامی شده است (۴).

(۱) مجله اوراق بازرگانی، فروردین ۱۳۴۰، صفحه ۲۳

(۲) اطلاعات، ۱۰ تیرماه ۱۳۴۰ (اول ژوئیه ۱۹۶۱)

(۳) تهران اکنون میست، ۱۶ اردیبهست ۱۳۴۰ (۱۹۶۱م)، اگر کوره های کوچک ذوب آهن به تیسار بسیار وسیعی در چین استفاده میشود. این کوره ها با بهره فزونی کم و ارزان قیمت بوده و در بسیاری از کوهنهای چین نتایج بسیار عالی داده است.

(۴) یکی از مهمترین غل عدم تعادل در اینست که بودجه های ما از نظر نظامی و ارتشی در ردیف بودجه کشورهای مرفقی است ولی از لحاظ فرهنگ مهتداست جزو کشورهای توسعه نیافته خوانند. نیپسا،

۲۱ مرداد ۱۳۴۰، صفحه ۴ (۱۲ اوت ۱۹۶۱)

بآنصاف این مبلغ کشور می‌توانست یک کارخانه يك ميليون تنی ذوب آهن و چند کارخانه مهم ماشین سازی ایجاد کند. در عرض هشت سال اخیر شرکت ملی نفت ایران بیش از ۱۸ میلیارد ریال و از آنجمله ۸ میلیارد ریال برای احداث ۲۶۷۰ کیلومتر لوله نفت برای توزیع فرآورده های نفتی خرج نموده است (۱). بانصاف هزینه شرکت ملی نفت در عرض هشت سال اخیر امکان ایجاد يك کارخانه ذوب آهن ۳۰۰ هزار تنی وجود داشت که با تولید لوله های فولادی آن میشد بحدود ۲۶۷۰ کیلومتر بیش از ۵ هزار کیلومتر لوله نفت و گاز احداث کرد.

درآمد سالانه ما از نفت در حدود ۳۰۰ میلیون دلار است که اگر همه نصف این مبلغ صرف ایجاد کارخانه ذوب آهن و کارخانه های ماشین سازی و صنایع سنگین دیگر شود در عرض ۱۰-۱۵ سال کشور ما میتواند تاحدود زیادی عقب ماندگی فعلی را پشت سرگذارد و مشاهرا و واقعی ترقی و تکامل گام گذارد. بسان اینهمه درآمد ارزی که ما از صنعت نفت و صادرات و غیره بدست میآوریم باز هم کسر بودجه دولتی در عرض هشت سال اخیر همه ساله بین ۳ تا ۴ میلیارد ریال بوده است و حکومتهای وقت همیشه برای کم کردن کسری بودجه و فعالیتهای سطحی عمرانی توسل بوامهائی گمرشکن خارجی شده اند. حال آنکه در دوره حکومت دکتر مصدق با وجود فقدان درآمد نفت کسری بودجه کشور مراتب کمتر از دوران حکومت هشت ساله کودتای خد ملی بود.

مسئله اساسی در کشور ما فقدان سرمایه، کمبود تراکم سرمایه و یا تنوع بنیه مالی دولت نیست، زیرا فقط يك رقم ۳۰۰ میلیون دلاری درآمد نفت (یا ۲ میلیارد ریال) سرمایه بسیار زیادی برای کشور کم رشدی نظیر کشور ماست. مبلغ ۱۱ میلیارد ریال درآمد گمرکی و ۳/۶ میلیارد ریال درآمد دخانیات بیش از ۶ میلیارد ریال درآمد انحصار نفت و شکر رقمهای کوچکی نیستند. درآمد سرمایه در ایران، زمینداران و سازگاران کشور نیز کم نیست و شاید درآمد جمعی آنان از دهها میلیارد ریال تجاوز نماید.

ظلمت اساسی تاسیس نیافتن و فقدان کارخانه ذوب آهن و سایر شرکتی که یکی از پایه های اصلی زیربنای مادی-فنی را نباید در کمبود سرمایه، کمبود تراکم سرمایه و نامرغوبی معادن جستجو کرد. مسئله اساسی در کشور ما بر سر چگونگی تقسیم و خرج درآمد ملی ما بود که دولتی است. زیرا چگونگی تقسیم و خرج درآمد ملی ما بستگی کامل و مستقیمی بر رژیم سیاسی موجود و مفاصل بقعه حاکمه دارد. رژیم سیاسی کنونی و سازمان دولتی ما چگونه است؟

در سازمان سیاسی کشور ما شاه قرار دارد که تمام اختیارات یک سلطان مستبد فرعون و سائیس را در اختیار او و معجوسان او قرار داده است. شاه با نیکداری، سرمایه داران، دلالان و مهمانخانه دارها و اشراف و متمندان ترین فرد کشور است. برای حفظ ثروت بادآورده و تاج و تخت لرزان خویش از هیچگونه خیانت و جنایتی فروگذار نینماید. شاه برای حفظ وضع وجود در بیست سال اخیر در میان افراد از بهترین فرزندان مهربان ماراتیرباران کرد. دهها هزار نفر را بر اساس چالهای زندان روانه نمود. خانهای کشور در سیمای شاه بزرگترین خان، مالکان بزرگترین زمیندار، بانکداران بزرگترین بانکدار، سرمایه داران بزرگترین سرمایه دار، صاحبان کشتی بزرگترین کشتی دار، دلالان بزرگترین دلال و مهمانخانه دارها بزرگترین مهمانخانه دار را میبینند. آنها امید آنند که شاه با تمام دستگاوه دولتی خود از منافع مشترکشان دفاع میکند.

شاه ایران برای دفاع از منافع مشترک قشرهای فاسد جامعه مادستگاه عریض و دایره دولتی را بوجود آورده است که سالانه ۴۵ درصد درآمد ملی ما را میبلعد، ارتشی وجود آورد که سالانه ۱۲ میلیارد ریال ثروت ما را بیهوده میبرد، برای حفظ دینار از خشم مردم گارد سلطنتی ۱۵ هزار نفری ترتیب داده است، پای بزرگترین و درنده ترین امپریالیسم جهان یعنی آمریکا را یک کشور ما باز نموده و تمام ارکانهای اقتصادی، سیاسی و نظامی ما را بدست آنها سپرده است. زمانیکه امپریالیستهای امریکا و همدستانشان می بینند که شاه از ترس مردم تمام اختیارات کشور را بدست آنها داده و با تمام دستگاوههای تبلیغاتی افکار اراکالی را علیه "خطرس کمونیسم" و اتحاد جماهیر شوروی، کشور بزرگ صنعتی و همسایه دیوار بند یوآر متوجه ساخته است، آنوقت به آسانی و از راههای گوناگون ثروت و درآمد ملی ما را میچاپند، زیرا مطمئنند که شاه و طبقه حاکمه فاسد ایران بدون آنها قادر به حکومت نیستند. زمانیکه امپریالیستهای بیبنده هر پشت هم انداز، جاه طلب و کودتایی با اظهار چاکرکی بشاه نخست وزیر، وزیر، کیل و مدیرکل میشود، موقعیکه آنها می بینند مقامهای حساس سازمان دولتی ما در دست افراد طبقه حاکمه و اشراف کشور است، زمانیکه امپریالیستهای آنها را می بینند و سازمان امنیت

(۱) تهران آگونیومست، ۱۷ تیرماه ۱۳۴۰ (۸ ژوئیه ۱۹۶۱)

ایران جرئت سازماندهی و نفس کشیدن را از مردم زحمتکش سلب کرده است، و قتیکه انحصارهای خارجی می بینند که صد هاملیون دلار درآمد ارزی خارجی ایران را از راه وام، بازرگانی غیرمتبادل، فروش اسلحه و مهمات و کالاهای ینچیل و ایجاد مؤسسات کوچک ولی پرسود میتوان تصاحب نمود آنوقت برای چه دنیسالی ایجاد صنعت ذوب آهن، صنایع کلیدی و پرونده که وقت زیاد و سرمایه کلان طلب مینماید؟

امینی و وزیران ترد لان امپریالیسم و چاکران پادشاهی هستند که سرنوشتش را با سرنوشت امپریالیسم امریکایی کرده است. اینها بهیچوجه خواهان ایجاد صنایع سنگین و کلیدی که بتواند کشور ما را از لحاظ اقتصادی و سیاسی آزاد نماید نیستند. وظیفه تاریخی کابینه های بعد از کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد وابسته نمودن هر چه بیشتر کشور به امپریالیسم و در درجه اول به امپریالیسم امریکاست. بنابراین ایجاد هر رشته مهم صنعتی که بتواند گامی برای آزادی اقتصادی کشور باشد از طرف رژیم فعلی شاهنشاهی غیر قابل قبول بوده و همه نوع کارکنشی در راه آن بعمل خواهد آمد. سیاست امپریالیستها اینست که ایران همواره در وضع کشور تولید کننده مواد خام و در درجه اول نفت ارزان قیمت برای صنایع و ماشین جنگی آنها باقی بماند. فولاد و ماشین را در دستان شاه یعنی امپریالیستهای امریکا و انگلیس و آلمان تهیه خواهند کرد و احتیاجی بایجاد چنین مؤسساتی در ایران نیست!

شاید در اثر فشار افکار عمومی و احداث کارخانه های ذوب آهن در همسایگی کشور طبقه حاکمه مجبور شود بباد ست امپریالیستها کارخانه ذوب آهنی تأسیس نماید. ولی این کارخانه ذوب آهن طوری ایجاد خواهد شد که با منافع ملی موافق ندهد. زیرا اولاً کوشش میکنند گران تمام شود، ثانیاً از لحاظ اقتصادی بسیار ضعیف نباشد تا بهار سنگینی برپود چه کشور تحمیل کرد. چنین روشی سبب خواهد شد که سرمایه های مسالی بیگانه با فروش کارخانه گران قیمت سود فراوان ببرند و دولت ایران هم دیگر فکر توسعه کارخانه ذوب آهن و ایجاد صنایع کلیدی دیگری نیفتد.

مگر طبقه حاکمه مانع اند که برای ازیاد ثروت اجتماعی رشد نیروهای مولد مهم ترین وسیله صنایع سنگین و کلیدی است؟ (۱) مگر شاه و امینی نمیدانند که در همسایگی ما کشور بزرگ صنعتی یعنی اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد و همین کشور بهترین سازنده کارخانه های ذوب آهن، صنایع ماشین سازی و کلیدی است؟ مگر آنها از کارخانه عظیم و مدنی که اتحاد جماهیر شوروی در هندوستان ساخته است بی اطلاعند؟ مگر آنها نمیدانند که همین کارخانه یک میلیون تنی در عرض دو سال ساخته شده و دولت هند از اتحاد جماهیر شوروی تقاضا کرده است ظرفیت آنرا تا ۵/۰ میلیون تن فولاد در سال برساند؟ مگر طبقه حاکمه مانع اند که در همان هندوستان سازندگان کارخانه ذوب آهن آلمانی یا اینکه پنج سال وقت صرف ساختمان کارخانه یک میلیون تنی در رورکلر با قیمت گرانتری نمودند هنوز چند ماهی از فعالیت کارخانه نگذشته است که چند دستگاه مهم کارخانه خراب شده و کمیسیون دولتی مامور رسیدگی به اینکار شده است؟ مگر شاه و امینی و وزیران اطلاع ندارند که چگونه کارخانه ای که شورویها در هند ساخته اند مرغوب و بادیه است و محصول کارخانه هاییکه آلمانها و انگلیسیها ساخته اند نامرغوب و مورد اعتراض صاحبان صنایع و بازرگانان هند قرار گرفته است؟ شاه و اغلب گردانندگان اصلی سازمان دولتی ما از همه اینها با خبرند و همین علت هم از این که کار ساختمان کارخانه ذوب آهن بدست شورویها بیفتد با تمام قوا مخالفت میکنند و اگر کسی اظهار تمایلی به این امر نشان دهد با صحنه سازیها از مقام خود برکنار میشود (۲) چرا؟

برای اینکه اگر شورویها کارخانه ذوب آهن و یا کارخانه های کلیدی برای ایران بسازند معنای ساده و برای مردم کشور اینست که اتحاد جماهیر شوروی نه تنها هیچگونه چشم طمعش بکشورمانند ارد بلکه واقعا خواهان استقلال اقتصادی و سیاسی ماست. ایجاد کارخانه ذوب آهن و صنایعی نظیر آن توسط اتحاد

(۱) از موقعی که من بپاد ارم مهاجرته اند صنایع ذوب آهن اساس و پایه صنعتی شدن هر کشور است. این مسئله را میتوان با مبارزه با بیسوادی مقایسه کرد. همانطور که یک فرد تاخواندن و نوشتن نتواند قادر به آموختن صحیح هیچ حرفه و پیشه ای نیست یک مملکت هم تا صنعت ذوب آهن نداشته باشد غیر ممکن است صنعتی شود. روزنامه جهان، ۲۷ شهریور ۱۳۴۰

(۲) جرائد شورویکی از نظر مهم سقوط کابینه شریف امامی را نزدیکی ظاهرید اتحاد شوروی و مذکره غیر رسمی درباره ایجاد کارخانه ذوب آهن توسط کارشناسان شوروی ذکر میکنند.

شوروی تبلیغات چهل ساله دستگاههای شاهنشاهی را نقش بر آب خواهد کرد، پایه امپریالیسم راد میهن ماست و نفوذش را بتدریج ریشه کن خواهد ساخت. و این همان چیز است که طبقه حاکمه ما از آن بیعتناک است. ولی اگر ما حقیقتاً بخواهیم ملی مدتها کوتاهی صاحب کارخانه ذوب آهن مدرن و مصرفه و صنایع ماشین سازی و کلیدی یا شیم بهترین اقدام همکاری اقتصادی و فنی با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای دیگر سوئیستی است. در غیر این صورت صحبت در احوال ایجاد زیربنای مادی - فنی بیهوده است و سالیها خواهد گذشت و کشور ما صاحب آن رشته های صنعتی که برای استقلال میهن ما ضروریست نخواهد شد.

بحث درباره مسئله مهمی نظیر احداث کارخانه ذوب آهن تنها عبارت از بحث برای ایجاد کارخانه ذوب آهن ۲۰۰ یا ۵۰۰ هزار تنی نیست. بحث ما بر سر پایه گذاری زیربنای مادی - فنی يك جامعه امروز است امری که بنام اصلی استقلال هر کشور نیست. در کشوریکه پراثرترقی و تکامل جهان در آینده نزدیک یکی مرکز تقاطع راههای درجه اول شوسه و راه آهن های اروپا و آسیا خواهد شد، در کشوریکه مردمش شایسته ترقی و رسیدن بکاروان تمدن هستند حتماً کارخانه ذوب آهن يك میلیون تنی و چند میلیون تنی ساخته خواهد شد. در چنین کشور بیشك زیربنای مادی - فنی جامعه ای مرفعی بوجود خواهد آمد. ولی آنروزیکه این آرزوهای ملی جامعه عمل پیوندد روزی است که ارزشیم پوسیده و کنونی و سابقه فاسد حاکمه اثری نخواهد بود و ملت زحمتکش و پرکار ما در سایه دموکراسی واقعی بساختمان تاریخ خود خواهد برداخت و کشوری آباد و پرازنده گذشته پرافتخارمان بوجود خواهد آورد.

تصحیح

در شماره ۲ مجله دنیا سال ۱۳۴۰
ستون جدول صفحه ۳۹ بجای
"به میلیون ریال" به هزار ریال
صحیح است.

زبان پارسی

وراههای تکامل آتی آن

زبان پارسی مبهترین و دیرینه است که از خلال تاریخی درنده و همشابه یکی از ضربات آفرینش معنوی نیاکانی پرهوش و کوش برای ما ایرانیان این عصر بجای ماند است. این زبان عهده ترین زبان ایرانی (۱) و یکی از غنی ترین، شیواترین و خوشا هنگرترین السنه جهانی است که با کمی اختلاف در لغت آهنگ قریب چهل میلیون نفر بدان در ایران و افغانستان و پاکستان و اتحاد جماهیر شوری سخن میگویند. زبان پارسی معاصر ما فرزند بلا فصل پارسی در است که همان زبان ادبی کلاسیک ما است. زبان کنونی مردم جمهوری شوروی تاجیکستان (تاجیکی) و زبان کنونی مردم کشور افغانستان (کاپلی) نیز از همان ماد یعنی پارسی دری زاده شده و لذتزد یکتیرین و دلبندترین برادران پارسی معاصر که زبان رسمی وادی بی مردم ایران است، محسوب میشوند.

مابین "زبان پارسی معاصر" که ما بدان مینویسیم و سخن میگوئیم و پارسی دری که زبان کلاسیک ادبی ما است نه از جهت ذخیره لغوی و نه از جهت قوانین صرف و نحو تفاوت کیفی اساسی وجود ندارد، لذا اجسدا کردن مفهوم "پارسی معاصر" از "پارسی دری" تاحدی امری مشروط است ولی بهرحال کدام اهل قسن است که بسیاری دگرگونیهای لغوی (لکسیک) و دستوری (گراماتیک) این دوزبان را که مابطور اعم پارسی میخوانیم در نیاید. البته این دگرگونیهابناگاه رخ نداده است بلکه برای آنکه پارسی دری نخستین نویسنده کانی مانند بلعمی و گردیزی و سیهقی پارسی کنونی بدل شود راه دراز تحولات تدریجی را طی نموده و تحقیق عمیق و پیاوردی که در این باب وجود دارد اثر سه جلدی شاعر بزرگ فقید "ملك الشعرا" بهار بنام "سبک شناسی" است و خواستاران اطلاع یافتن از این تحول میتوانند بدان رجوع کنند (۲).

از شکفتنهای روزگار یکی آنست که علیرغم فرازونشیب بسیاری که ایران طی هزارسال اخیر طی کرده و طوفانهای مرگبار که از سرگذراند زبان پارسی ببرکت آثار متعدد ادبی توانسته است ثبات مقامی شخصیت و هویت خود را محفوظ بدارد و امروز فعیبدن آثار گویندگان کهن که هزارسال پیش میزیسته اند (بهویژه در اشعار)

- (۱) زبانهای عهد ایرانی معاصر که از ورشته زبانهای غربی و شرقی ایرانی کهن مشتق شده عبارتست از پارسی کنونی ایران، پارسی کاپلی، تاجیکی، کردی، زبان آستین، پشتو، گیلکی، تاتی (یا مازندرانی)، بلوچی، لری، طالش، سمنانی. زبان تاجیکی زبان رسمی جمهوری شوروی تاجیکستان و زبان آستین زبان رسمی آستین شمالی و جنوبی برتیب در جمهوری فدراتیف روسیه و جمهوری شوروی گرجستان است.
- (۲) بهار "سبک" را در مقابل کلمه اروپائی style میگذارد و تریابه "طرز فهمیدن حقایق و تعبیر آنها" تفسیر میکند. صرف نظر از آنکه این تعریف قابل بحث است و سبک هنرمند یعنی وحدت مختصات عهد هنری و فکری وی (مانند موضوع و مضمون و بیان و زبان و غیره) که طی تمام حیات یادتی معین از حیات در نزد آن هنرمند ثابت میماند و تکرار میگردد، اصولاً بهار را اثر پراورش خود عملاً تحول دستوری - لغوی زسان پارسی را در تاریخ مورد بررسی قرار داده است نه سبک را (حتی بدان معنایی که خود ذکر میکنند). بهرجهت این تشکیک لفظی و تدرید در وقت نامگذاری تأثیری در سبهای خود اثر که نخستین وجدی ترین پژوهش در زمینه "تحول تاریخی زبان پارسی از جهت لکسیک و گرامر" است، ندارد.

برای ایرانی کاری د شوار نیست و حال آنکه بسیاری از گویندگان یا المسه زنده جهان قاد نیستند آثار چهار پنج قرن پیش منثور یا منظوم کشور خود را در کتند ، بی آنکه آن آثار را بخصوص بیاموزند . بعنوان نمونه و برای التذات خاطر خوانندگان د وژول د لکتی از د شاعر کهن یعنی بترتیب ساسانی موزی و رابعه پستی کعب قرذاری بلخی را ذیلا می آوریم :

ای ز عکس رخ تو آینه ماه	شاه حسنی ود لبرانت سیاہ
هر کجا بنگری د مسد نرگس	هر کجا بگذری بر آیسد ماه
روی موی تو نامه خوبیست	چه بود نامه جز سپید و سیاہ
به لب و چشم راحتی و سلا	به رخ و زلف توه ای و گنساہ
د ست ظالم زسیم کوتاه بسہ	ای برخ سیم ، زلف کن کوتاه

عشق و با زانند را آورد م به بند	کوشش بسیار نامسد سود مند
عشق د ریائی کسرانه نا پید	کی توان کرد نشنای هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان پری	بسکه بپسندد بد باید ناپسند
زشت باید د بد و انگار بد خوب	زهر باید خورد و انگار بد قند
توسنی کرد م ند انستسم همی	کز کشیدن تنگتر کرد د کفسد

زبان پارسی طی این عمر د راز خویش از انواع و اقسام لغات و ترکیبات و تعبیرات و ظرایف و گوشه ها و اشار ه های پر معنا و حالات و د قافای و نظرایف مختلف یابہ بیان د یک رسا به روشنهای گوناگون غنی شد ه و وحدت و لاسی از شیوایی و رسائی و نرمش رسید و مسالمد ردد یف کاملترین السنه جهانسی جای گرفته است طلی این مسدت د ستور زبان نیز مصیقل پذیرفت و از جانبی رو به آسانی رفت و از جانب د یکرد آن آنچنان تنوعی از حالات صرفی و نحوی پدید آمد که بزبان حالتی سهل و متنوع عطا کرد .

زبان پارسی بسبب همین نتج معنوی بزیادی بزبان خلقهای مختلف خاور میانه و آسیای مرکزی و جنوبی بدل شد و از د هلی تا مسطنطنیه و از کاشغر تا بغداد سرودن شعرونگارش کتب بدین زبان مقبول و مند اول گردید و هر خلقی و هر مد نیتی چیزی از جمال روحی و کمال عقلی خویش را بدین زبان بود یحه نهاد و ایسن کیفیت تا واسط قرن گذشته ادامه داشت .

ولی مسلم است که زبان پارسی تنها و تنها به راه رشد و کمال بد اوم و مستمر را طی نکرد ، بلکه راه رشد و ی نیز مانند راه رشد همه پدید ه ها بر از بیچ و خمها و فرازونشیبهاست . بطئی رشد و حتی رکود قوای مولسده بویژه پس از فتنه چنگیز و تیمور از طرفی و هجومهای مخرب اقوام متجاوز از طرف دیگر هم جنبش پیشروند ه مچ ما را گاه کند ، گاه متوقف ساخت و گاه جامعه را با لمره به قهقرا بازگرداند و هم زبان را بمشابه وسیله مهم امیزش و تفاهم افراد جامعه د جار فلاکت های بسیار نمود . لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاح بیگانه اعم از عربسی و مغولی و ترکی زائد بر نیاز و خارج از اقتضای عقل و فصاحت ، از میان رفتن تفاهت های ظریف د رفاهیم الفاظ ، متروک شدن استعمال مصاد بسیط ، جانشین شدن اطنا بهای غیر بلخ بجای ایجازهای بلخ مند اول در زبان پارسی د رمیوهه د ربهترین ایام رشد آن (که تقریباً از قرن چهارم تا نهم هجری را در بر میگیرد) ، پیشها هرج و مرج آزارنده د گرامری بجای آن انتظام بزرگمشی که از ویژگیهای قواعد صرف و نحوی زبان ماست و غیره و غیره . چنین است قهرست ناقصی از گرایشهای منفی رشد زبان . تنها از قرن نوزدهم رستاخیز تجدید سنن مثبت د زبان فارسی آغاز میشود و این رستاخیز د مد م نیرو گرفته است تا ایام ما که زبان بار د گرد رجاد ه اعتلا و حتی تحول عقلی بزرگی پای گذاشته و خود این امر د رک عمیق مقتضیات و نیاز مند یهای چنین تحولی را بوظیفه ملی ما بدل میکند تا د ر میرا هه نیا تقسیم و راه رشد آتی زبان خود را بخواهی تشخیص د هیم .

آنچه که تحول و تکامل زبان پارسی معاصر ما را موجب شده است آن تغییرات عقلی است که د ر نسج اجتماع ما روی د اند ه و امید هند . جامعه کهن نتواند ال که احتضار آن قرنهای بطول انجامید د ر اثر کمرشسته عوامل نیرو مند تاریخ کنونی بهر صورت بسوی گورستان رفته و اگر چه بقایائی از آن هنوز برجاست ولی د یکر سیمای عمومی جامعه ایران آن سیمای کهن و سنتی که مثلا جنس موریر د ر د استان سرشار از قریحه " حاجی بابای اصفهسانی "

ماهرانه توصیف میکند نیست (۱) و حتی در دهه ایران که به برکت زمامداران خود فروش چهره در برینه و سینه بود قهر و بی‌نواشی همراه بهره کشی اربابان قرون وسطائی هنوز باقی است سرمایه داری رخنه کرده و جامعه روستا را در گروگان ساخته و میسازد. ماشینهای بی با محرکهای برقی یکارمی افتند جای کارگاهها و فزارهای ابتدائی را میگیرند و کارگران صنعتی بجای پیشه وران و فزارمندان قرون وسطائی در مبد م نقش قاطعتری را در عرضه تولید ایفا میکنند. تحولی که در زیربنای جامعه رخ داد، در رهنمای قضائی و سیاسی، روحی و فکری را بیسز بزرگی در گروگان میسازد و موسسات دولتی و غیردولتی قرون وسطائی جای خود را به موسسات سرمایه داری می-دهند. در یک کلمه زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و معنوی مردم ایران بویژه طی پنجاه سال اخیر تغییرات عمیقی کرده، پنحوی که باگذشته خود از هزاره شبا هت اندکی دارد. ناچار این تحولات در زبان منعکس میگردد و از آنجاکه مضمون این تحولات خروج جامعه از رکود در برینه قرون وسطائی و سیران در جهاد ه تکامل اقتصادی و اجتماعی ولو در چارچوب سرمایه داری است، این تکانهها در زبان نیز واقع میگردد و آنرا به تجدید آرایش قوا برای برآوردن نیاز جامعه و انسان کنونی سرزمین ما امیدارد. لذا تحولات اخیر زبان ما تصادفی و دلخواه نیست، ضروری و جبری و ناشی از مقتضیات عمومی رشد جامعه ماست.

اینک برای آنکه نمونه ای محسوس از تحول زبان فارسی نه تنها از جهت لفظ و ترکیب بلکه از لحاظ محتوی اجتماعی خود در دوران قرون وسطی و زمان کنونی بدست داده باشیم و در قطعه نقل میکنیم. قطعه نخستین از کتابت کشف المحجوب ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی است که در قرن پنجم هجری مینویسته و قطعه دوم از شماره ۳۵۸۳ روزنامه اطلاعات (مورخ ۴ شنبه ۱۹ مهرماه ۱۳۴۰) اخذ شده است.

قطعه اول:

"ابراهیم خواص گوید که من وقتی به حثی (۲) از احیا^۱ عرب فرارسیدم و بدارضیف (۳) امیر از مرا^۲ حی نزول کردم، سیاهی دیدم مخلول و مسامل (۴) برد رخیمه افکند ه، اندر آفتاب شفتی برد لم پد پد آمد، قصد کردم تا او را بشفاعت بخواهم از امیر^۳ گفتم: این غلام در کار من کن (۵) گفتم: نخست از جرمش بپرس آنگاه بند از وی برگیر، که ترا بر همه چیزها حکمت تا در ضیافت مائی^۴ گفتم: بگو جرمش چیست؟ گفتم: بد آنکه، این غلامی است که حدای (۶) است وصوتی خوش دارد، من اینرا بضیاع (۷) خود فرستادم با اشتی^۵ چند. اشترا^۶ می شتافتند تا بعدتی قریب اینجا بیاید باد و چندان بار که من فرموده بودم. چون بار از اشترا^۷ فرگرگرفتند، همه یگان و دگان هلاک شدند. ابراهیم گفت مرا ساخت عجب آمد، گفتم: ایها الامیر! شرف تو ترا جز برراست گفتن نداید، اما مرا بر این قول برهائی باید. تماما اندر سخن بودیم اشترا^۸ چند از یاد به بچاهسار آوردند تا آب دهند، امیر پرسید که چند روز است تا این اشترا^۹ ن آب نخورد ه اند؟ گفتم: سه روز. امیر غلام را فرمود تا بعدتی صوت برکشاد. اشترا^{۱۰} اندر صوت وی و شنیدن آن مشغول شدند و هیچ دهان به آب نکردند تا ناگاه یک یک اندر رسیدند و اندر یاد به پیراکنندند."

قطعه دوم:

"امروز در شرکت ملی نفت به خبرنگار ما گفته شد هیچ بعید نیست سال آینده در همین فصل اعلام شود که عملیات حفاری در رجزیره خارک به نتیجه رسید و نفت آن بااستفاده از اسکله آماده این جزیره بیازارهای جهانی صادرمیشود. مقامی که این خبر را ادگفت شرکت ایپاک

(۱) اثر جرجمس موریر که بااستادی فراوان بوسیله میرزا حبیب بقولی و شیخ احمد روی بقولی دیگر پارسی ترجمه شده صرف نظر از برخی نیشها که مؤلف انگلیسی زده و غلطوهای غیرعاد لانه ای که کرده است از اسناد هنری قوی و معتبر برای معرفی جامعه ایران در آغاز قرن نوزدهم در دوران سلطنت فتحعلیشاه است.

(۲) حی - جایگاه قبایل عرب (۳) دارضیف - خیمگاه مخصوص مهمانان قبیله

(۴) مخلول و مسامل - غل شده و بیژنجیر بسته (۵) در کار من کن - بخاطر من ببخش

(۶) حدای - ساریانی که باخواندن آوازه های خوش شتران را در رفتن بطرف می آورد

(۷) ضیاع - جمع ضیعه یعنی زمین ملکی کسی (ضیاع و تقار)

با توجه باینکه در جزیره ه خارك و اطراف آن نفت وجود دارد عملیات حفاری خود را در فاصله سه میل دریائی از ساحل جزیره آغاز کرده است . باید دانست که جزیره خارك وسه میل اطراف آن در حوزه قرارداد کنسرسیوم عقبه آن در حوزه قرارداد شرکت نفت پان امریکن وایک هفت* اند کی بررسی وقت در این دو قطعه خالی افزایده نیست ؛ از جهت زبانی در قطعه اول يك سلسله الفاظ و تعابیر کاررفته که برای مردم عصر عادی و مفهومی بود و برای مردم امریزوی غیرمفهوم است ، زیرا د سیري است که این الفاظ مبهجور شده اند ، همچنانکه از جهت زبانی در قطعه دوم نیز يك سلسله لغات و اصطلاحات است که اگر صاحب کتاب عارفانه کشف المحجوب از خواب دیرین مرگ برمیخاست چیزی از آنها نمی فهمید* ولی نکته جالب تر محتوی اجتماعی این دو قطعه است ؛ قطعه نخستین متعلق بیک نظام فئودالی - مافیسه ای قرون وسطائی خاور زمین است که هنوز در آن بردگی بمقیاس وسیعی باقی است ، امیرقبیله که خود ضیاع فراوان و شتران بسیاری دارد صاحب جان و مال غلامان است و میتواند آنها را " بسبب اندک تقصیری " مغلول و مسلسل کند و حتی پهلاکت رساند . در عین حال آداب و رسوم و اخلاقیات قرون وسطائی در این قطعه منعکس است . مهمانی که به " در ضیف " امیر وارد شد ه اگر بخواهد که غلام گناهکاری را " در کاروی کنند " امیر ناچار باید بگوید ؛ " ترا در همه چیز حکم است تا در رضیافت مائی " . این رسم گرامید اشت میهمانان که بصورت حدیث " اکرم الضیف ولوکان کافرا " نیز بیان میشود از رسوم قبیله ای قرون وسطائی است (۱) . و اما در قطعه دوم و پند است ما با جامعه سرمایه داری معاصر که در آن شرکت های انحصاری امپریالیستی تسلط دارند روبرو هستیم . شرکت های ایپاک وپان امریکن هویژه کنسرسیوم منابع زرخیز نفت را در قریب قرارداد های خود در آورده اند و با ماشینهای حفاری این ماده گرانبهارا از اعماق زمین بیرون میکشند و اسکله جزیره خارك برای تامین حمل این نعمت های با بیا زارجهانی آماده است . در وجهان ، در ورشته مفاهیم کاملا متفاوت و د و نوع الفاظ و تعابیر برای بیان آنها در چارچوب وحدت تاریخی زبان ؛ تضاد د یالک تیکی در اینجاست که همان زبانی که ثبات شخصیت خود را طی هزار سال محفوظ داشته تا چد حد گذشته . این " ثبات ازجهتی و " تغییر " از جهت دیگر رشد متناقض پدیده زبان را در مقطع تاریخ نشان میدهد .

این مثال را برای آن آوردیم تا روشن شود چگونه زبان معاصر فارسی در نتیجه تحولات عمقی وطنی ما که و معنوی جامعه معاصر ایران بناچار باید در گروگون شود و این در گروگونی در جهت تکامل آنست ، زیرا جامعه معاصر ایرانی خود در کاریک در گروگونی تکاملی است . آن در رازگوشیها و مترادف باقیهای مبهم و لغظی های خبی و بیست و تعابیر فقیر و بی مضمون که طی قرنهای اخیر در ایران انحطاط زبان آنرا آلوده و وانید ه بود باید جای خود را به ایچاز بیان ، بلاغت و دقت لغات و بسط اصطلاحات بدهد . زبان باید مرزهای لغوی و دستوری خود را روشن کند . زبان باید به افزاری در خورد تعدن نوین بدل شود ؛ افزاری باندازه کافی د بقی و خرد ه بین ، باندازه کافی نرم و ظریف ، باندازه کافی صریح و محکم ، باندازه کافی دارای حد و دشواری و روشن . چنین است جهات تعد ه تحول زبان معاصر پارسی .



طی پنجاه سال اخیر جوش و خروش غریبی در زبان فارسی حکم رواست . آشنائی ایرانیان در مقیاسی وسیع و بطریقی عمیق تراژگدشته بتاریخ نیاکان و فرهنگ و ادب آنان ، رخنه سریع اند پشه های نضج یافته اجتماعی کاملتر ، مطرح شدن صد ها و هزارها مسئله اقتصاد ، فنی ، علمی ، سیاسی ، اجتماعی ، هنری در جامعه معاصر انقلابی در لغات و تعابیر و حتی د ستور زبان که معمولاً بکنند پدیرای تغییر است بوجود آورد ه است ؛ بسیاری لغات و تعابیر سرعت راه زوال می بیایند . لغات و تعابیر فراوانی بسرعت پدید میشوند . انواع موازین و قواعد

(۱) برخی از این رسوم که صاحب کشف المحجوب نقل میکند حتی امروز نیز در برخی قبا یلیما د به نشین عسرب باقی است . ولی مسئله د ر اینجاست که کشف المحجوب يك وضع بسیار عادی و منوونه و ارزمان خود را واضح میکند و حال آنکه آنچه امروز باقی است و با سرعت جاروی بی امان زمان آنرا میبرد بقا یا و اطلال و د منسی است از جامعه ای که د پیرای است د ر محاق عدم فرورفته است . نیز این نکته شایان ذکر است که در سواحل جزایر خلیج فارس نظامی که صاحب کشف المحجوب وصف میکند تا د سیر ی د و ام آورد ولسی رخنه پرتوان زندگی اقتصاد و اجتماعی معاصر حتی سیمای این نواحی را نیز بسرعت عوض میکند .

گرامری کهنه و منسوخ میگردد و انواع د یگری زاد و ومتد اول میشود . د یوارد برینه بین لفظ عوام و لفظ قلم فسر و میریزد ، مصطلحات فنی و علمی قرون وسطائی از صحنه بد ر میرود و جای خود رابه مصطلحات بمراتب وسیعتر و بمراتب د قیقترفن و علم معاصر مید هد و غیره و غیره .

روشنفکران متعدد ی طی این سالها به مطالعات آگاهانه و علمی د باره زبان پرداخته اند . پژوهشهای ادبی شاد روان د محد قزوینی ، بد یع الزمان فرورز نفر ، سعید نفیسی ، سجتبی مینوی ، جلال همائی ، محمد مبین ، ذبیح اله صفا ، کارهای زبان شناسی شاد روان د هخدا ، پورد اود ، نویسنده فقید صادق هدایت ، شاد-روانان احمد کسروی ، ملك الشعرا " بهار ، تنبغات صرف ونحو ی عبد العظیم قریب و سهارود هخدا فسرست ناقصی از ان تلاشهای است که د دردوران ما برای شناخت زبان پارسی ، ادبیات آن ، فقه اللغوی صرف و نحو آن انجام گرفته است و مساعی این پژوهندگان و پژوهندگان د یگری که د راین زمینه ها کوشید ه اند د ر نظر سربسلسلهای حاضر و اتی مشکورا ست و خواهد بود .

د راین دوران بطور کلی سه گرایش عمد ه د ر زمینه تحول زبان د ید ه شده است :

(۱) گرایش کسانی که " پارسی سره " براد ستا ویز ساخته اند و دعوی آنها این بود ه وهست که گو یاز بونی زبان فارسی د ر قریبهای اخیر ناشی از د ر آمیختگی آن با واژه های بیگانه بویژه عربی و مغولی و ترکی و علی الخصوص عربسی است . لذ آنها جنگی ر ا بر ضد واژه های عربی اعلام د اشتند . این گرایش د ر زمان استبداد رضا شاه د ر تبلیغات شوینستی د ولت پایگاهی یافت و د ر آن ایام گروهی از کارکنان وزارت جنگ لکه گو یای آقای ذبیح بهرورد د ر آن سنا نفوذ داشت) توانستند د ر ذهن شاه عامی رخنه د هند که برای " تجدید عظمت ایران باستان " باید بجرحانه لغات تازی راکه آثار مهاجمه ایران براند از آنها ست بد ور ریخت و لفاظ تازه ای پاتکا " لغات اوستایی و پهلوی " اختراع " کرد . این گرایش شوینستی موفق شد یك سلسله لغات ساختگی و گاه بکلی غلط از قبیل ارتش و امیر و تیمسار و ستوان و سروان د تحویل د هد (۱) .

د ر همان ایام ادبیانی که با روح زبان پارسی آشنایی داشتند از این خود سری بهیجان آمدند و شاه ر از آنگار باز د اشتند و سگاه لغت سازی " فرهنگستان " را بنیاد نهادند . فرهنگستان نیز اصل راندن لغات تازی و بد یرش کلمات ناب فارسی ر اصل رهنمای خود ساخت ولی طی این عمل ناد رست برخی اصلاحات د رست وارد ساخت . نخست آنکه د ر لغت سازی شیوه استفاده از واژه ها و تعابیر موجود د ریاری د ری یا ایجاد ترکیبات همانندی با توجه بقوانین ترکیب لغت د ر این زبان د ر پیش گرفته شد ، شیوه ای که مسلمان رست ات . ثانیاً آنکه تمام هم مقصوران نشد که د ر قیال واژه های عربی و واژه های پارسی اند شید ه شود بلکه به تجویز زبان فارسی به اصطلاحات د قیق فنی و علمی نیز توجه شد تا با زبان د ر معرض یك سرریز تازه لغات بیگانه (این بار اروپائی بویژه فرانسوی) قرار نگیرد . نمیتوان منکر شد که د ر این د وزیمه " فرهنگستان " (که قاعد ه باید د امنه اقدامات فرهنگیش بمراتب از لغت سازی وسیعتر باشد) فاقد خدمت است ، گرچه نتایج عملش یحکم ذوق عامه و فرمان زندگی همیشه د رست نبوده و آنچه که از ادگاه خلق و تاریخ گذ شته و حق اهلیت یافته است نا چیز است (۲) .

گرایش پارسی سره نمایند ه سرشناس د یگری نیز د ارد و آن دانشمند و مبارز معروف احمد کسروی تهریزی است . مبین پرستی افراطی از جانبی و کوشش برای آشتن بیانی غیر انیمان جمع و اختراع و ابداع زبانسی " آسمانی " شاد روان کسروی ر اید انجا کشاند که باند یسه " زبان پاک " افتاد . کسروی د ر ایجاد زبان پاک افکاری ژرف تراز " فرهنگستان " داشت . او میخواست سیر تحولی زبان معاصر فارسی راد ر مجرای معقولی بیا فکند و از آنجا که کسروی بمشابه یك راسیونالیست قشری " خرد " خود ر املاک و معیار د رک هرحقیقتی میند است ، همه

(۱) آقای پورد اود د ر کتاب " هر رمز نامه " (نشریه انجمن ایران شناسی - ۱۳۳۱) طی قالات " تیمسار " ، " آفسر " و " پایوران " اغلاط علمی لغت سازان اولیه ارتش ر ا بجهی روشن ساخته است و یی پایگی علمی این نو سازیمهای شوینستی را اثبات نموده است .

(۲) صادق هدایت د ر مقاله خاصی که برای نخستین بار د روزنامه " مردم " ارگان جبهه ضد فاشیستی ایران د ر شد با طنز ی ظریف و سوزان که ویژه آن نویسنده فقید بود لغات فرهنگستان ر امورد انتقاد قرار د ده است . شاید د ر این طنز غلوهائی است ولی هسته معقول آن افشا ان اشتغال بعبت بلغت تراشیمهای عامیانه د ر کشور نیست که به بسی چیزهای حیاتی د یگرنیاز مند است . گو یای این مقاله د ر " نوشته های پراکنده " صادق هدایت بچاپ رسیده با شد .

آن موازینی را که بعقیده و وی باید زبان را تابع آن ساخت از تجریدات ذهن خود برون میکشید نه از تحلیلیات مشخص سیر تکاملی زبان و قوانین عینی و روانی این تکامل. با اینحال جزوه " زبان پاك " كسروی حاوی برخی اندیشه های انتقادی و ایجاد ی جالب است . شاد روان كسروی نسبت بمسئله تنظیم موارد استعمال فعل فارسی ، احتراز از ردیف کردن مترادفات مبهم ، ایجاد وقت وحدود در معنای کلمات ، استفاد و وسیعتر از برخی پسوندها و پیشوندها در ایجاد لغات نو ، مراعات ایجاز بلغی غیره و غیره توجه کرده است . اندیشه عنده شاد روان كسروی درباره آن که هر زبانی از جهت لغوی باید مرز داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرز دارند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه گاه از سمت باخترگاه خاور بمرصه زبان رخنه کنند و آنرا از استقلال زبانی بیاندازند ، اندیشه درستی است . ولی كسروی بمقیاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی تصنعی از خود آفرید که اینک حتی پیروان راه او قادر به حفظ وادان آن نیستند (۱) . با همه لطف و گرمائی که در شیوه نگارش كسروی وجود دارد و با آنکه سبك او خودی خود بمعنا به سبك يك مورخ و دانشمند جایی در میان سبکهای معاصرینش خواهد داشت ، با اینحال زبان سازی وی نمی توانست در حیات جوشان و فغان که در آرای و قوانین ویژه خود است ریشه ای بداند . زبان يك نسج بخرنچ و زنده است که بر پیکره نسجی بخرنچ تر و زنده تر مانند جامعه انسانی و صفا به عصاره و شیره روحی وی زیست میکند و اگر مهاجمین انبوه جهاسوز و سختگیر نتوانند آنرا حتی طی قرون در گروگن کنند ، متفکران عزت گزین کجا خواهند توانست این شط را از ستر خود خارج سازند و در ستر مظلوم خود اندازند .

در مورد لغات عربی موجود در زبان پارسی نباید از نظر دور داشت که بسیاری از این واژه ها در پارسی آهنگ و تلفظ و معنای متفاوت از اصل عربی یافته اند و اصطلاح " شناسنامه " ایرانی گرفته اند . بسیار لغات و عبارات عربی و عربی الاصل از جانب پارسی زبانان بکار رسته میشود که عرب آنرا بدان نحو نمیگوید و نمیفهمد . برای روشن شدن مطلب مثالی بیاوریم : عبارت زیرین فارسی همه اش مرکب از الفاظ عربی است : " اقدامات فعل لانه و قاطع موافق تاملات خلق است و افکار عمومی میطلبد که قدم مثبتی برای تحکیم صلح برداشته شود " . ولی این عبارت را عرب نمیفهمد و در ادای همین مطلب تقریباً هیچیک از الفاظ عربی مورد استعمال ما را بکار نمی بندد . وی این مقصود را چنین ادای میکند : " العمل النشيط الحاسم يطابق رغبات الشعب والرأي العام - مطالب خطوه الايجابيه لتعزير السلم " . کلمات " نشيط " و " حاسم " و " رغبات " و " شعب " و " خطوه " و " تعزير " و " سلم " هیچکدام در فارسی بکار نمیروند و فارسی زبان با سواد هم اگر عرضی نداند آن عبارت را نمیفهمد . بهمین جهت طلاب دینی ایرانی که میخواهند با عناصر عربی موجود در زبان فارسی عربی حرف بزنند عربیستان " آب نکشید " و مضحک از آب در می آید . مثلاً بجای " نایب السلطنه " که ترکیبی عربی است ، عرب میگوید " النوصی علی العرش " ، یا بجای " تنزیل قیمت برق " که هر سه کلمه عربی است ، میگوید " تخفیفین اسعار الکهربا " ، یا بجای " اضطراب افکار عمومی " (که آنهم تماماً عربی است) میگوید " قلق رأي العام " ، یا بجای " زعمای مطبوعات " که مرکب از الفاظ عربی است ، میگوید " دهاقنه الصحافه " و غیره و غیره . (و اگر کسی این اصطلاحات را نداند عربی ندانسته) . جالب اینجاست که عرب الفاظ " کهربا " و " دهقان " فارسی را در جایش بکار میرسد که ما الفاظ عربی بکار میبریم . این امثله برای آن بود که روشن شود تا چه حد الفاظ عربی مستعمل در زبان فارسی در این زبان حق اهلیت یافته و " شناسنامه ایرانی " گرفته اند .

با اینحال مسئله تعیین تکلیف زبان با کلمات عربی مسئله ای است قابل طرح . زیرا طی تاریخ زبان پارسی گاه کاملاً بدون ضرورت و بدون وجود محمل منطقی از واژه های عربی انباشته شده است . برای آنکه نمونه ای بدست دهیم سه قطعه که نمود ارباشباع تدبیری زبان از واژه های عربی است نقل میکنیم . در نمونه اول که از کتاب " عجایب البلدان " تألیف آخوند بلخی نویسنده قرن چهارم هجری گرفته شده است غلبه کامل در زبان با واژه های پارسی است . در نمونه دوم که از " روضه العقول " محدث بن غازی نویسنده نیمه دوم قرن ششم گرفته شده غلبه کامل با لغات عربی است . در نمونه سوم که از مشور شاه عباس به اکبر شاه نقل گردیده است این غلبه واژه های عربی باز هم شدیدتر است .

اینک نمونه ها :

(۱) مصداق می مانند " سهیل " و " یوفید " و " هنائید " و ترکیبات هندی می مانند " گسترک " و " خزوک " و " جمستار " و غیره و در همه آثار كسروی پیوسته در کتاب مقدمه وی " ویرجواند بنیاد " فراوان است .

نمونه اول از "عجایب البلدان"

"در رهند وستان درختی است بر سر کوهی، در میان دریا و میان آن درخت چهل درخانه است و ده در درکان، از مستیری آن درخت و آن در کانه همیشه پراز متاعها و قماشها است گوناگون. و هر هر متاعی بهای آن نوشته تا هر فقیری یا امیری و هر کسی که متاعی خواهد، بخرد و هر جنسی بچیند و آنجا هیچ مرد م نباشد".
 (و ضمناً این وصف "عجایب البلدان" معازه های بد و ن فروشند ه مد ن را بیاد می آورد)
نمونه دوم از "روضه العقول"

"ملك زاده گفت که در نواحی شام یاد شاهی بود یاد هائی تمام و حصافتی بغایت و قطرتی سلیم و فطنتی عظیم و اورا وزیر بود با کفایتی و افره فضیلتی متکافراً نواع علوم مشهور و بیشتون فضا یل مد کور حکیمی بخدمت او مستعد شد و در موات است او مواظبت مینمود و بر مجالست ماثربت میکرد..."
نمونه سوم از "مشهور شاه عباس"

"سپاس معر از مال بس حد و وقیا می که بدایت جذبات اشواق غیر سوز طالبان جلوه گاه انس و تنها سر باطن افریز معتکفان وحدت سرای قدس می تواند بود سزاوار عظمت و جلال کبریائی است که ذرات کاینات و اعیان موجودات مجالی انوار جمال و نظاها سر ارجلال اوست بلکه در دیدند حقیقت بین ارباب شهید و مصر بصیرت آئین اصحاب فناند بقا معبود همه اوست."
 کار عربی گوئی بجائی رسید که حتی شعر که زمانی کمتر مرصه تسلط کلمات عربی بود در این اواخر از این محله مصون نماند. باین اشعار شاد روان ادیب المعالک فراهانی توجه فرمائید:
 زخم بسی خورده بر کعب و تراشب / در طلب صحبت کواعب و اتراپ

جای می زهر است و زقوم اندر آن کاش لطیف / جای گل شمع است و قیصوم اندر آن خضیب

گوئی از فح عمیق آینه در بیت العتیق / در که تشریق بر خیل عتاق ای آفتاب

باده از افیون نشاید خورد و من از سلع و عشر / اترج از زیتون نشاید برد و قند از صبر و صاب
 کار تراحم و تراکم واژه های عربی در زبان فارسی بجائی رسیده است که در برخی از فرهنگهای معاصر (مانند فرهنگ نفیسی) و نیز در لغت نامه شاد روان در هخد چنین صلاح دانسته شد که همه لغات فرهنگهای عربی ثبت شود. با آنکه جلوی سرریز لغات عربی در فارسی در نیم قرن اخیر گرفته شده و نگرایش طبیعی معکوسی در جهت احیا واژه های پارسی پدید آمده است، با اینحال مرزهای زبان معین نیست. بهمین سبب تلاش در زمینه ایجاد تحولات مطلوب آگاهانه در زبان درجهتی که ضروری است علی الاصول تلاش غیر منطقی نیست ولی این تلاش تنها زمانی بثمر میرسد که نتیجه تحلیل عمیق زبان مشخص در زبان مشخص باشد و وظایف عملی را متناسب با قوانین رشد زبان و موافق و همپای تکامل قهری و ضروری جامعه معین سازد و در فرمان دادن و وحی فرستادن بر نیاید، چنانکه هدف عهده این مقاله نیز روشن کردن همان وظایف عملی است.

۲) و اما اگر پیشروم گسرایش محافظه کارانه کسان می بود که راه اصلاح زبان را در بازگشت وی به قهسرا و احیا زبان ادبی کلاسیک می شمردند و می شمردند. برخی از این نویسندگان در آثار خود چنان تقلیدی از لغات و ترکیبات و جمله بندیهای منسوخ و کهن میکنند که شعاع نمیتوانید تشخیص دهید که آیا مؤلف آن در عصر ما است یا مثلاً در عصر عضدالدوله و یا علی و اکتای قآن، مگر آنکه از روی مضمون، تاریخ و مزموم زمان مؤلف را بیابید. وقتی درد و بران رضاشاه جمعی بازگشت به زبان بیهقی را تبلیغ میکردند و مد آن شیوه می نگاشته اند. آری همه این محافظه کاران در مقابل نوآوری چهره در هم میکشند و هر تعبیری را تشبیه تازه ای را مطرح میسازند و با فضل فروشمیهای خنک میخوانند ثابت کنند که اگر شکلی از عبارت مثلاً در مرزبان نامه سعدالدین و اوینی یا جوایح الحکایات محمد عوفی همانند داشته باشد بکار بستنش کفر محض است. آنها در تلفظ کلمات ضوابط قدیمه قاموسهای عربی و فرهنگهای قرون وسطای ما را ملاکی معتبرتر می شمردند تا تلفظ مردم را و لذا بستان و بیبا

آنها بحد اعلیٰ، متصنّف و فضل فروشانه و منسوخ و کهنه است . هیچگونه تردیدی نیست که ما زبانی هزارساله و ادبیاتی کهن داریم و اگر کسی بخواهد از این سنت جلیل قدیم بگسلد و راه انکار آنها هم و داعیه بدیع پیشینیان را بپیماید ، یا نادان است یا گمراه . زبان کنونی ما تنها با حفظ عمیق ترین پیوندها با زبان ادبی پارسی و آنهم با آن ادواری از رشد این زبان که ادوار فرخنده و رشد آنست میتواند به نیازهای امروزی تکامل یا بسنج دهد . ۱۰ نقادان زکرا پیش محافظه کاران در آن حد و دی است که آنها زبان ادبی کلاسیک را مطلق می‌کنند و آنرا تنها زبان قابل تقلید و اتباع می‌شمرند و منگرو عدوی تصور جوشند ه همه جانبه زبان هستند و حتی در رقبا لغواوری های صحیح و از روی ذوق سلیم هم رو ترش میکنند و ابرو درهم می‌کشند ، نه در آن حد و د که آنها احترام عام عیسق به سنن زبان ادبی و ضرورت آموختن عمیق آنرا مواظله مینمایند ، بلکه ای که مورد تصدیق و تایید و تاکید هسر عاقلی است .

۳) و سرانجام گرایشی سوم گرایش ما میانه کسان است که زبان را بحالت خود واگذازند و به هیچگونه اندیشه تعمیری درباره سرنوشت آن نمیبردازند و اصطلاح پرشد "دبی" زبان که از جاده ه هائی گاه بیراهه و سخت و خارا کین انجام میگیرد تن در میدهند و سرای آنها مسئله راههای رشد و تکامل زبان معاصر پارسی مطرح نیست و خود با زبان از روی نادانی هر چه میخواهند میکنند . جای تردید نیست که اکنون هر چه و مرج در زمینه آهنگ شناسی (فونتیک) ، لغات (لکسیک) ، صرف و نحو (گرامر) ، سبک انشا (امتیلیستیک) ، سبک املا (ارتوگرافی) ، تلفظ صحیح (ارتوئی) و غیره و غیره زبان پارسی وجود دارد . در این زمینه ها غالباً مقیاسی نیست ، معیاری نیست ، بسیاری از مقیاسهای کهن منسوخ است و بسیاری از مقیاسهای نوین غیر معلوم . درست است که زبان پارسی اکنون در کار شدن و یا صیرویت است و در این جریان کنونی زبان تعیین حد و ارزشها و معیارها کاری است دشوار ، ولی تلاش در این زمینه نه تنها ممکن بلکه ضروری است . اگر شما بخواهید زبان پارسی معاصر را به آموزند و دقتی از میانگان یاد بدید آنوقت باین بی بند واریهای گاه شرم آور در تمام زمینه های مسطور فوق بی میرید .

لذا نمیتوان بر شد دیمی خود بخودی زبان تن درد اد و در این باره بی حرکت و خالی از ابتکار بود .

راه علمی و منطقی تأمین رشد سریع و صحیح زبان پارسی همانا مبارزه علیه هر چه و مرج موجود در زبان بسود تعیین قوانین رشد زبان در زمینه های مختلف و تدوین و تنظیم گنجینه زبان است . این تلاش باید در زمینه های زیرین انجام گیرد :

- ۱- برای تعیین حد و د و شغور فونتیک (آهنگ شناسی یا تجوید) زبان پارسی و قوانین آن خواه در مقطع تاریخی و خواه در زمان معاصر ،
 - ۲- برای تعیین حد و د و ثغور لغات و اصطلاحات و ترکیبات لغوی (لکسیک) زبان پارسی و قوانین آن خواه در مقطع تاریخی و خواه در زمان معاصر ،
 - ۳- برای تعیین حد و د و شغور صرف و نحو زبان پارسی در تاریخ و در زمان ما ،
 - ۴- برای تنظیم و تبویب گنجینه ادبی و شرو نظم فارسی ،
- در باره هر یک از این تلاشهای عهد و برخی نکات که از نظر نگارنده ه شایان تذکار است تصریح میشود :

۱- در راه تنظیم فونتیک تاریخی و کنونی زبان پارسی

ابتدا باید گفت که در تحقیقات مربوط بزبان فارسی همیشه باید د نظر داشت که تحقیق درباره زبسان پارسی در تحول تاریخی آن نباید با تحقیق درباره زبان پارسی در وضع کنونیش مخلوط شود و عینا یکی تلقی کرد . مقصد این نیست که ما این دو و بیحث تحقیق را در واقع و از همه جهات از هم جدا می‌پنداریم ولی از جهت اسانگی چنین جدا کردنی سود مند است و کار را تسهیل میکند . مثلاً در همین زمینه فونتیک زبان فارسی باید گفت که تلفظ دال معجمه و مهمله و یا " معلوم و مجهول جز مسائل فونتیک تاریخی است که در زبان معاصر فارسی مطرح نیست و یا تلفظ واو معد و له بدان شکل که در گذشته بود ه اکنون مطرح نیست . بعلاوه تحولات فراوانی در تلفظ بسیاری از الفاظ روی داده است و برخی مالکهای تلفظ در گزگون شده ه است . خلط فونتیک تاریخی زبان فارسی با فونتیک زبان معاصر خلط است و کار را به آکاد میسختنک و تصنعی می‌کشد .

پس از این مقدمه باید گفت که وضع تحقیق فونتیک زبان فارسی در ایران ما مسافت آوار است و دین بخش مهم

توجهی نشد. در خارج از کشور و از جانب محققین خارجی و ایرانی (۱) در سالهای اخیر پژوهشهایی انجام یافته که البته بنیاد خوبی است ولی هنوز باید کار زیادی در این باره انجام گیرد. اگر پس از روشن شدن مسئله فونتیک (تجویید یا آهنگ شناسی) کنونی زبان فارسی بتواند عهد به ترین معیارهای عمل را پیروزه برای تلفظ صحیح (درستگویی یا ارتوایی) بدست داد و خود و دشواریهای آن را از این لحاظ معین کرد، خستگی شایسته ای بزبان است (۲). گویند ه راد یوی تهران نه تنها با تغییرات سست مایه و مغلوب و ارتجاعی خود در باره شاه و رژیم کود تا گوشها را میخراشد بلکه با تلفظ خنک و مصنوعی با اصطلاح "صحیح" و اصطلاح "ادبی" خود موجب زجر روحی دیگری است. آن تلفظ شیرین و خوشا هنگ که حاملین زنده زبان یعنی مردم م پسند آوردند، وی، معلوم نیست بنابه اندر زنگد ام جوجه ادیب، موافق تلفظ های مثبت و رالمنجد و یا مثلاً برهسان قاطع و ثبات اللغات مسخ میکند و مقول سناتوراً آموزگار بعلمت ابتلا" به "بیماری فتنه" کلمات نیکین فارسی را با فتنه های بی نمک خود شایع می اندام میکند. جائیکه که مردم مثلاً میگویند "طی این مدت من گمان میکردم" میگردم این کتاب که در جنوب کشور چاپ شده تحت عنوان د دیگری است، این گویند ه میگوید: "طی ایسن مدت من گمان میکردم این کتاب که در جنوب کشور چاپ شده تحت عنوان د دیگری است" شکی نیست کسه تلفظ صحیح یک کلمه در زبان د دیگر یاد و روانی ازاد وار رشد زبان بخودی خود مطلوبی است و تلفظ "گمان" یا "جنوب" را نمیتوان خطاشمرد، ولی ملاک اساسی تلفظ صحیح قول عامه است، زبان زنده ه موجود است نه اسناد و مدارک مرده. البته معنی این سخن آن نیست که "اغلاط مشهور" را بدون برخورد نقاد آنسه بعنوان قول عامه بپذیریم. زبان ادبی وظیفه د ارد خود را از اغلاطی که ناشی از جهل نسبت بقوانین زبان است بصون نگاه دارد. مقصد از قول عامه آن قولی است که در عین عامیت از گمراهی نسبت بزبان نیز برکنار است.

۲- در راه تجدید مرزهای لغوی زبان

زبان فارسی اکنون اقیانوس بی کرانی از انواع لغات و اصطلاحات و ترکیبات است که طی قرون انبار شده است. در این توده عظیم، لغات منسوخ و مهجور اندک نیست. تعیین مرزهای لغوی زبان فارسی کنونی علی رشم انواع فرهنگها که نگارش یافته هنوز مسئله ایست که باید حل شود. زبان فارسی نیازمند یک فرهنگ تفسیری جامع است که بوسیله جمعی از زبان شناسان وارد و بیصلاحت نگارش یابد و متضمن همه لغات زبان کلاسیک و کنونی و ترکیبات و اصطلاحات بر اساس یک سلسله آثار منظوم و منثور معتبر زبان در رشته های وزینه های مختلف باشد. این فرهنگ باید، برخلاف برخی فرهنگها، بهروزه نری، بهر لغت جعلی و سانسور (۳)، بهر تلفظ منسوخ و مرده، و یا بهر ترکیب نادرومجهوری که شاعری یا نویسند ه ای گننام یکبار یا دو بار در گوشه ای بکار برده ه است حق اهلیت ندهد و آنرا وارد حصار زبان نکند. تلفظ و معنی لغات و مختصات دستوری آنها باید دقیق ذکر شود و موارد استعمال آن با امثله زنده ه متخذ ه از کتب ادبی متأخرین و معاصرین

(۱) تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تحت نظر و از طرف لازار پسیکوف نامزد علوم زبان شناسی دانشمند پارسی دان شوروی یک سلسله مقالات و رسالات در زمینه فونتیک و صرف و نحو زبان فارسی نشر یافته که کمتر منصور شکی از مره پژوهندگان ایرانی که در خارج مقالات و رسالاتی در این باره نشر داده است. مسلمانان^{سنت} تحقیقات انجام یافته در باره فونتیک فارسی از آنچه که در اطلاع نگارنده است وسیعتر است. اخیراً مقالات کوتاهی از آقای خاتلری در شماره های ۵۰ و ۵۱ مجله "سخن" در باره فونتیک تاریخی و سمانتیک زبان فارسی درج شده که در جای خود دارای ارزش است.

(۲) بحث ارتوایی (Orthoepie) یاد درستگویی را نباید بخشی از فونتیک شمرد و طرح مسئله درستگویی هم در اینجا بد آن لحاظ نیست که گویند نگارنده آثار بخشی از فونتیک پنداشته است ولی از آنجا کسه فونتیک به بحث اصوات زبان نه تنها از جهت گویند ه بلکه از جهت شنوند ه (یعنی هم از جهت فیزیولوژی و هم از جهت آکوستیک) توجه دارد، لذا نزد یکترین محل از جهت منطقی برای بحث مختصری در باره گرفتاری درستگویی در زبان فارسی همین جاست. درستگویی و درست نویسی را میتوان بخشی از گرامر زبان و یا بطور کلی بخشی مستقل در زبان شناسی شمرد.

(۳) برای اطلاع از جعل عجیب فرقه آذرکیوان در مورد لغات فارسی رجوع کنید بمقاله "وساتیر" آقای پورد او در کتاب "فرهنگ ایران باستان".

مستند کرد دیدن آنکه فرهنگ لغات بتود ه ای از امثال گیج کنند ه مهد ل شود . فرهنگ باید از جهت اصول فرهنگ نگاری (کمسیوگرافی) د قیق ، مرتب ، آسان یاب و برمایه تنظیم شود وتواند مرجع معتبر همه کس حتی اهل خبره وفق باشد .

شاد روان دهخد اد رراه نگارش " لغت نامه " عمری صرف کرد ولی با وجود تبحری همتای آن استاد در ادب ولغت پارسی وپشتکار شگرف وی " لغت نامه " آن فرهنگی نیست که وصف آن رفته است . لغت نامه هم فرهنگ تفسیری است وهم د اثره المعارف ود رهرود وزمینة ناقص است . تراکم امثله وتزاحم انواع لغات و اصطلاحات منسوخ ومهجور وکثرت اعلام (وانهم امای کسانی که اکثر تاریخ نامشان را از یاد ببرد بازگسران وعبی را از دوش حافظه خود برداشته) این فرهنگ گرانسنگ گران باررا فقط د رحد ود یک مرجع ادبی خاص جمععی محد ود از خبرگان وانهم برای نیازهای معین قابل استفاده ه میسازد . بدون شك بکسانی که بخوانند فرهنگ تفسیریان ادبی پارسی راد رایند ه بنگارند اثر عظیم آن استاد فقید میتواند سود فراوان برساند ود ر بسیاری موارد مستشاری ومعتن باشد .

بهنگام قبول لغات مختلف در زبان فارسی ضمنا باید از "آکاد میسم" خشک نیزکه میخواهد تنها صرف و نحو ولکسیک عربی را ملاک صحت وسقم قرار د هد برهیزد اشقت وفضل فروشانه مدعی نشد که " نظرات " باید گفت نه " نظریات " وعلیه وله باید گفت ، نه برعلیه ویرله . شاد روان محد قزوینی که حق عظیم اوگردن تاریخ و ادبیات ایران روشنترا زخورشید است گاه سلیقه های آکاد میک معینی د داشت که حاکمی از عزم د توجه کافی وی به مختصات رشد زبان است . مثلاً قزوینی د ربیست مقاله از لغات عربی غلطی که آنها را نویسنده گان عثمانی ساخته و سپین بقاری سرایت کرد ، ابراز اشمئزاز میکند . از آن قبیل است " اعاشه " و " اعزام " و " تعدن " و " مشعشع " و " محیرالقول " و " عرض اندام " و " منورالفکر " وغیره . مرحوم قزوینی مایل است که این کلمات غلط بکار نرود . ولی آیامیتوان این کلمات بویژه آنهاشی را که مانند " تعدن " د راعماق زبان رفته اند از زبان طرد کرد . مرحوم قزوینی حتی لغت " فرهنگستان " را نیز لغت غلطی مید انست ومعروف است که وقتی میخواست بگوید بفرهنگستان رقتم میگفت رقتم بد ان جای غلط . آقای پورد اود د مقاله بسیار مستند ود قیق علمی خود د رباره همین واژه ثابت کرده ه است که قضاوت مرحوم قزوینی د مورد این لفظ نادرست است . حاصل کلام آنکه د رقبول الفاظ فارسی نباید بد نیال " آکاد میسم " خشک رفت واز زبان ژند ه روگرد اند .

علاوه بر فرهنگ تفسیری زبان فارسی ضروری است که یک فرهنگ ریشه شناسی (ائیمولوژیک) زبان فارسی نگارش یابد ریشه های واژه های زبان ادبی پارسی راد رالسنه پهلوی واوستائی و فارسی باستانی یا د ر السنه سامی روشن کرد اند ویکرشته مقایسه های زبانی باالسنه هند واروپائی که با زبان ماخوشاوندند انجام د هد . د راین زمینه د ر آثار آقایان پورد اود ، هدایت ، بهار ، کسروی ، د کترمعین ، د کترمقدم ، د کترصادق کیا ، د کترخانلری وید ه د یگری از فضلا " معاصر پژوهشهایی هست که برخی مبتکرانه و برخی مأخوذ از زبانشناسان خارجی بویژه کریستیان بارتولمه ، تی . و . وست ، فردیناند یوستی ، پائول هرن ، لویی کسری ، بنونیست وغیره است (۱) . تحقیق ائیمولوژیک د رباره لغات فارسی نه تنها سرچشمه های لکسیک ما را مکشوف میگردد ، بلکه از جهت روشن کردن عمق ودقت مفهوم ومحتوی لغات وپیوند آنها با لغات د یگر وتوضیح بسیاری مختصات گرامری زبان فوق العاده د ارای اهمیت است .

البته د رعین حال تنظیم فرهنگهای اختصاصی د رباره السنه ولهجه های محلی یا اصطلاحات خاصه یازبان نویسنده گان معین یا زبان فارسی دراد وارمعین وغیره نیز د ارای قاید ه ای انگارناپذیر است . از میان همه این وظایف اگر آن " فرهنگستان " که شاه سابق تعبیه کرده ه بود از انهمه نیرو وسائل و ثروت و

(۱) Christian Bartholomae, E.W. West, F. Justi, P. Horn, L. Gray, Benveniste.

د رمیان این آثار ، نویسنده بویژه بانوشته پائول هرن که " زمینه ائیمولوژی زبان پارسی معاصر " نام د ارد اشنائی کامل دارم . این یک کوشش فوق العاده مقد ماتی وپرازنقائص واغلاط فاحش است که یک اروپائی انجام د اد ه وایکاش فرزند آن ایران انرا با تلاشهای بصیرانه خویش تکمیل کرده ه ویک فرهنگ ائیمولوژیک واقعی زبان پارسی معاصر را بوجود آورد .

مهلت که در اختیار داشت لاقلمرای تهیه يك فرهنگ جامع و دقیق تفسیری زبان استفاده میکرد ، میتوانست مدعی انجام خدمتی باشد ولی آن مؤسسه ناممعود و اخلاف ناممعود تر آن بچیزی که نمی‌اندیشید و نمسی - اند یسند بوظایف اساسی و عهد ه خویش است .

۳- در راه تنظیم گرامر تاریخی و کتونی زبان پارسی

زمینه تحقیقات صرف و نحوی زبان پارسی مانند زمینه فونتیک تهی نیست و از دیرباز در این باره کوششهایی شده است . در این اواخر علاوه بر اثر معروف "سیک شناسی" بهار که در واقع صرف و نحو تاریخی زبان پارسی است و "لغت نامه" در همد که مشحون از تحقیقات صرف و نحو تاریخی بسیار سود مند است و کتب درسی عهد - العظیم قریب کرگانی و نیز کتاب دستور زبان همایون فرخ (که ارزش علمی و تحقیقی این يك اندک است) ، مقالات و تحقیقات فراوانی در مجلات مختلف ادبی بویژه در عرض پنجاه سال اخیر در باره گرامر بویژه صرف پارسی نشر یافته است . جد آنکه در گرامر زبان ادبی کلاسیک یا گرامر تاریخی از گرامر زبان کتونی فارسی موجب سردرگمی و گمراهی بسیاری شده است . محد و ماندن تحقیقات صرف و نحوی بزبان کلاسیک ادبی و عدم بررسی انواع اشکال صرف و نحوی که در زبان زند و معاصر وجود دارد باعث شده که کتب درسی دستور زبان بیروغ و بی ثمر است و چیز جالبی نمی‌آموزد و فایده علمی اندکی به آموزنده میرساند . با همه کارهایی که در داخل و خارج کشور انجام گرفته ، هنوز کار تنظیم گرامر تاریخی و کتونی زبان پارسی کاری است که باید انجام گیرد و بویژه مرزهای صرف و نحوی زبان معلوم شود . یکی از اعظم گرفتاریهای دستوری ما خلط عجیبی است که مابین صرف عربی و صرف فارسی انجام گرفته ، چنانکه بعید است بی اطلاع از ابواب عربی و قوانین اشتقاق در این زبان بتوان بسسه درست نویسی و دستگویی در پارسی دست یافت . لازم است که در این زمینه "اصلاحاتی" بعمل آید و مرز - دران زبان بهر جهت خطوط مرز دستوری زبان ما را معین کنند . اگر بخواهیم تد اول پیشینان را در ایسن زمینه ملاک قرارداد همین کارد شورا است . باید بهر جهت برای زبان ادبی معاصر مسئله جمع بستن ها و وظایف صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه و امثال آن حد ها بصرحی نهاد و هند ریج زبان را در مجاری منظمتری سیر د.

۴- در راه تنظیم و تبویب تاریخ ادبیات ایران

در زمینه تنظیم و تبویب تاریخ ادبیات ایران روشن کردن نکات تاریک در تراجم احوال گویندگان سلف طی پنجاه سال اخیر کار اندکی انجام نپذیرفته است . در این زمینه میتوان گفت که در کشور ما "علم" بمعنای صحیح کلمه لاقدر و بسط و شکل مند اوله در کشورهای سرمایه داری باختر و "علماء" در همان سطح وجود دارند . برای نوشتن تاریخ ادبیات فارسی نیز تلاشهایی شده که صرف نظر از تب آقایان بدیع الزمان فرزانفر (سخن و سخنوران) و مسعود نفیسی و جلال همایی و دیگر شقیق باید بویژه از اثر آقای دکتر ذبیح اله صفا یاد کرد . این اثر تاریخ ادبیات مفصلی است که منتخباتی هم بنام "گنج سخن" در سه مجلد همراه دارد . چه کسی میتواند منکر تحرو تحقیق آقایان باشد و آنرا سبام نکوید . ولی بی انصافی نیست اگر علی رغم این کوششها بگوئیم که تاریخ ادبیات ، تاریخ نثر و نظم ادبی فارسی هنوز غیر منظم و غیره و نمانده و بویژه شکل عرضه آثار ادبی بنسمل معاصرش پایت درجه مغشوش و خلاف رویه است .

برای نگارش يك تاریخ ادبیات بمعنای علمی کلمه باید مسئله دوره بندی صحیح تاریخ کشورها و توصیف صحیح و علمی محتوی اقتصادی و سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی هر دوره ای حل شود و سپس سیراد بیات ما بمقابه نوعی از انواع هنر که خود بخشی از شعرواد و فولوروی جامعه است در چارچوب تکامل اجتماعی توضیح کرد . باید دانست ادیب کیست و افراد بیکی که ام است واد بیان و آثار انانرا نباید با مقلدان بی قریحه و مکررات بی ارزش در آمیخت . تاریخ ادبیات را نباید از تاریخ علوم واد بیان و فلسفه و مسائل زبان شناسی انباشت . تاریخ ادبیات را نباید بشرح یکنواخت زاچه شاعران واد بیان مبدل کرد . تاریخ ادبیات نباید بقمهرست بیروغ کسانی مبدل شود که وقتی قافیه ای بهم انداخته اند "نه هر که د هیت گفت" در خورد آنست که در بارگاه ادب بار یابد . تاریخ ادبیات باید بطور ادبی را بشکل روشن نشان دهد و آنرا در تطور روحی و مادی جامعه معین مستند و مستدل کرد . تاریخ ادبیات باید متضمن نقد ادبی عمیق و دقیق آثار هنرمندان براساس فن ادب شناسی معاصر باشد . برای نگارش چنین تاریخی تنها جمع آوری مدارک و بررسی بروجوله دوا و بسن و کتب و کرد آوردن انواع اعد و واقعیات و اشاره به انواع منابع و مأخذ و غیره کافی نیست . باید تفکر تعمیسی و

انتزاعی را بکارند اخت و مغرور مسالثر رسید . چرا اثری مانند شاهنامه فردوسی پدید می‌شود ، در این اثر چه مسائلی مطرح است ، زبان آن کدام است ، چهره های عهد ه این اثر چگونه نقاشی شده اند ، ویژگی فردوسی بمثابة هنرمند در کجاست ، وی نماینده کدام جریان فکری واجتماعی است و غیره و غیره . چنین است یکرشته سئوالاتی که در نگارش فی المثل محبت شاهنامه وزندگی فردوسی باید پد آنها پاسخ داد (۱) .

اینکه برخی از ادبای ما آثار شعر و نثر اسلاف گرانقدر ما را بطبع میرسانند مایه نهایت سرور است ولی انتشار نسخ این آثار را نباید با عرضه داشت صحیح آنها بخوانندگان عادی یکسان دانست . دیوانی که سرشار از انواع اشعار غزلی و مسمین و مدح و ذم و وصف عشقهای غیر طبیعی و افکار ناسالم و ابیات مرموز و مغلق و تفتنسات ادبی و مآذ ه تاریخ و غیره و غیره است برای جامعه سود مند نیست ، اگر چه برای سندی تاریخی و ادبسی سود مند باشد .

باید اهم کتب ادبی بنشور و منظوم را با توضیحات و تفسیرات تاریخی و لغوی و فلسفی جامع ، دقیق و موثق و با انتخاب بهترین وزید ه ترین بخشهای واقعات ادبی و هنری برای جامعه وسیع خوانندگان ایرانی طبع کرد . اگر یکی از این مؤسسات عید ه نشریاتی که این اواخر در کشور ما پدید شده اند دامن همت بگرمیزد و این اهم کتب ادبی منظوم و نثور را بکلی ادبیان ذیصلاحیت بشکلی که مسطور شده ه نشر میداد ، خدمتی میکرد . میتوان این آثار ادبی را چنان با ذوق و سلیقه و فهم و درایت عرضه داشت که تأثیر هنری و معنوی آن ده چند آن شود و الا بارکردن در جامعه با هر مرد ه ریک مستوخ و مرموز که تنها برای اهل فن سود مند است زبان خواهد داشت و تأثیرات روحی و تربیتی آنها نیز (که نمیتوان پد آن بی اعتبار بود) همیشه مثبت نخواهد بود .

آری تنها پس از انجم این وظایف عهد ه است که راههای اصلاح زبان و صیانت آن از جودات روشن هج شود ، بهر هج و مرج و روشی آن خاتمه داد ه خواهد شد و زبان فارسی هویت مشخص خود را عرضه خواهد داشت .

در مقابل کسی که امروز آن پارسی مینویسد و نمیتواند منتظر اجرا بنیادی و وظایف مطروحه باشد یکرشته سئوالات فوری مطرح است که باید پد آنها پاسخ داد .

یکی از آن سئوالات اینست که وی در ترکیب لغوی زبان باید از کدام ذخیره از ذخایر مختلفی که در زبان فارسی است عتاصر مورد نیاز خویش را برگزیند و میروند کند ؟ آیا به زبان ادبی کلاسیک اکتفا ورزد ، یا به زبان محاوره ای و لفظ عوام توجه کند ، یا به الفاظ و تعابیر نوآورانه دست یازد ؟

یکی از پدیده های جانب و حتی میتوان گفت انقلابی پنجاه سال اخیر خورد شدن دیوار چین بین زبان ادبی و زبان عامیانه است . زمینه این کار ز همان زمان نویسندگان اولیه عهد قاجار مانند قائم مقام و امیر نظام و هجد الملك و سپس ساد ه نویسان دوران ناصری فراهم شده بود . ولی بیوزده دهخدا و جمال زاده و مصاف هدایت در اجرا و تکمیل اینکار نقش عهد ه را بازی کرده اند . زبان عامیانه سرشار از انواع الفاظ و ترکیبات است که د قیقت ترین حالات روحی و حرکات و سکنات انسانی را منعکس میکند . مثلا برای رساندن صفاتی مانند " بد پله " ، " بزواشی " ، " جرتغوز " ، " تهن " ، " مزغل " ، " چاخان " و امثال آنها یا اعمال و حالاتی مانند " جازدن " ، " رود مست خوردن " ، " سر سرگرداشتن " ، " جیم شدن " ، " هر د کشیدن " ، " موش د واندن " ، " زه زدن " و غیره زبان ادبی اصطلاحات و ترکیباتی بدین بلاغت و دقت در اختیارند ارد . قبول گنجینه لغوی " لفظ عوام " وارد کردن آن در عرضه زبان ادبی عمل کاملا بجائی است (۱) . ولی طبیعی است که در این امر نه فقط باید آزه شناخت بلکه محل و موقع ادبی استعمال لفظ عوام را نیز باید بخوبی تشخیص داد .

اماد رباره نوآوری و نوسازی باید گفت که تکامل زبان کنونی ما از چنین عملی بی نیاز نیست . زبان پارسی مانند

- (۱) برخی متوگرافی ها مثلا مانند آثار نفیسی ، هدایت ، دکتر غنسی ، دکتر معین و دشتی در باره رود کسی ، حافظ ، مولوی و مسعدی زمینه های اولیه بررسی نقادانه آثار این گویندگان را گذاشته است و ایسن کاری است که باید با دقت و مسلوب صحیح دنبال شود .
- (۲) برخی نویسندگان نه فقط لفظ عوام ، بلکه گاه تلفظ عوام را نیز در نوشته های خود بکار میبرند . با آنکه در ذکر برخی محاورات و از جهت ثبت د قیق گفتار خلق چنین عملی گاه مجاز است ، باید گفت آنچه که بیوزده مورد تأکید ما است قبول گنجینه لغات و عبارات و اصطلاحات و امثال عامیانه است نه تقلید بجا و بیجا ی تلفظ عوام .

خود جامعه چند قرنی است که از کاروان تمدن بشری عقب ماند است. این زبان از جهت مصطلحات مورد نیاز قرون وسطای بسیار رثوتمند است ولی از جهت مصطلحات علمی و فنی جدید هنوز دچار تنگ دستی است. این امر ضروری میسازد که واژه های نوینی آفریده شود. در این مرحله باید بنا را بر این گذاشت که حتی المقدور معادلی پارسی اندیشیده شود و از قبول بی بند و بار واژه های بیگانه در حد و امکان و لا اقل در زمینه اصطلاحات اساسی علوم اصلی (۱) احتراز جست. باید برای آفرینش معادل بلوغ و فصیح بقاری برای اصطلاح مسرود ضرور تلاش کرد و اما در سنن زبان پارسی دوشیوه لغت سازی وجود داشته. یکی شیوه نخستین نویسندگان و دانشمندان و مترجمین ایرانی که با تکامل سنن زبانهای کهن ایرانی (بویژه پهلوی) و موافق روح زبان پارسی که زبانی است ترکیب پذیر و ترکیب پسند به ایجاد ترکیبات فصیح و بلوغ دست میزدند و دیگر سنت متداول و روانهای نزول زبان که عبارتست از قبول مستقیم اصطلاحات بیگانه و استعمال بی پروای لغات و اصطلاحات قلمبه عیبی (مانند قعدوه، ترقوه، عظم قصب، حذلولسی، خضره الورق، میزان الضغطه و غیره).

باید به نخستین سنت یعنی سنت ایجاد معادل‌های ترکیبی پارسی که آقای دکتربه محمد معین در شماره ۴ لغت نامه دهاخ در اطراف آن پس از استقصا^{*} بلوغی بحثی کرده و نمونه های بسیاری بدست داده اند تکیه کرد. در آثار فلاسفه و دانشمندان بزرگی مانند بیرونی، ابن سینا، غزالی، ناصر خسرو، ابویفید جوزجانی شاگرد ابن سینا، افضل الدین کاشی (معروف بابا افضل) و غیره همچنین معادل‌های بسیاری توان یافت برای نمونه برخی از آنها که بنظر نگارنده بسیار فصیح و زیباست ذکر میشود:

واژه عربی	معادل فارسی	از کیست
ملاحظه	نگرش	بیرونی (التفهیم)
فرض کردن	نهادن	"
قطع	برینش	ابن سینا (دانشنامه)
عالم جسمانی	جهان تنومند	"
اجازه	روا بود	(ترجمه اشارات)
بطئی	درنگ ناک	"
ملك	داشت	"
مسای	سرسر	(رگ شناسی)
فاعل	کنا	(دانشنامه)
ماده - مادیت	مایگی	"
وضع	نهاد	"
ادراک	اند ریافت	"
قوه منمیه	نیروی بالشد	"
انجماد	بمستثاقی	"
قابل تقسیم	بهره پذیر	"
عنیت و اختلاف	هموئی و جزاوی	"
متحرك وساكن	جنبنده و آرامید	"
قوه حرکت	نیروی جنبائی	"
مرئی	دیداری	(رگ شناسی)
ذات نامیه	گوهرروینده	"

(۱) امروز علوم طبیعی و انسانی با سرعت بسط یافته و شاخه های بسیارمید و آوند که آن شاخه ها خود شاخه های مستقل تازه ای میدهند. اصطلاحات (ترمنولوژی) این علوم که بیشتر بر پایه عناصر لاتین و یونانی است چنان تنوعی دارد که دعوی معادل سازی برای همه آنها دعوی باطل، غیر عملی و مضحکی است. ماناگزیریم اصطلاحات (ترمنولوژی) این علوم را غالباً بهمان صورت که جنبه بین المللی یافته پذیریم، به همین جهت است که ضرورت معادل سازی در مورد اصطلاحات اساسی علوم اصلی تصریح گردیده است.

قوه حافظه	نیروی یاد داشت	ابن سینا (دانشنامه)
طرح	افکنند	ابویسید جوزجانی
عمود	راستا	" "
منصف الزاویه	نیمه گاه	" "
قوه جاذبه	نیروی اندرکشند	ناصر خسرو (جامع الحکمتین)
فاعل و منفعل	کاربند و کارپذیر	" (زاد المسافرین)
نفس حیوان	روان ستوری	" "
متفکر	اندیشه گر	افضل الدین کاشانی (مدارج الکمال)
تحریک	انگیزش	" (عرض نامه)
حرکت ارادی و غیر ارادی	جنبش خواست و مناجا ^{ست} خوا	" (ره انجام نامه)
نفس ناطقه	خود سخنگوی	" (جاودان نامه)
ماده اولی	مایه نخستین	" (ره انجام نامه)

این نمونه ها گواه بر قدرتی است که در زبان پارسی برای معادل سازی نهان بود و اگر همه این سنت ایجاد معالهای فصیح را دنبال میکردند کاربرد رآمیختگی زبان ما با واژه های بیگانه یابین غایت در زمان ناپذیر نمیرسید و تا این حد نبود که گاه در عبارات فارسی تنها برخی افعال و حروف دال بر آنست که زبان عربی نیست . ولی اینک همچنان که گفته ایم اندیشه احیا^{ست} فارسی سره اندیشه خام مردم سطحی است که سخت - جانی زبان و ویژگیهای اثرانمیشناسند . اما اگر ما در خلق معادل های نو بر سنت بیرونی ها و ابن سینا^{ست} ، غزالیها و ناصر خسروها برویم کاربرد رستی کرده ایم . زیرا این متفکران میهن پرست که غالباً بسبب دشمنی با خلافت عباسیان و تعلق به اندیشه های شیعی یا صوفی آویزشی بحفظ زبان داشته اند اینکار را آگاهانه کرده اند . تردیدی نیست که تکرار مکانیکی معادل های ساخته شده از اطرف آنها امروزه روان نیست . سلیقه مادر زبان دگرگون شده است و غالب معادل های^{ست} که در همین مقاله بعنوان نمونه آوردیم دگر امروز بدین شکل برای ما بکار رستنی نیست ولی آن اصل و قاعده ای که در این معادل سازیم مراعات شده یعنی جستجوی ترکیبات فصیح و بلیغ پارسی اصلی است درست که میتوان امروز نیز آنرا در حدود منطقی و ضروری متبع شمرد . حزب توده ایران در جریان فعالیت آید ثولوتیک خود ای چه بسا بدین شیوه آفرینش معادل های فارسی دست زد و بسیاری از واژه های که نویسندگان حزب یا خود ترکیب کرده یا از گنجینه زبان برای مفاهیمی خاص استخدام کرده اند اکنون بدان معانی که آنها خواسته اند استعمال میشود مانند پیگیر، پیکارچو، جنگ آفریز، پیشتاز، پنهانکاری، جهان وطنی، جهان بینی، خود آموزی، یاد کرد، بهره کشی و بسیاری دیگر .

با آنکه هنوز سخن گفتنی در این زمینه باقی است برای احتراز از اطاله بیشتر کلام سخن را بهمین جا با آرزوی رهایی نهائی طوطی شکر شکن زبان پارسی از قفس اسارت و گدازه ارتجاع و استعمار خاتمه میدهم .

انتقادی بر انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک

درباره کتاب « علم کلام » تألیف آقای دکتر سید احمد صفائی

چندی پیش در انشکاه تهران جلد اول « علم کلام » تألیف دکتر سید احمد صفائی را منتشر کرد (۱). بداهه که استاد دانشگاه به خط جلی روی جلد کتاب نوشته ، مقصود از تألیف آن « اثبات صانع ... و بحث و انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک » است . در پیشگفتار کتاب مؤلف مینویسد : « در مقابل متناقضات ماتریالیستهای امروز نمیتوان بصورت کتب کلامی دانشمندان سابق که مطابق با اوضاع و احوال و افکار آنروز نوشته شده اکتفا کرد » (۲). آقای صفائی خدا پرستان و دانشمندان را فرامیخواند « که جنبه متحدی تشکیل داده به مبارزه تبلیغاتی علیه مکتب مادیت و دستگاه غد خد او هواخواهان آن بپردازند و کوه را بمان غباری و هوا را با یک جوانان را از سبب درد حقیقت و فضیلت نگاهدارند » (۳). مؤلف کتاب در پیشگفتار چهار صفحه ای غد هشت بار به مبارزه کونیاگون متذکر شد که « در مقابل شبهات بنی الصلوات عصری ماتریالیستها » قد علم کرده ، « در مقابل شبهات مکتب ماتریالیسم دیالکتیک » برآمده ، « تا آنجا که صدق و در بوده به شبهات و باوه سرائیهای ماتریالیستها غالباً با بیان عورت بر استفاده از سلاحها و مستلزمات ایشان پاسخ داده » ، « در جز اول کتاب ۰۰۰ بیشتر به االب مربوط بخدا است و در شبهات و گفتههای ماتریالیستها ، خصوصاً پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک وجود داشته و در دفع شبهات آنان کوشیده است . (۴)

ماد را بنحدا قصد ند اریم در پیرامون علم کلام و کتاب ضخیم ۳۴۵ صفحه ای آقای صفائی گفتگو کنیم و فقط میخواهیم با اختصار نشان دهیم که وی چگونه در مقام رد شبهات مکتب ماتریالیسم دیالکتیک برآمده و نامعلوم شود که شبهات و مغالطه چیست و درد حقیقت و فضیلت کیست . اما پیش از اینکه باصل مطالب بپردازیم طرح مسئله زیر را ضروری میدانیم : چرا مولفین و مترجمین تواریخ حکمت و فلسفه در ایران نیم قرن اخیر از دکا* الملك* فروشی گرفته تا دکتر محمد خزائلی و زریاب خوشی در تالیفات و ترجمههای خود تا چند سال قبل غالباً با از مارکس ، انگلس و لنین نامی نمیدادند و یا اگر احیاناً نصیحت از دیالکتیک بعیان نمیدادند از دیالکتیک هگل بافرا تر نمیادند ، ولی اینک يك استاد دانشگاه و وظیفه اصلی کتاب درسی خود را انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک قرار داده ، از مارکس و انگلس و لنین و استالین نام میبرد ، مگر از اندک تالیفات نقل قول کرده با اصطلاح خود « در رد مغالطات و شبهات آنها میکوشد » ؟

با یکی دقت در اوضاع و احوال کنونی کشور پاسخ این سؤال آشکار میگردد . این تشدید روز افزون مبارزه ایدئولوژیک در ایران است که تئورسین های دستگاه حکمرا با این امر واداشته است . علیرغم تمام تشبیهات ، تشبیهات باران در اجتماع ایران از تئور و تضییق و حنایت فردی و جمعی گرفته تا عواقر بیسی و جعل و تزویر و تحریف حقایق و شهت و افترا روز بروز بیشتر افکار رنجناختن مارکسیزم - لنینیسم که یگانه جهان بینی علمی متری و انقلابی پیگیر دوران ماست در

(۱) - سید احمد صفائی ، علم کلام ، جلد اول ، تهران ، ۱۳۳۹ (۲) - همان کتاب ص ۳

(۳) - همان کتاب ص ۲ (۴) - " " " " ص ۴

از دهان تود مها رسوخ ميکند . ترقیات شگرف و پيروزيهاي عظيمي که روسيه عقب مانده تزاری طی مدت قلیل تاريخی در تمام امور حیات اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگي بد آن نائل آمده و تنهاتر و تنهاتر پدیده پرچم ظفر نمون آموزش مارکسیزم - لنینیسم تحت رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی صورت پذیر گردید ، است ، نمونه درخشان تاريخی است که نمیتواند تود های مردم ، تمام شیفتگان آزادی ، استقلال واقعی ، ترقی و سعادت تعیین را الهام بخشیده این حقیقت که اکنون ایدئولوژیهای دستگاه حاکمه بیاد دکتر ارانی افتاده ، افکاری را که این دانشمند مارکسیست با از خود گذشتگی و فدکاری تبلیغ میکرد در سخوت تحریف و افتزای ناروا ساخته اند خود نشانه ای از نفوذ و رسوخ روز افزون افکار مارکسیستی در تود هاست . بدون شك این نفوذ یکی از پيروزيهاي حزب تود ایران است که یگانه - سازمان متشکل و مروج پیگیر مکتب ماتریالیسم دیاکتیک کشور ماست .

به اصل مطلب بپردازیم : صفائی در کتاب خود اصول دیاکتیک را سرودست شکسته از ترجمه فارسی - کتاب " اصول مقدماتی فلسفه " تالیف ژرژ پلیرست (۱) نقل کرده ، ابتدا مایوسانه میگوید تا این مارکسیست فرانسوی را در مقابل دکتر ارانی بگذارد . او میگوید : " ژرژ پلیرست در کتاب اصول مقدماتی فلسفه برای دیاکتیک چهار اصل ذکر میکند بدین ترتیب : ۱ - تغییر دیاکتیکی ۲ - تاثیر متقابل یا فعل و انفعال ۳ - تضاد ۴ - تیدی که کمیت به کیفیت یا قانون جهش . ولی دکتر ارانی در مقام بیان اصول دیاکتیک بدین تضاد و تضایس دیاکتیکی یا تکامل و تحول اکتفا نموده ، بقیه اصول را ضمن بحث در واصل منبر مورد مطالعه قرار داده است (۲) مؤلف سبب بعضی از این اصول را در دو سه سطر توضیح داده به " انتقاد " از آنها میپردازد . برای اینکه از قیافه حقیقی بجانب " بیخبری و بیخبري " استاد دانشگاه " در علم " برده برداشته شود ذکر یک نمونه کافی است . احمد صفائی که از کتاب ژرژ پلیرست بکار نقل کرده است (و کاملاً آشکارا ساخته غیر از برخی آثار ارانی این کتاب یک اثر از هزاران کتاب مارکسیستی است که برای " رد شبهات مکتب ماتریالیسم دیاکتیک " مورد استفاده است . استاد علم کلام واقع شده) حاضر نیست ولو چند سطر خوانند و با فیلسوف مشهور فرانسه آشنا سازد . او وقتی از فرانسیس بیکن یادگاریت یا لایب نیتس یا برکلی و دیگران (کسانی که در تاریخ رسمی فلسفه از ایشان بتفصیل یاد شده است) سخن بماند میآورد لااقل تاریخ و محل تولد و میزان شهرت آنان را ذکر میکند ؛ بگذریم از اینکه اغلب کسانی نظیر قون بایر و فیکروا " انقلاب متخصصین " ، دانشمندان بزرگ " و ایدئالیستهارا " فلاسفه بزرگ " و آثار شانرا " تصنیفاً گرانها " میخواند . اما هنگامی که صحبت بر سر یک فیلسوف مارکسیست است (که خاصه در مطبوعات رسمی و مژده صفت ایران از کسانی نظیر او نام برد نمیشود) یا سکوت اختیار کرده و یا با استعمال واژه های نظیر " مغالطه مضحک " یا " و هراسی " ، " ترهات " ، " بیسوادی صبی اطلاق " ، " تقلب و تحریف بمنظور سیاسی " و غیره او و دیگر ارانی را هدف اهانت و افتزاز قرار میدهند . این ناست نمونه ای از انرا نشان میدهد .

که ایدئولوژیهای بورژوازی از آن در میزنند . آقای صفائی در باره اصل یکمینویس : " پیروان مکتب مارکس و لنینیسم انتقاد صفائی از اصل یکم دیاکتیک " . این ناست نمونه ای از انرا نشان میدهد .
میگویند هر چند رتال موجود است در سخوت تحول و تضایس است . هیچ چیز را نمیشود در حال جمود مورد بحث قرار داد . دنیا مانند رودخانه ایست و نمیشود بیک رودخانه در وارد شد (۳) . البته در جهان کنونی در شواست کسی آشکارا

(۱) - ژرژ پلیرست فیلسوف مارکسیست و عضو حزب کمونیست فرانسه یکی از فعالین " نهضت مقاومت " بود . او در سال ۱۹۰۳ در مجارستان بدنیآ آمده ، در سالهای ۲۰ عصر ما بجنبش انقلابی پیوست . از او آخرد هم دوم ترن کنونی . مبارزه علیه ایدئالیسم و ماتریالیسم تمامیه در پریسکولوژی برداخت و مکتب " پسیکو آنالیز " را مورد انتقاد قرار داد . خصوصاً مجاهدات او در مبارزه علیه ایدئالیسم برگسون و انتقاد برایش که از مکتب " انتوتیپوسم " او کرد پلیرست را چون فیلسوفی دانشمند و پیرز جهانیان شناساند . ژرژ پلیرست ترویج آموزش مارکسیزم را وجهه - همت خویش ساخت . دوره سخنرانیهاییکه در دانشگاه گرنی پاریس ایراد کرده بود پس از شهادت تتر تحت عنوان " اصول مقدماتی فلسفه در سال ۱۹۴۶ بطبیع رسید . در استان جنک جهانی اخیر که فاشیسم روز بروز بیشتر جهانرا به پرتگاه جنک میکشاند پلیرست قلمآتشین خود را علیه " راسیسم " و " اکنیستنیالیسم " و بیروان آنها در فرانسه معطوف داشت و از آغاز جنک به فعالیت زیرزمینی علیه فاشیسم پرداخت . در سال ۱۹۴۱ اثر مشهور خود " انقلاب و ضد انقلاب در قرن بیستم " را نوشت که افشای بی امانی از ایدئولوژی فاشیسم بود . فاشیستهای هیتلری او را دستگیر کردند و در سال ۱۹۴۲ تیرباران نمودند .

و صریحاً منکر حرکت و تحول و تغییر بشود و خود را دستخوش تمسخر و استهزای عموم نسازد . آقای صفائی نیز در انتقاد از این اصل مسلم دیاکتیک را کارانه خود را دارد از حرکت و تحول و تکامل نشان داد مینویسد : " طرفداران این عقیده چنین گمان کرده اند که عقیده و تحول از ابتکارات دیاکتیکی است و چنین وانمود میکنند که تضاد و متافیزیسیم ها در باره موضوع عمومی جهان نقطه مقابل این عقیده است ، یعنی الهیون همه چیز را ثابت — جامد — لایتغیر — ابدی و لایزال میدانند . (۱)

اولاً — در این جا و در سایر مباحث کتاب مولف همیشه الهیون را بدون هیچ دلیل و توضیحی متافیزیسیم نامیده است . در مقدمه مسکتاب در تعریف علم کلام مینویسد : " علم کلام شاخه ایست از شاخه های علم حکمت الهی (متافیزیک) " . در صورتیکه الهیون در اصطلاح فلسفی مترادف " تئولوژیک ها " بزبان یونانی است نه " متافیزیسیم " و تئولوژی یعنی الهیات ، گرچه وجود مشترک زیادی با متافیزیک دارد ولی عین آن نیست . ثانیاً — در تعریف " متافیزیسیم " مینویسد : " بهرحال متافیزیسیم کسی است که علاوه بر آنچه وجود موجودات را در خارج از ذهن و فکر قبول دارد ، به عالم ارواح و ماورا طبیعت نیز قائل است . (۲) امام معلوم است کسانی که در عین حال معتقد بوجود و عالم واقعی ؛ عالمات خارج از ذهن انسان و عالم ارواح و ماورا طبیعت هستند " و الیست " یعنی طرفدار تئویت در فلسفه هستند نه متافیزیسیم و ماهایم " متافیزیک " و " دوالیسم " یکسان نیستند . علاوه متافیزیک در مقابل دیاکتیک مفهوم خاصی دارد که با متافیزیک بمعنای ماورا طبیعه عیناً یکی نیست . متافیزیک در اینجا یعنی ضد دیاکتیک و این اصطلاحی است که هگل وضع کرده است .

در دنباله عبارت بالا آقای صفائی اضافه میکند : " و این مکتب (یعنی مکتب فلاسفه الهی که آنها را — متافیزیسیم خوانده است) حد فاصل د و مکتب ماتریالیسم است . (منظورش از د و مکتب ماتریالیسم یکی مکتب ماتریالیسم ود یگری مکتب ماتریالیسم دیاکتیک است که در صفحه قبل از آنها گفتگو کرده است) که جنبه های واقعی هر یک را گرفته و جنبه های افراطی و غلط آنها انداخته است " (ص ۱۱۱) . برای کسیکه با تاریخ فلسفه و مذاکره آشنا باشد این سؤال پیش می آید که این یک امتخصصین در فلسفه الهی هستند که کما یبین د و مکتب ماتریالیسم قرار اند ؟ بیروان حکمت الهی همیشه سرسخت ترین دشمنان ماتریالیست بوده اند ، هر قدر متفکری در پیروی از فلسفه ماتریالیستی بیکسر بود ، بیشتر د چار قهر و غضب الهیون قرار گرفته است . برای اینکه غدیت و خصوصت الهیون با ماتریالیستهاروشن شود ، بیکدی از کتب مشهور مذهب امامیه رجوع میکنیم . در کتاب منسوب به مسید مرتضی بند اعی حسنی رازی موسوم به " تبصره العوام " نوشته شده : " بدانکه مذهب فلاسفه مختلف است " (۳) و پس از توضیح بعضی مکتب فلسفی یونان قدیم از طرفداران افلاطون و ارسطو و فیثاغورث و طالاسود یکران گرفته تا بیروان فارابی و ابن سینا مینویسد : " اگر فضایح کفر این ملاعین حمله یاد کنیم بحد ما و ما را تمام نشود " (۴) . مولف از این " فلاسفه مختلف " خصوصاً آنها را کافر و ملعون می شمارد که " گویند عالم د وار و کرد انست و جز از نیسا هیچ سرای دیگر نیست " (۵) . آقای صفائی خود در تعریف ماتریالیسم نوشته است : " ماتریالیسم مکتب مادیت و انکار ماورا طبیعه است (۶) " . (درستتر آنست که انکار اید هالیسم است) . و در بیان متافیزیسیم که از نظر او همان حکمت الهی است تذکر می شود که : " متافیزیک بمعنای ماورا طبیعه میباشد (۷) . پس در این صورت چگونه ممکن است فلسفه الهی یا بقول ایشان مابعد الطبیعه که انکار ماتریالیسم است حد فاصل د و مکتب — ماتریالیستی یعنی در هر حال منسوب بجهیه ماتریالیسم باشد ؟

آیا این مغلطه های آشکار در اصطلاحات و ماهایم و تعاریف و این ضد و نقیض گویی پایین منقول نیست که جنبه اید هالیستی و ارتجاعی آن عقایدی که اذات صفائی ترویج میکنند از انظار مستور ماند ؟ آیا ما حق نداریم آنچه که ایشان بناحق درباره دکتر ارانی گفته اند بحق درباره خود شان بگوئیم که : " این معنی یا ناشی از نسیماوی صی اطلاعاتی از مباحث فلسفه و کلام است یا تقلب و تحریف بمنظور سیاسی (۸) " .

لیکن استاد طه کلام که پی برد " چنانکه بانیز هوشمشر نمیتوان بچنگ سلاح اتمی رفت ، در مقابل " شبهات

- (۱) — علم کلام ص ۱۱۳ (۲) — علم کلام ص ۱۱۱
 (۳) — تبصره العوام چاپ تهران — مباحث معجری ص ۴ (۴) تبصره العوام صفحات ۴ و ۵
 (۵) — همان کتاب ص ۵۴ (۶) علم کلام ص ۱۱۰
 (۷) — علم کلام ص ۱۱۱ (۸) — همان کتاب ص ۲۳۲

ومطالبات عصری ماتریالیستها^۱ هم با استدلالها و احتجاجات دانشمندان پیش نمیتوان اکتفا کرد (۱) شجاعت بیشتری بخرج داد، نه فقط الهیون را بصف ماتریالیستها وارد میکند، بلکه اصل "تغییر دیاکتیکی" را هم در ظاهر امر چیزین با افتاد و اح تلقی کرده و معتقد است که حتی بعضی از فلاسفه کهن گویا صیقلتر از مارکس و انگلس - بدان پی بردند و بودند. او میگوید: "بامختصر مطالعه ای در آراء و عقاید خداپرستان... مسلم خواهد شد که نهایت بی انصافی است که متافیزیسم را یک مکتب جمود معرفی کنند (۲) ."

اقتدایه بینیم این مطالعه مختصر ایشان از چه قرار است. استاد دانشگاه در کتاب خود از چهار نوع حرکت (اینس - وضعی - کتب - کیفی) سخن گفته بمنظریه "حرکت جوهری" صدرا ی شیرازی اشاره نموده - بالاخره چنین نتیجه میگیرد: "این نظریه موضوع تحول و حرکت را در موجودات صیقلتر از نظریه دیاکتیکی ثابت میکند (۳) . چون مجله "دنیا" در شماره های گذشته خود کم و بیش در این باره سخن گفته است در اینجا فقط بمتکرار این مطلب اکتفا میکنیم که همانه فقط منکر وجود عناصر روشنی از تفکر دیاکتیکی (نهایتا الیسم دیاکتیک) در فلسفه صدرا ی شیرازی نمی باشیم، بلکه چنانچه بکرات گفته شده است بررسی و توضیح درست این نکات حالتی ضروری و یکی از وظایف پرافتخار هر دانشمند ایرانی میدانیم که بخواهد در رشته تاریخ فلسفه ایران بقد قی و توفیق بپردازد. اما آنچه در اینجا باید متذکر شد اینست که آقای صفائی نشان نمیدهد که از اسلوب دیاکتیک که انتقاد و وظیفه اصلی خویش قرار داد و اطلاع لازم را نداد. او متوجه نیست که اسلوب دیاکتیک اسلوب بررسی و تدقیق و همانطور که مکن است مورد استفاده یک ماتریالیست قرار گیرد میتواند در تحقیقات یک ایده الیست نیز کار برد شود. اسلوب دیاکتیک در تحقیقات انعکاسی آزد دیاکتیک واقعی و عینی در معانی انسان است و این واقعیت عینی همانا توره که در ذهن یک ماتریالیست میتواند منعکس شود در شعور یک ایده الیست نیز میتواند انعکاس یابد. تاریخ فلسفه - نمونه های زیادی از این موضوع را داده است. در یونان قدیم مثلا هرکلیت (که صفائی در صفحه ۱۲ کتاب خود ضمن قطعهای از قول استالین آزد فاطر فلسفی لنین نقل کرده و هم چنین در صفحات دیگر از او نام میبرد) یکی از متفکرین بزرگی بود که در سیستم فلسفی ماتریالیسم بدوی خود اسلوب دیاکتیک را بکار میبرد. در دورانهای اخیر هگل فیلسوف شهیر آلمانی کسی بود که قوانین دیاکتیک را بنحوی بارز فرمول بندی کرد. اما دیاکتیک هگلی، دیاکتیکی منطقی بر سیستم فلسفه ایده آلیستی بود. آقای صفائی تصور میکند کشف تازه و بزرگی کرده و بیخیال خود "تاریخ" ماتریالیسم دیاکتیک را از هم گسسته است آنجا که میگوید: "طنی ایحال جمع اضدادی که هگل میگوید غیر جمع اضداد مارکس و مقلد او دکترا را می است (۴) . کارل مارکس خود در کتاب مشهور "سرمایه" (در متمم جلد یکم، چاپ دوم بزبان آلمانی) میگوید: "اسلوب دیاکتیکی من نتهنهاد ربنیاد خود با اسلوب هگل تفاوت دارد بلکه مستقیما متضاد آن میباشد. در نتیجه هر هگل تفکر که وی آنرا تحت عنوان ایده محتوی یک ذات - مستقلی میشمارد، آفریننده دنیای واقعی است و عقیده او دنیای واقعی انعکاسی است از ایده و تفکر - در صورتی که برعکس در نظر من ایده چیزی نیست جز همان ماده که بدماغ انسان منتقل شده و در آن تغییر شکل یافته است." متضاد فلسفه مارکس است؛ زیرا فلسفه مارکسیستی فلسفه ماتریالیسم پیگیر است. از این لحاظ نیز اسلوب دیاکتیک مارکسیستی با دیاکتیکی که متناظر در سیستم فلسفه ایده آلیستی و شعوریک مثلا صدرا لیدین شیرازی دیده میشود - (وجود چنین دیاکتیکی را در نزد صدرا کسی منکر نیست) تفاوت اساسی دارد. اما آقای صفائی عقیده - دیگری دارد. بنظر او "تنها فرقی که بین متافیزیسم (منظورش الهیات است) و ماتریالیسم دیاکتیک هست اینست که دیاکتیسیم تحول و حرکت را شامل همه چیز میدانند، حتی ظوم و ادراکات و اصول اخلاقی و اجتماعی را، هیچ چیز حتی بدیهیات را از قانون تحول استثناء نمیکند؛ برخلاف متافیزیسیم (یعنی تئولوگ) که صمیمت تحول را نسبت به هر چیز منکر است (۵) . برای اینکه باصطلاح نمیدانید که کانون تغییر و تحول لاقی - استثنائی دارد و احتجاج خود را بحد اطلاق برسانند دست به شیرینکاری زد همینویسد: "بعلاوه آراین قانون هیچ استثنائی ندارد، خود این قانون جزا عزیز نیست جهت شده و تکیه بعسند ابدیت مطلق زده است و دستخوش تحول نمیشود. مگر این قانون زائیده فکر تحول بشر نیست (۶) ."

(۱) - علم کلام ص ۴ (۲) همان کتاب صفحات ۱۱۳ - ۱۱۴ (۳) همان کتاب ص ۱۱۴
 (۴) - همان کتاب ص ۱۳۸ (۵) همان کتاب ص ۱۱۴ (۶) همان کتاب ص ۱۱۵

اولا - برای اینکه خاطر آقای صفائی آسوده شود باید گفت که از نظر ماتریالیسم دیاکتیک یکانه لایتغیر مطلق ابدی و لایزال همانا ماده و اشیاء متغیر است که همه پدیدهای جهان مظاهر گوناگون آنند .
 ثانيا - در جواب سؤال ایشان باید گفت : خیر (این قانون نیز مانند سایر قوانین علمی) نه قوانین حقوقی) جنبه عینی دارد نه ذهنی . قوانین علمی زائیده فکر بشر نیستند ، بلکه انعکاسی هستند از روابط ضروری عینی (که در خارج از ذهن انسان بین پدیده ها وجود دارند) در ذهن بشر . فکرات انسان قوانین علمی را نمی زاید و خلق نمی کند ، بلکه آنها را در طبیعت واقعی خارجی کشف کرده و بخد مت خود امید آرد . آهن در برابر حرارت درازود مقابل پروتکتینا میشود ، چه انسان بداند یا نداند ، یا اساسا وجود داشته باشد یا نه . انعکاس این رابطه واقعی و ضروری بین آهن و حرارت در مغز انسان یک قانون علمی بما عرضه میدارد . قانون ظروف مرتبطه را ارسطو کشف کرد نه ایجاد ، پیرازا و همباب درد و ظرف مربوط بهم در یک سطح قرار میگرفت . اختراعات بشر نیز هیچیک از چهارچوبه عمل قوانین عینی واقعی خارج نیست . اگر بشر طبیعت را تغییر میدهد و تغییرهای - بیکران آنها بخد مت خود امید آرد همه و همه از راه شناختن و کشف قوانین طبیعی ، در برابر هم گذاردن آنها ، موثر ساختن یکی در دیگری ، تغییر دادن محیط و شرایط عمل در دسته آنها از این قوانین طبق دسته دیگریا اخره - تخصیص نتایج مطلوب است . درد و ظرف مرتبط نیز البته میتوان سطح آب یکی را مثلا با ایجاد فشار روی آن پایتخت آرد یکی برد - اما این خود با استفاده از قانون عینی واقعی دیگری که قانون فشار باشد علمی است . اگر بشر امروز به استفاده از انرژی بیکران داخل اتم آغاز کرد ، است فقط به علت آنستکه توانسته قوانین ضروری عینی موجودیت اتم را بشناسد . این قوانین که تازه شناختن آنها آغاز شد " زائیده فکر متحول بشر " نیستند ، بلکه میلیارد ها میلیارد سال ، هنوز قبل از پیدایش انسان به همراه خود اتم وجود خارجی داشته اند . در این باره دکتر ارانی در کتاب خود " ماتریالیسم دیاکتیک " قطع نظر را از اثر مشهور انگلس " آنتی دورینگ " آورده است که :

" اصول و قوانین کلی مبداء شروع تحقیقات علمی نبوده بلکه نتیجه تحقیقات علمی میباشند . نه اینستکه ما قوانین کلی (موجود در فکر) را بطبیعت و تاریخ بشر تطبیق میدهم بلکه ما اصول را از آنها نتیجه میگیریم . نه اینکه طبیعت و عالم انسان این قوانین (موجود در فکر) را تعقیب میکند بلکه قوانین واحد یکسه با طبیعت موافقت دارند صحیح میباشند . (۱)"

اما آنچه بالاخص مربوط بقوانین دیاکتیک است دید میشود که آقای سید احمد صفائی بین دیاکتیک با اصطلاح " عینی " و دیاکتیک " ذهنی " تمیز نمیکند آرد . انگلس در کتاب خود " دیاکتیک طبیعت " در این باره میگوید :
 " دیاکتیک با اصطلاح " عینی " در تمام طبیعت حکم فرماست ، دیاکتیک با اصطلاح " ذهنی " یعنی تفکر دیاکتیکی فقط عبارت از انعکاسی از حرکت کف فرما در همه طبیعت از راه تضاد هاست - تضاد هائی که حیات طبیعت مشروط بعبارزه داعی آنها و انتقال مقابل یکی بد دیگری یا بشکل عالیتر میباشند (۲) ."

همین مطالب را ارانی توضیح میدهد :

" دقت کنید که در مفهوم را بیا یکدیگر مخلوط نکنید . اگر صحبت از دیاکتیک در طبیعت باشد غرض واقعیت دیاکتیک یعنی تاثیر متقابل اجزا طبیعت و یکدیگر است . آنها بدون ارتباط بطرز تفکر بشر است . و اگر صحبت از اسلوب دیاکتیک باشد غرض تصویری از واقعیت دیاکتیک در مغز ماست که بایک واقعیت نظیر است و طریقه استدلال ماست " (۳)

اما آقای صفائی این دقت را کرده ، در مفهوم را بیا یکدیگر مخلوط کرده است . آقای سید احمد صفائی از کلیت و عمومیت داشتن این قانون دیاکتیک خیلی ناراحت است . اما چه میشود کرد اگر تاحال انسان حادثهای ، پدیدهای ، جسمی که وجود واقعی داشته باشد ولی دستخوش حرکت و تغییر و تبدل

(۱) - ف . انگلس ، آنتی دورینگ ، چاپ روسی ۱۹۴۸ ص ۳۴ ؛ دکتر ارانی ، ماتریالیسم دیاکتیک ، تهران فروردین ۱۳۲۵ ص ۲۷
 (۲) - ف . انگلس ، دیاکتیک طبیعت ، چاپ روسی ۱۹۴۸ ص ۱۵۸ (۳) - دکتر ارانی ماتریالیسم دیاکتیک ص ۶۰

وتحول نبود باشد نمیشناختند * بهمین دلیل نیز منطقی و عقل سلیم حکم بکلیت و صومیت این قانون میکند * ولی استاد کلام ناراحت شده و میخواهد بهر نحوی هست مفری برای خسالت بیابد و طیر غم علم و عقل سلیم باین نتیجه میرسد که " لامحاله موجود اتی (۴) از تحول معاف میباشند (۱) " .

انتقاد سید احمد صفائی از اصل دیگر دیاکتیک * درباره اصل دوم دیاکتیک - قانون " تاثیر متقابل " - نیز متمدن معین همین راه را پیموده است * یعنی باز پس از شرح چند کلمه ای از این اصل فقط " کلیت و صومیت دادن " با نرائند رستم عد اند * او میگوید : " چگونه ممکن است فلاسفه الهی که منظم جهان را نظام علم و معلولی میدانند موجودات را جامد ، پایان یافته و غیر مرتبط بهم بدانند ؟ * اینجاست که اشکال در کلیت و صومیت این قانون است . خلاصه دلیلی برای تعمیم اصل تاثیر متقابل هر چیز در هر چیز درد ستیست (۲) * در جای دیگر باز تکرار میکند که : " طرفداران دیاکتیک میگویند همه چیز مربوط است (۳) " .

آقای صفائی اول این قانون دیاکتیک را تحریف میکند تا بعد از آن انتقاد کند * هیچیک از انبیا و پیروان ماتریالیسم دیاکتیک در هیچ جا نرفته است که " هر چیز در هر چیز " و " همه چیز در همه چیز " بدون قید و شرط بدون چگونگی و میزان ارتباط تاثیر میکند . برای اینکه این تحریف آشکار شود نقل قولی از ائمه استالین بنسبم در باره ماتریالیسم دیاکتیک و ماتریالیسم تاریخی که ترجمه فارسی آن مکرر بجا رسیده است (و آقای صفائی در صفحه ۱۳ کتاب خود بخلط یعنی تحت عنوان " ماتریالیسم دیاکتیک تاریخی " از آن نامبرده) در اینجاست :

" دیاکتیک برخلاف متافیزیک طبیعت را مجموعه تصادفات اشیا و پدیده ها میگوید از یکدیگر مجزا و منفرد بود * هر یکدیگر وابستگی ندارند نمیدانند ، بلکه برعکس - طبیعت را مجموعه واحد تمامی اشیا و پدیده ها میگوید باید یکدیگر رابطه داشته بطور آنی بهم وابسته بوده و مشروط بیکدیگرند میباشند * از این رو متد دیاکتیکی - معتقد است که هیچگونه پدیده ای در طبیعت منفرد آمدن در نظر گرفتن روابط آن با سایر پدیده های محیطش (دقت کنید ، نه با هر پدیده ای) نمیتواند مفهوم واقع شود * زیرا پدیده ها در هر رشته از طبیعت که تصور کنیم وقتی خارج از شرایط محیط خود محدود میباشند (توجه کنید) با در نظر گرفتن روابط جدا میشوند بیکدیگر با سایر پدیده های همجوار خود (نهر پدیده ای) دارد ملاحظه کنیم ، می بینیم که مفهوم واقع شده و میتوان آنرا توضیح داد " .

بیانی است روشن که احتیاجی به توضیح اضافی ندارد * دید میشود که " مغلطه و قلب " را پیروان مکتب ماتریالیسم دیاکتیک نمیکند ، بلکه استاد علم کلام میکند * دید میشود که کلیت و صومیت این قانون دیاکتیکی که تجربه و عقل آنرا تأیید و تصدیق کرد میگویند از این بگذراست که طبیعت بطور کلی (جامعه و تفکر بشر هم جزئی از آنست) مجموعه واحد تمامی اشیا و پدیده ها است که با یکدیگر رابطه الی و ارگانیک دارند * .

اما انتقاد آقای صفائی از این اصل تحریف شده کرده است : برای اینکه با اصطلاح خود ثابت کند که " هر چیز در هر چیز " و " همه چیز در همه چیز " تاثیر نمیکند (که هیچ پیرو مکتب ماتریالیسم دیاکتیک چنین ادعای نکرده) آقای صفائی بعلم شیمی توجه کرده ، عناصر شیمیایی را که حاصل ترکیب با هم ندارند مثال میآورد * پاسخ این - موضوع را مابعد همدار ایشان استاد شیمی دانشگاه میگذریم تا برای آقای صفائی درباره عمل کاتالیزورها در شیمی و شرایط تاثیر عناصر توضیحاتی بدهند * اما چون آقای سید احمد صفائی تلاش زیادی در آرزای بازی با اصطلاحات و قوانین و تعاریف علوم جدید از جمله فیزیک و شیمی خود را دانستند و مترقی و طرفداران نظریات نوجلو مگر سازد یاد پای خودش " حقایق ثابت را بزبان عصری بدانشجویان بیاموزد (۴) " ما آشکار ساختن ماهیت ارتجاعی آنرا لازم میدانیم * آقای صفائی ظاهراً خود را طرفدار حرکت و تحول نشان میدهد و در بحث از اصل دیاکتیک میگوید : " نهایت بی انصافی است که متافیزیسیم را یک مکتب جمود معرفی کنند (۵) " * اما علاوه بر سر کتاب خود میکوشد تا اصل حرکت و تکامل را در تمام رشته های وجود بندجوی از آنجا تخفاشته کند - در طبیعت بیجان با میان کشیدن -

(۲) - علم کلام صفحات ۱۱۵ - ۱۱۶

(۱) - علم کلام ص ۱۱۵

(۵) - علم کلام ص ۱۱۴

(۴) - همان کتاب ص ۴

(۳) - همان کتاب ص ۱۱۶

موضوع " معدوم شدن ماده " و تعبیر خود سرانه و نظط از اصل تبدیل ماده و انرژی ، در عالم آلی ، با تحریف و تحطه نظریه در اوین درباره اصل انواع و الاخره و اجتماع با حمله بجهان بینی ماتریالیسم دیا لکتیک و تبهت و افترا به مارکسیست ها . آقای صفائی برای انکار تکامل در عالم ماده تشهشع را د یوم را مثال آورد مینویسد " مسلم است اتم را د یوم یاد زنتگر اسیون بسوی کمال نمیرود بلکه بعکس برده نقصان و نابودی میرود ، یعنی را د یوم در اثر تشهشع بدیاری میدل بسرب مینبشود (۱) " . آیا بدیل بسرب شدن نابودی است ؟ را د یوم نابود نمیشود بلکه بشعاع و انرژی (اشعه الفا - بتا - گاما) تبدل میشود . این يك تحول از يك حالت کیفی به حالت کیفی دیگر است . و اگر از نقطه نظر آقای صفائی تبدیل بسرب (جسم غلیظ - کثیف و سنگین) شد و نقصان است پس حارب د یگر قضیه یعنی تشهشع (تبدیل شدن باشعه رقیق و سبک) را کهد رجعت عکس " نقصان " است باید " تکامل " دانست اما درباره عالم آلی و تکامل موجودات زنده آقای صفائی با انکار " باز رجاعی ترین نظریهها و انواع مخلطه و فسفسطه نگاه است نظریه در اوین را " بی شک از نظریهها و آرا " جنوشی " معرفی کند (۲) . او بالحن خصمانه و برازکین و نفرت اظهار خوشوقتی میکند که گویا " خوشبختانه دانشمندان پنده این تئوری را زده اند و تارویود آنرا از هم گسسته اند " در اوین را د یوانه و مثاد فیرکورا بزرگترین متخصص جلوه دادن خود نمونه د یگری از " بیطرفی و بیخبرگی " استاد - دانشگاه " در علم و فرهنگ " است . لیکن چه کسی نمیداند که نظریه در اوین درباره تبدیلیات انواع یگانه نظریه علمی است که تحول انواع وید ایشانسان را توضیح میدهد . اما آقای صفائی چنانچه از صفحه ۱۵۵ کتابشان پیدا افسانه آدم و حواریا بر این نظریه علمی ایشانسان را توضیح میدهد . و الاخره آنچه او طبعمار کسبزم برای تکذیب اصل تکامل در جامعه بشری مگوید از این مقاله مختصر که پیشروشن میگرد دکدهتاچه حد آقای صفائی از تکامل اجتماعی هراسناک است بیجهت نیست که استاد علم کلام مخصوصا به قانون بقا ماده و توضیحات ارزنده د دکتر ارانی در این باره و همچنین به نظریه در اوین درباره تکامل موجودات آلی اینطور خصمانه و انتقامجویانه حمله میکند زیرا به تئوریکه انگلس هم بجا میگوید تذکر داده است خاصه ایند کشف بزرگ علمی در قرن گذشته شدیدترین خیرات را با افکار ارتجاعی و موهومات و خرافات وارد ساختند .

چون آقای صفائی بمنظور انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیا لکتیک " با سلاحهای نوین " وارد معقولات شده و نظریه " معدوم شدن ماده " سخن بعبان آورده است و شیعیای ساختارنی داخلی اتم را نیز ترسیم نموده است (۴) چند کلمه ای در این باره میگوئیم .

" معدوم شدن ماده " و معنای آن از نظر فلسفی . پیر از هر چیز ما کمال تاسف بر اح آقای صفائی باید گفت که این " سلاح " بهیچوجه نو نیست و متجاوز از پنجاه سال پیر از آرت فیزیک د انبهای آید هالیست در مبارزه علیه ماتریالیسم دیا لکتیک آرموده شد مودر میدان علم و عمل و تئوری و تجربه کنندی و نابرابری خود را کاملاً اندر ساخته است . برای روشن شدن د مطلب و رعایت اختصار یکتاب مشهور لنین " ماتریالیسم و امپریوریسم " مراجعه کنیم . در این کتاب کهد رسال ۱۹۰۸ یعنی ۵۲ سال پیش نوشته شده لنین بتفصیل پیرامون " معدوم شدن ماده " و سایر تئوریهای عصر خود و نتایج فلسفی آنها سخن گفته است . در قسمت دوم از فصل پنجم کتاب منور زیر عنوان " ماد معدوم شده " لنین با هیت و مقصد آن جار و جنجالی را کدهفیزیک د انبهای آید هالیست و آید گولوگهای - بقات - حاکمه ارتجاعی در اطراف این مطلب بر پا کرد میخیان خود میخواستند مثل آقای صفائی ماتریالیسم را از حیثیت بیاندازند بر ملا کرده ، پس از تشریح ساختمان اتم مینویسد :

" وقتی فیزیک د انبها میگویند : " ماد معدوم میشود " آنها می خواهند بگویند که د انش طبیعت شنا سی تاکنون تماجد قیقات خود پیرامون د نیای فیزیکی را بمصفهوم آخرین - ماده ، الکتریسته و امیر منجر میساخت ، اما اکنون فقط د عنصر آخری باقی میماند ، زیرا ماد فرامکن است به الکتریسته بدیل کرد . اتم را میتوان بمثابه منظومه شمسی بینهایت کوچکی تشریح نمود که در درون این منظومه الکترونها ی منفی با سرعت معینی ۰۰۰ بدور الکترون مثبت در حرکت کنند .

سپس لنین اضاف میکند که :

- (۱) - علم کلام ص ۱۴۲
- (۲) - همان کتاب ص ۱۴۶
- (۳) - همان کتاب ص ۱۴۳
- (۴) - همان کتاب صفحات ۱۳۲ - ۱۳۶

" دانش طبیعت شناسی ما را به " وحدت‌تعداد " هدایت میکند - اینست مضمون واقعی عبارات معدوم شدن ماد موجدیل ماد به الکتروسیته و غیره که عد زیاد را گرام می‌کند " ماد معدوم می‌شود " - بدان معناست که آن سرحد یکه تاکنون ماماد ه را تا آن حد می‌شناختیم معدوم می‌شود " دانش ما زودتر می‌گردد ، آنچه خاصیتی از ماد معدوم می‌شوند که سابقاً مطلق ، غیر قابل تغییر ، اولین خاصیت به نظر می‌رسیدند (غیر قابل نفوذ بودن ، ایترسی ، جرم و غیره) و اکنون نسبی و مخصوص برخی اجزای لاتعداد به نظر می‌رسند " زیرا تنها " خاصیت ماد " کسب ماتیالیسم فلسفی بسته به اعتراف آنست خاصیت واقعیت‌مندی بودن ، در خارج شعور ما وجود داشتن است (۱) " .

درست سی سال از انتشار اثر برارزش در کترارانی " تئوریهای علم " میگذرد . در این اثر زیر عنوان گویای " مقدمات صحیح و نتایج غلط ارتجاعی در علم " پیرامون موضوع " معدوم شدن ماد " و نتایج فلسفی آن نسبتاً به تفصیل بحث شده است . ارانی مخصوصاً بکتاب مشهور لنین اشارت کرده می‌نویسد : " کتاب " ماتریالیسم و اهمیت‌گیری تیسیم " این موضوع را باند از کافی تشریح نموده " . این مروج برجسته مارکسیزم - لنینیسم در این تعریفی را که لنین از نظر فلسفی برای ماد کرده نقل نموده متذکر می‌شود که : " عامل مهم در این اشتباه اینست که مخالفین اختلاف مابین " اصول مادی دیالکتیک " و " اصول مادی متافیزیک " را درک نمی‌کنند (۲) " . دست‌آورد های عظیم علم و فن در سالهای پس‌ازتالیف کتب نامبرده ، یکبار دیگر صحت و قدرت افکار لنین را به ثبوت رسانده نشان میدهد که دانش رفته رفته و بی‌ان‌پیش‌پیش‌را به " وحدت‌تعداد " هدایت میکند " روز بروز روشن‌تر می‌شود که آنچه در جهان واقعی عینی وجود دارد چیز دیگری نیست جز مظاهر نگارنگ و گوناگون یک واقعیت عینی متغیر و متحول که ماد نام دارد . اگر باز هم آقای صفائی " گمراه شده " و یامیخواهد " عد زیادی را گمراه کند " باید گفت که پیش از ه . سان پیش‌برای جلوگیری از چنین گمراهی اقدام جدی و گرانبهای شده است . چنانچه سرپای کتاب " علم‌کلام " نشان‌میدهد مولف نفیقت " اختلاف مابین اصول مادی دیالکتیک و اصول مادی متافیزیک را درک - نکرده است ، بلکه با ساسی ترین مسئله فلسفه که عبارت از مسئله مناسبات بین‌ماد و شعور ، طبیعت روح ، عینی و ذهنی است توجه مند شده است .

انتقاد آقای صفائی از اصل " تضاد یا وحدت ضدین " . در اینجا دیگر منقد ماروئن سابق خود را کنار گذار و بی‌کیاره طبع اصل وحدت و مبارزه ضدین قیام میکند . دیگر صحبت بر سر کلیت و عمومیت نیست . اوجی همان دوسه سطر توضیح سرودست شکسته ایراه که در باره اصول سابق الذکر میدان در این مورد زاید دانسته " انتقاد " خود را چنین آغاز میکند : " ازابتدای پیدایش فلسفه بین تمام فلاسفه ، بلکه عقاید جهان معروف است که دو موضوع متضاد یاد و حکم متناقض هرگز با هم جمع نمی‌شوند " ولی پیروان مکتب دیالکتیک ، برخلاف تمام متفکرین طالع ، اساس منطق خود را روی جمع ضدین که در اصطلاح آنها اعم از نقیضین است بنا کرده و گفته اند موجودات جهان مجموعه اضداد اند و چرخهای تکامل ، در محور وحدت ضدین می‌گردد (۳) " .

برای آنکه به بنییم آیا حقیقتاً " تمام فلاسفه بلکه عقاید جهان " با اصل وحدت ضدین مخالفند یا نه بکنی و نمونه کوچک ذکر میکنیم : ابویوسف یعقوب ابن اسحق الکندی فیلسوف بزرگ قرن نهمیلادی در باره " نفوس - جزئیة بشریه " میگوید - این نفوس " در عین تعلق خود با اجسام از قید اجسام آزادند " آیا او در اینجا جمع ضدین (تعلق - آزادی) نکرده است ؟ این بود در باره " نفوس جزئی " اما در باره " وجود جزئی " جلال الدین رومی از این هم صریح تر گفته است :

خاصه جزوی کو ز اضا د است جمع	ز آب و خاک و آتش واد ست جمع
زندگانی آشتی ضد هاست	مرک آن کاند رمیا نشان جنگ خاست
صلح اضا د است این بحر جهان	جنگ اضا د است عمر جاودان

(۱) - آثار لنین ، چاپ چهارم بزبان روسی ، جلد ۱۴ ص ۲۴۷

(۲) - دکتر ارانی ، رساله تئوریهای علم ، چاپ دوم ، نمره ۸ سلسله انتشارات علمی ص ۶۹

(۳) - علم‌کلام ص ۱۱۷

برای اینکه خوانند، را بجای دوری نبرد، با ششمین صفحات ۱۳۷ تا ۱۳۹ کتاب خود آقای صفائی رجوع کنیم. مولف خود از هر اکلیت و هگل نام برده - البته بدون آنکه اختلاف بین دیالکتیک هگل و دیالکتیک هر اکلیت از یک طرف، و بین آنها و دیالکتیک مارکس را از طرف دیگر درک کرده توضیح دهد - مینویسد: "دکتر ارانی و پیشروها او را از دیالکتیک را از هگل ۱۰۰ اقتباس کرده اند (۱)". و این را در جایش ذکر کرده است که مخصوصا از اصل وحدت ضدین صحبت میکنند. آقای صفائی بالاخره باین نتیجه میرسد که: "مقابلانی را که هگل مقابل هم قرار میدهد مفاهیم کلیه انتزاعیه هستند که حقیقتا وجود ندارند. و این مطلب معنای معقولی است، برخلاف آنچه مارکس پرخیاال خود تفسیر عقیده هگل قرار داده است (۲)". هزار میگوید: "علی ایحال جمع اضدادی که هگل میگوید غیر از جمع اضداد مارکس و مقلد او دکتر ارانی است". بنابراین اولاً دید میشود که "تعامل متفکرین عالم" و از جمله هگل با اصل جمع اضداد مخالف نبوده اند. ثانیاً آشکار میشود که آقای صفائی مخصوصا همان جنبه ایدئالیستی فلسفه هگل را میپسندد و "معنای معقول" میدانند. و اما درباره اینکه دیالکتیک مارکس "تفسیر دیالکتیک نیست و او اساساً چنین "خیالی" را همدانته است صریحاً گفته است که اسلوب دیالکتیکی او از بنیاد مستقیماً متضاد دیالکتیک هگل است چون قبلاً گفته شد تکراراً جایز نمیدانیم.

آقای صفائی در انتقاد از این اصل دیالکتیک پس از نقل قطعه ای از اثر ارانی مینویسد: "در انتقاد فقط باین جمله قناعت میکنیم که بنابراین اصل، بین مرد وزن و دانا و نادان هیچ اختلافی نیست چون در مفهوم بشریت متحدند، بین سم و تریاق هیچ اختلافی نیست، چون در مفهوم دارو یکی میباشند، بین مرام کونینسم و کاپیتالیزم هیچ اختلافی نیست، چون در مفهوم مرام و مسلک متحدند. اگر اینطور است پس اینهمه جابرونیال و نزاع و بین کونینسمها و کاپیتالیزمها برای چیست؟ (۳)". فعلاً بگذریم از اینکه کاپیتالیزم اساساً مرام نیست بلکه یک رژیم اجتماعی - اقتصادی است.

دکتر ترقی ارانی در همان قطعه که آقای صفائی نقل کرده است در توضیح اصل نفوذ ضدین، خود با مرکب سیاه روی کاغذ سفید نوشته است که سفید سیاه است، و چیز کاملاً متضاد میباشند "و ملافاصله چگونگی این تضاد را از نظر علمی تشریح کرده است". زیر تمام الوان را جذب و سفید تمام الوان را پس میدهد (سیاه و سفید). از یک نظر یعنی از نظر صرف رنگ بودن کاملاً یکی هستند و در مفهوم رنگ جمع شده اند. همچنین است - توضیحات ارانی در مورد سایر اضداد و وحدت و یگانگیشان. اما آقای صفائی بدکتر ارانی چنین نسبت میدهد که گویا او گفته "بین مرد وزن و دانا و نادان هیچ اختلافی نیست. بین سم و تریاق هیچ اختلافی نیست. بین مرام کونینسم و کاپیتالیزم هیچ اختلافی نیست". آیا این جعل و تحریف نیست؟ دکتر ارانی نه فقط از اختلاف بلکه از "تضاد کامل" از یک نظر صحبت میکنند. اما آقای صفائی مینویسد که خیر دکتر ارانی میگوید بین آنها "هیچ اختلافی نیست". اگر هیچ اختلافی نیست پس چگونه آنها را برای وحدت ضدین نمونه آورده است؟ آیا این مخالطه نیست؟ دکتر ارانی برای توضیح اصل دیالکتیکی وحدت ضدین یک سلسله نمونههای ساده ای آورده که قابل فهم همه باشد. ظناً این اصل زن و مرد با وجود اینکه اختلاف جنسی دارند در مفهوم انسانیت هستند. معنای این عبارت دکتر ارانی آنست که زن هم مثل مرد انسان است. طبق این قانون دیالکتیک نباید زن را بعزلت اینکه مرد نیست از حقوق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی محروم ساخت بلکه باید تمام این حقوق را برای او هم در جامعه تأمین کرد. پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک مانند ارانی روزبه روز بیشتر و دیگران حتی جان خود را در مبارزه در راه عالیتیرین اعمال و عقاید انسانی با شهامت بی نظیر فدا کردند. اما آشکارا دیده میشود که حتی سخن گفتن از وحدت زن و مرد در مفهوم انسان و برابری کامل حقوق زن و مرد در اجتماع بعداً استاد علم کلام خوش نمآید.

درباره قسمت دوم عبارت آقای صفائی پیرامون کونینسم و کاپیتالیزم ناگفته نماند که یک ایدئالیست نسبتاً حزاین فکر کند. او طغ "نزاع و کشمکش" را در اختلاف مرام و مسلک جستجو میکند. در صورتیکه علت واقعی نبرد و سرچشمه اصلی نزاع و کشمکشها مرام و مسلک نیست بلکه عاملی است اقتصادی و مادی. مرام و مسلک کونینسم خود اساساً بدین علت بوجود آمده طبقه بورژوازی طبقه کارگر استعمار کرده - شمره کار و دسترنج او را تصاحب نموده -

(۲) - طبع کلام ص ۱۳۹

(۱) - طبع کلام ص ۱۳۷

(۳) - " ص ۵۰

بحساب ارزش اضافی کما کما تولید میکند سرمایه‌شروع اندوخته و هنگامیکه کارگر لخت و گرسنه و سرگردان حق مسلم خود را طلب میکند با سر نیزه و گلوله با او پاسخ میدهد. بین کمونیستها و کاپیتالیستها تضاد وجود دارد نه اختلاف و نزاع عکشمشی. برای ایستادگی که کمونیستها میخواهند اصول اشتغال و استثمار و استثمار را نابود کنند، جامعه ای سعادت مند و مرفه بوجود آورند و این امر با منافع طبقاتی سرمایه داران کوشه بین منافات دارد.

یک اشتباه یا تحریف دیگر آقای صفائی رانیز در اینجا توضیح داده و باصل دیگر می برد ازیم. بعقیده پیروان مکتب دیاکتیک "چرخهای تکامل در محور وحدت ضدین" نه، بلکه در محور مبارزه ضدین میگردد. از نظر ماتریالیسم دیاکتیک در اصل "وحدت و مبارزه اضداد" وحدت جنبه نسبی و موقتی و مبارزه جنبه مطلق و دائمی دارد. اهمیت خاص این اصل ماتریالیسم دیاکتیک در اینست که منبع و منشأ حرکت و تغییر و تحول را صحیحاً توضیح میدهد. موضوع منبع و منشأ حرکت و تغییر از قدیم لایام یکی از مهمترین مسائل فلسفه بوده است. عدم درک درست آن متفکرین زیادی را ناچار غرض وجود یک "محرک اولیه" یا "غربه اولیه" و امثالهم نموده راه را برای الهیست ها باز کرده است. این اصل دیاکتیک نشان میدهد که حرکت و تغییر و تحول و تبدیل احتیاجی به منبع و منشأ خارجی ندارد. البته این بدان معنا نیست که ماتریالیسم دیاکتیک حرکتی را که بوسیله محرک خارجی بوجود آید انکار میکند. این نکته ایست واضح کشف آن کار دشواری نیست. کار مهم و خدمت اساسی اسلوب دیاکتیک همانا کشف سرچشمه و منبع دخالتهای حرکت است. حرکت شکل هستی ماده است. از تضاد های درونی آن سرچشمه میگردد. ماده بدون حرکت و حرکت بدون ماده نمیتواند وجود خارجی داشته باشد. مخصوصاً همین اصل ماتریالیسم دیاکتیک است که حاشی برای "محرک اولی" و "غربه اولیه" باقی نمیگذارد. همین اصل است که قانون عینی و حقیقی رشد جوامع انسانی را نیز بد رستی توضیح داده نشان میدهد که تاریخ بشر، پس از کمون اولیه تا این کمونیزم عبارت است از مبارزه طبقاتی. بهمین دلیل نیز دکتري صفائی که آید و طو لوك يك جامعه طبقاتی است مانند مارگزیده، ای که از طباب سپید و سپاه میترسد از بررسی و تدقیق صحیح در آثار این قانون هراس دارد. او پس از آنکه قطعاتی از آثار ژورنالیست سرد کتر ارانی را در کتاب خود می آورد با اصلاح خویش در رد و انقاد گفتار آنها میگوید "ما هر قدر خود را تعریف کنیم، تا همین نمیتوانیم خود را قانع کنیم، تا آنجا که ماشین را که در کارا قرار گرفته و هنوز سوچ آن زده نشده و متحرک بدانیم تا باین وسیله حرکت و سکون را یکجا جمع کنیم (۱)". اتفاقاً اشتباه آقای صفائی هم در همین جا است که متوجه نیست (یا نمیخواهد متوجه باشد) ماشینی که در کارا قرار گرفته و هنوز سوچ آن زده نشده نیز در حرکت است، متعین نسبت به چهار دیوار کارا، نسبت به سطح زمین بلکه به همراه کره زمین به تبعیت از حرکات وضعی و انتقالی آن. بعلمت همین حرکت است که ماشین در کارا قرار گرفته است. اگر حرکات وضعی و انتقالی زمین نبود اساساً خود زمین وجود نداشت تا آقای صفائی روی آن پیدا شود و کارا را نگاهند و در کارا ماشینی نگردد. این از لحاظ حرکت ساده مکانیکی، یعنی حرکت بمفهوم مختلفی (مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی، اجتماعی) دارد از تغییر و تحول و تبدیل است. حرکت انواع و مفاهیم مختلفی (مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی، اجتماعی) دارد حرکت دیاکتیکی پیروان تری و عالیترین شکل حرکت و مفهوم دیاکتیکی حرکت عالیترین مفهوم حرکت است. برای مثال نمونه ای میآوریم که از اثره اطلاعات استاد کالام نیز خارج نباشد. بطوریکه دید میشود آقای صفائی نسبت به صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی ارادت دارد و مانند طعمای دیگر اسلامی آن متفکر بزرگ را تکفیر نمیکند. آیا نظریه "حرکت جوهری" صدرالمتألهین که بعقیده آقای صفائی "موضوع تحول و حرکت را در موجود است" از نظریه دیاکتیکی ثابت میکند (۲)؟ در باره ماشین ایشان صادق نیست؟ آیا ماشینی که در کارا قرار گرفته، در صورتیکه هیچ به حرکت هم در نیاید، در اثر حرکت "کون و فساد" ریه تباهی نمیرود؟ و آیا این حرکت و ماهوی در عین همان سکون ظاهری صورت نمیگیرد؟

ماتریالیسم دیاکتیک معتقد است که حرکت مطلق، عام و دائم است، در حالیکه سکون نسبی، جزئی و موقتی است. تفاوت بین مفهوم دیاکتیکی حرکت و مفهوم مکانیکی آن نیز در اینست که از نظر ماتریالیسم مکانیک مبنای حرکت سکون است و حرکت نسبت به سکون سنجیده میشود (همانطور که آقای سید احمد صفائی حرکت ماشین را فقط به چهار دیوار کارا میسنجد) در صورتیکه از نظر ماتریالیسم دیاکتیک، برعکس مبدأ و مبنای حرکت است سکون نسبت به حرکت سنجیده و فهمیده میشود (چنانکه در حقیقت ماشین نسبت به کارا از این رو ساکن بنظر میرسد که حرکت

بأهم بيك سرعت و در همسیر موازی در حرکتند . منظور دكتر ارانی از اینکه در تعریف سکون میگوید " سکون حرکتی است که سرعت آن صفر باشد " نیز همین است که نشان دهد سکون را باید نسبت به حرکت سنجید ، که حرکت مطلق ، کلی و دائمی است و سکون نسبی ، جزئی و موقتی . آما دیده میشود که این وحدت ساده حرکت و سکون با وحشت آقای صفائی است .

ممکن است برای خواننده این سؤال پیش آید که واقعا این حقایق روشن را که درک آنها برای فکر پیشروی بشر امروز چند آن دشوار نیست آقای صفائی چرا با این سرسختی و عقاد و خصومت تکذیب میکند و سایر دانشمندان نیز به تشکیل جبهه واحدی برای مبارزه علیه آن دعوت نمینمایند ؟ خود آقای صفائی در چند جای کتاب خاصه آنجا که اصل دیگر مائتریالیسم دیاکتیک انتقاد کرده ، پرده از روی نیات واقعی خویش برداشته است .

انتقاد آقای سید احمد صفائی از قانون جهش . آقای صفائی مینویسد : " در نوشتههای پیروان مکتب دیاکتیک ، هر جا که قانون جهش میرسد برای توضیح به آب مثال میزنند . . . البته مثال منور در محل خود صحیح است ولی نتیجه ای از این قانون عاید آنان نمیشود ، بلکه با اصول سابقه منافات دارد ، زیرا مطابق اصول قبلی تغییرات تدریجی و مارپیچی بود موسیله تضاد داخلی بدون احتیاج به نیروی خارجی انجام میشود ، ولی طبق این قانون تغییر ناگهانی و دوری است موسیله نیروی خارجی که حرارت باشد انجام میشود (۱) " .

معلومیست این تجربه (که در زیر آنرا توضیح داده ایم) با کدام " اصول سابقه " منافات دارد و مطابقت دارد ؟ اصل قبلی تغییرات تدریجی و مارپیچی بود . اگر منظور ، اصول مائتریالیسم دیاکتیک است که هیچیک از طرفداران این فلسفه نگفته است تغییرات فقط تدریجی است . طبق فلسفه مائتریالیسم دیاکتیک نیز به حرکت و تغییر بطور کلی دارای دو شکل است : یکی حرکت تدریجی و یکی و نامحسوس (evolution) و دیگری حرکت کیفی ، جهشی ، محسوس و انقلابی (révolution) . این دو نوع حرکت از نظر مائتریالیسم دیاکتیک نه اینکه منافات دارند ، بلکه برعکس لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل همدیگرند . این قانون اخیر دیاکتیک نیز بخصوص همین نکته را توضیح میدهد . این قانون میگوید که سیر تکامل یک جریان ساده و نشوونما که در آن تغییرات کمی بسه تحولاتی کیفی منتج نگردد نیست ، بلکه تکامل عبارت از تغییرات کم اهمیت و پنهانی کمی است که به تغییرات کیفی آشکار و اساسی منجر میگردد . در این جریان تغییرات کیفی تدریجی نبود ، بلکه قانونی است . طبیعت بر روی یک دایره در حرکت یکنواخت و تکراری نیست و راه رفته را از سر نمیگیرد ، بلکه یک تاریخ حقیقی دارد که آنرا طی می کند . جهت توضیح مطلب بخشی از کتاب انگلس را نقل میکنیم که ضمنا غلط دیگر منقذ مارانیاز اشکار میسازد . انگلس در کتاب مشهور خود " دیاکتیک طبیعت " مینویسد :

" در فیزیک ۰۰۰ هر تغییری عبارتست از انتقال کمیت به کیفیت و نتیجه تغییر کمی مقدار حرکتی است که یاد خود جسم و ذاتی آن بوده و و یا در آن وارد شده (یعنی از خارج) . مثلا درجه حرارت آب در ذره میدان آن ابتدا اثاثیری ندارد ولی اگر حرارت را زیاد و یا کم کنیم لحظه ای فرار میرسد که حالت ذرات آب در یک صورت به بخار و در صورت دیگر به یخ تبدیل میگردد . . . همینطور جریان الکتریکی باشد که معینی لازم است تا مقوتی از یلانی را در خشان روشن سازد یا اینکه برای ذوب هر قطری درجه حرارت مخصوصی خود را لازم است . . . مقادیر ثابت که در فیزیک مصالح است (نقاط بحرانی که در آن حالتی بحالت دیگر بدل میشود) غالبا جز نقاط گره چیز دیگری نیستند که در آن کم و زیاد کردن حرکت (تغییرات کمی) سبب یک تغییر کیفی در جسم شده و بالنتیجه کمیت به کیفیت تبدیل می یابد (۲) " .

انگلس یاد ذکر نموده و مائتریالیسم و علوم دیگر صحت این قانون دیاکتیک را بخوبی اثبات میکند . ملاحظه میشود که در اینجا هیچ وجه " تاثیر نیروی خارج که حرارت باشد " انکار نشده است و چنانچه قبلا دیدیم این امر با اصل وحدت و مبارزه تضاد هیچ منافاتی ندارد ، برعکس اصل منور بخصوص توضیح میدهد که جهش و تحول چگونه و در اثر چه عوامل داخلی صورت پذیراست . آقای صفائی بدنیال این مطالب اضافه میکند : " پس باید

این قانون، يك قانون سیاسی (۲) و استثنائی باشد که برای ایجاد انقلاب در جامعه اختراع شده است^(۱) چنانچه دیدیم و در امثله زیاد دیدیم همیشه این قانون علمی انعکاس درستی از يك اصل واقعی عینی و عمومی در ذهن انسان است، نه يك " قانون سیاسی و استثنائی " . حال اگر سیر تکاملی جامعه بشر نیز طبق این قانون کلی صورت میگیرد. این بهیچوجه گناه پیروان ماتریالیسم دیالکتیک نیست . این قانون را آنها " برای ایجاد انقلاب در جامعه " اختراع " نکرده اند، بلکه کاملاً برعکس است . این قانون در مورد تاریخ بشر از بررسی دقیق و صحیح انقلابات اجتماعی و وطن واقعی آنها استنتاج شده و در عمل صحت خود را به ثبوت رسانده است . طی سالیان دراز تاریخ بشر و پیش از این آمدن مارکس و لنین انقلابات بسیاری صورت گرفته است . این قانون در هر اسنك است تقصیر آن بگذردن ژرژ پولیتس و دیگران را نمیگوید . تقصیر خود اوست که نمیخواهد قوانین واقعی رشد تاریخی جامعه را بدرستی بررسی کند . دیدیم همیشه اوصلاح خود را در آن دانسته که در قرن اتم و پرشیر سپهر و کرات سماوی، هنگامیکه نشان دولتی اولین حکومت سوسیالیستی جهان نقش سینه ماه گردیده است، طی صفحات متعدد از ابوقره و عایشه و معاویه بن وهب و عبد الله بن سنان نقل قول کند و کتاب درسی يك دانشگاه را که باید مرکز ترویج و ترقی علوم انش پیشتر و باشد از مطالبی نظیر " به بهشت در نیاید تا آنکه شتر (پاریس مان کلف کشتی) پنجمه سوزن در آید " (ص ۲۹۹) بپرکند و منقل روایت وحدیت و داستان حکایت ببرد از د . برآستی که مقول شاعر و متفکر بزرگ قرن هفتم هجری اوحدی مراغه ای :
فشل وطم توجز روایت نیست با تو خود غیر از این حکایت نیست .

www.iran-archive.com

درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق

مقاله زیرنوشته محمد سالم دبیر اول حزب کمونیست عراق تحت عنوان "سه سال از انقلا ب عراق میگذرد" در شماره دهم مجله صلح و سوسیالیسم در سال جاری منتشر شده است. بد لحاظ تحلیل جالبی که در این مقاله از اوضاع عراق شده است ترجمه آن بنظر خوانندگان گرامی "دنیا" میرسد.

اکنون سه سال از پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک عراق میگذرد. انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ را خلق عراق کرده است. تمام پیروهای مرفعی کشور: طبقه کارگر و راس آن حزب کمونیست عراق، خرد و بیروزی و در درجه اول دهقانان، که اکثریت ملت را تشکیل میدهد، همچنین بیروزی ملی، در مبارزه علیه امپریالیسم و سلطنتی که نمایند و رژیم فرتوت فتودالی و طرفدار امپریالیسم بود متحد گردیده بودند. در جریان انقلاب شاه بدست خلق که بپا خاسته بود سرنگون گردید و اعدام شد، قدرت بدست بیروزی ملی ضد امپریالیست افتاد.

۱- انقلاب ۱۹۵۸

قبل از انقلاب، بیروزی ملی عراق از نظر اقتصادی و سیاسی ضعیف بود. ضعف بیروزی ملی ناشی از اینست که امپریالیستها از رشد صنایع ملی در کشورها، بویژه صنایع سنگین جلوگیری کرده اند. بختریزگر بیروزی ملی، بیروزی تجاری بوده و هنوز هم هست. بیروزی ملی همچنین بامالکیت بزرگ ارضی و اسلمهای فتودالی استعمارده بستگی دارد. گروه صنعتی بیروزی ملی تنها قشر متوسطی را در داخل این طبقه تشکیل میدهد و ملی در واقع ده کمی از صاحبان صنایع هستند که بامالکیت بزرگ ارضی پیوند ندارند. طبقه کارگر قبل از انقلاب سرعتر از بیروزی رشد میکرد، و نفوذ آن در جنبش استقلال ملی سال بسال افزونتر میشد.

قبل از ۱۹۲۴ یعنی قبل از تأسیس حزب کمونیست عراق، بیروزی ملی بتنهاهی در راس مبارزه استقلال ملی قرار داشت. ضعف و عدم قاطعیت بیروزی تأثیر خود را بر تمام جنبش انقلابی میگذاشت. باتشکیل حزب کمونیست عراق است که نهضت علیه امپریالیسم، و در راه استقلال ملی و دموکراسی بشکل روزافزونی بجنبشی توده ای، که طبقه کارگر و دهقانان بعتیاس وسیعی بد آن جلب شدند، مبدل گردید. بیروزی ملی نیز شروع کرد جدی تر گام بردارد. جنبش ملی، پس از دوین جنگ جهانی، در نتیجه درهم شکسته شدن نیروهای فاشیستی در اروپا و ضعف شدن دولتهای استعماری، بویژه انگلستان، گسترش بسیاری یافت. در این زمان جنبش ملی در ارتش قویتر شد. در عراق شرایط برای انقلاب ملی و دموکراتیک رسیده شده بود. ابتکار قیام مسلحانه علیه دولت سلطنتی را گروهی نظامی بدست گرفت، که تحت رهبری بیروزی ملی و نماینده منافقان بود. قیام مسلحانه بعضی اینک آغاز شد در سراسر کشور مورد پشتیبانی توده های وسیع مردم قرار گرفت. نیروهای ضد انقلاب در هم شکسته شد. کارگران و دهقانان پیرو حزب کمونیست نقش درجه اولی را در انقلاب بازی کرده اند.

در نتیجه ابتکار جناح نظامی بورژوازی ملی در انقلاب، قاطعیت افسرانیکه در انقلاب شرکت داشتند، در سرنگون کردن رژیم سلطنتی، سبقت در اعلام جمهوری ملی، فرماندهان گروه نظامی که قیام کرد، نزد خلیفگی احترام فراوانی پیدا کردند. بورژوازی ملی از این استفاد کرد. قدرت سیاسی را قبض نمود و حکومتی برپا کرد. عبدالکریم قاسم که قیام مسلحانه ارتش را رهبری کرده بود تشکیل داد. بورژوازی ملی بابت دست گرفتن قدرت را یافت نفوذ سیاسی خود را در سراسر کشور تحکیم کند. بورژوازی ملی حاکم شد. بیشتر از طبقات دیگر از آزادی سیاسی و فعالیت اقتصادی و آید ثلوثیگی استفاده کرد.

نفوذ طبقه کارگر نیز به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافت، و حکومت مجبور شد آنرا بحساب بیاورد. حکومت قاسم در آغاز مجبور بود بتوسط مهای وسیع خلق که انقلاب را انجام داد بود، تکیه کند. و این دوران بود که قدرت دولتی از طرف ارتجاع که چنانچه از امپریالیسم بود و مرتباً تحریکات و طوفانهای غلبه آن ترتیب میداد تهدید میکردید. و ضمن بین المللی عراق نیز بسیار بخرنج بود. دولت‌های امپریالیستی که دشمن عراقند و هندستان آنها از لیکهای نظامی (قبل از همه دولت‌های عضو بلوک ستو) جمهوری جوان عراق را بتجاوزت میگردند. در این شرایط حزب کمونیست عراق، تمام نیروهای مترقی کشور از حکومت قاسم مصعمانه پشتیبانی میکرد و حکومت قاسم نیز بنوع خود با نیروهای مترقی همکاری میکرد و متوجه مهای مردم تکیه مینمود. حزب کمونیست عراق شعار داد: "از جمهوری پشتیبانی کنید"، چه در اتموقع پشتیبانی از جمهوری را وظیفه اساسی میدانست. خلق عراق در برتو پشتیبانی کشورهای جامعه سوسیالیستی، بویژه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جمهوری عراق را در مقابل دستبرد های امپریالیسم حفظ کرد. و سیسمهای ارتجاع داخلی نیز در هم شکسته شد. موفقیت‌هایی که خلق عراق در نخستین سال زندگی جمهوری بدست آورد، کم نبود. پس از تصویب قانون اصلاحات کشاورزی اجرای آن آغاز شد. طبقه کارگر و در درجه اول کارگران شرکت‌های خارجی نفت در عراق، انگا یافتند در راه منافع خود از موقعیتی که بدست آمد استفاده میکنند. حت تشکیل اتحاد مهای زحمتکشان بر سمیت شناخته شد، مزد کارگران افزایش یافت. توده‌های بزرگ خلق حقوق سیاسی بدست آوردند: حق تشکیل اجتماعات، میتینگ و مونتراسیون، احزاب و سازمانهای سیاسی، انتشار روزنامه و غیره. مرتجعترین و متفوقترین اعمال رژیم سابق از قسمت‌های مختلف دستگاه دولتی اخراج شدند. مالکین فئودالی تأحدی امتیازها و نفوذی که در رژیم سلطنتی در دستگاه دولتی داشتند، از دست دادند. جمهوری عراق با کشورهای جامعه سوسیالیستی روابط سیاسی و اقتصادی برقرار کرد. این موفقیت‌ها در برتو مبارزه فعال توده‌های مردم، در زمانیکه نیروهای متحد و خلقی از حقوق آزاد بی‌باید برخوردار بود بدست آمد. پشتیبانی نیروهای مترقی کشور که رهبران حکومت و ارتش از آن برخوردار بودند، در موفقیتی که بدست آمد، سهم کوچکی نداشت. با وجود تمام موفقیت‌ها انقلاب بطور کلی در مناسبات اجتماعی و تولیدی تغییرات اساسی نداد. ولی بدون تردید تحولات مهمی در سرمایه‌دلی و همچنین تأحدی بنفع دهقانان و مزریان سرمایه‌داری موقایب نیمه فئودالی درده بوجود آورد.

۲ - محافل حاکم در راهی خطرناک

ولی یکسال گذشت و وضع در کشور شروع بتغییر کرد. حکومت راه خزانگی در پیش گرفت که باستقلال ملی جمهوری زیان میرساند. رشد جنبش توده‌ها و نفوذ روز افزون نیروهای مترقی، بویژه در ده، بورژوازی ملی حاکم را ترسانید. نفوذ جناح راست بورژوازی ملی به میزان قابل ملاحظه ای فزونی یافت. بدون تردید فشار و تحریک امپریالیست‌ها در تغییراتیکه در سیاست حکومت عراق پیدا آمد نقش بزرگی بازی کرده است. بورژوازی تغییر موضع داد، بحیثارت دیگر، تضاد هائی را که با طبقات انقلابی و نیروهای دموکراتیک داشت کشید و تضاد اساسی یعنی تضاد با امپریالیست‌ها و اعمال آنها را در صفوف ارتجاع داخلی عقب زد. مقامات عراق برای اعمال با اصطلاح "حاکمیت قانون" طبعیکه کمونیست‌ها و دموکرات‌ها اندا کردند، در صورتیکه هدف فعالیت اینان حفظ استقلال ملی، دموکراسی و جمهوری بود. صد ها نفر کمونیست و دموکرات بازداشت شدند. عد میزادی از آنان بحبس‌های دراز و مرکب محکوم گردیدند. عضویت در سازمان‌های مقاومت ملی (سازمان‌های رسمی جنگی) یا شرکت در کمیته‌های پاسداران جمهوری و سازمان‌های دموکراتیک دیگر، برای تحت پیگرد قرار گرفتن مسا زد است. خلقی کافی بود. در وضع سیاسی کشور برقرار میکنند و یا "هرج و مرج و هرج و مرج طلبی حکومت‌ترافی که ادعا میکند "تعدالی" در وضع سیاسی کشور برقرار میکنند و یا "هرج و مرج و هرج و مرج طلبی" باید مبارزه شود، یکسال که از انقلاب گذشت، دست مرتجعین را بازگذاشت، و آنها را طبعیکه نیروهای دموکراتیک

تحريك كرد . تخم كينه و نفاق بين مليت ها ، گروههاي مذهبي و نيروهاي سياسي كه ايدئولوژيهاي متفاوتي دارند افزايش داده شد . بهمين علت وقايع خونيني رخ داد ، كه بيهياري زندگي بسياري از كمونيستها و مكراتنها تمام شد . حزب كمونيست عراق تقاضا كرد كه رسماً بان اجازه فعاليت داده شود ، اين تقاضا رد شد . در صورتيكه در همان موقع در اردو سه اي از عاين پليس و ماجراجويان بعنوان " حزب كمونيست " رسماً ببيت رسيد . اين گواهي است بر تلاش بيروزگاري براي تضعيف حزب كمونيست و همزدين وحدت طبعكارگر . علاوه بر اين كوشش ميشود شكافي در وحدت اتحاد بيمهاي دهقانان و ديگر سازمانهاي د مكراتيك بوجود آيد . بد بين منظور مقامات عراق د مكراتنهاي را كه خود را وقت انقلاب كرده اند از ارگانهاي رهبري اين سازمانها دور ميكنند و كوشش مينمايد كه اين سازمانها را تحت نفوذ بيروزگاري و اعمال آن قرار دهد .

خود سري گروه نظامي ، عدم توجه بنظريات خلق ، و معذ در مقابل فشار سياسي و اقتصادي امپرياليسم ، در برابر امپرياليسم دريك رشته از مسائل بترك مواضع مجبور شدن - همه اينها بايد ان منحرميگرد كه انقلاب مسخ و از موفقيتهاي اوليه اش دور شود .

وحشت گروه حاكم انز رشد جنبش انقلابي ، اين گروه را بسوي سازش با امپرياليسم هاراند . اين گروه در داخل كشور شروع كرد پشيماني مرتجعين و طرفداران رژيم سلطنتي سابق را جلب نمايد . بايد توضيح داد شود كه وحشت از جنبش انقلابي قشرهاي مختلفی از بيروزگاري ملي را فراگرفت . اعتدلي جنبش د مكراتيك دهقانان در ان قشرهاي ان بيروزگاري ملي كه بر زمين بستكي داشت نگراني جد ب توليد كرد . رشد جنبش سند يكاي كارگر و مظهر كلي جنبش انقلابي موجب شد كه اين نگراني بان قشرهاي كه در رشته صنعت و بازگاني فعاليت ميكنند سرايت نمايد . ناسيوناليسم هاي راست و بعضي سياستمداران بيروزگاري از اينهم بيشتر رفتند . ايتان ب فكر طالب - كلك اين بيروزگاري مصر افتادند زيرا خواهان تشكيل دولت " باد و آفتري " در عراق و جلوگیری از بيشرفت تكامل د مكراتيك بودند . ولي اين روش جناح راست بيروزگاري عراق موجب شد كه تمام نيروهاي ملي كشور كاملاً خوار گردند و به بخش اين مقامات بيروزگاري كه بخاطر تكامل ملي مستقلي براي عراق بعيد ان آمده است تكان داده شود . بيروزگاري را به بيشواز مقامات جمهوري متحد عرب كه چشم طمع بعران و دختوهاشت بايق فراواني ب تصرف آن دارند رفت . اين موجب بروز اختلافات شد يد ك بين قشرهاي مختلف بيروزگاري ملي ، احزاب و سياستمداران آن گرد يد . مقامات عراق بد و ن اينكه مبارزه عليه نيروهاي د مكراسي را قطع كنند ، عليه ناسيوناليسم هاي راست اقدام كردند ، كه در بين آنان بسياري از طرفداران ناصر وجود دارد .

حكومت عراق با توجه بشكافي كه در بين خلق بوجود آمده بود ، بر فشار خود ميفازيد ، حكومت نظامي را در كشور تعد يد ميكنند و كوشش مينمايد رژيم نظامي فردي را محكم كند . حكومت عراق به پنهانه " تحكيقات اوضاع " چند ماه بيشتر در اسيون د مكراتيك جوانان را منحل كرد ، رهبران آنرا بازداشت نمود ، تمام سازمانهاي محلي اتحاد دفاع از حقوق زنان را بست ، انتخابات ارگانهاي رهبري فدراسيون كل سند بگاهاي عراق را باطل كرد و رهبران و ديگر فعالين برجسته آنرا بازداشت نمود .

ولي اين سياست نزد اكثريت مردم ب اعتبار شده است ، و از طرف نيروهاي مترقي ملي رد ميشود . اكثون ب چشم ديد ميشود كه گروه نظامي حاكم بد ر هج منفرد ميگرد ، ب بخشمي بيروزگاري ملي با رد نگاه اپوزيسيون ميگردد و طبقه كارگر و نيروهاي د مكراتيك نزد يك ميشود . خواست برجيدن رژيم نظامي فردي و الغاء حكومت نظامي تا مين آزاد بيهام د مكراتيك و برقراري سيستم د مكراتيكي در كشور ، بين قشرها و وسيع خلق عراق قويا انعكاس - پيد اكرده است .

تودهاي خلق با تجربه خوشامكان يافته اند متقاعد شوند كه سياست مبارزه عليه كمونيسم در عمل برابر است با مبارزه عليه تمام نيروهاي مترقي كه عليه امپرياليسم و قباي فتود اليسم مبارز ميكنند . از اين نقطه نظر شايمان تذكر است كه بسياري از احزاب بيروزگاري از فشار ب نصيب نمائند . همچنين عد اي از بيروزان ، كارمندان و اعضاي ميهن پرست بد ست سازمانهاي مختلفی كه با احزاب بستكي ندارند تحت فشار قرار گرفتند . امپرياليسم كه به بيايگاههاي باقيمانده و انحصارهاي نفتي در عراق متكي هستند ، بيروزگاري كمراد و ركه مثل سابق مواضع مهم در اقتصاد و بازگاني درد ست دارد ، و عناصر فتود الي حكومت را تحت فشار شد يد قرار دادند و آنرا با اتخاذ سياست ضد د مكراتيك ، و اميد داشتند ، اين نيروها موفقيتهاي قابل ذكري بد ست آورده اند .

حكومت عراق باد و نتهاي عضو پيمان سنتو و حكومتهاي مرتجع عربي كشورهاي همسايه مذ اكراتي نمود . است ؛

نظارت بر فعالیت و وضع شرکت‌های نفت را سست کرده است، با ورود آزادانه کالاهای کشورهای خارجی بیازار ملی موافقت نموده است، بیازگشت بعضی شرکت‌های خارجی بحرانی اجازه داده است، یکرشته تصمیحاتی بنفع مالکین بزرگ ارضی، نمایندگان بورژوازی کمربادور و طرفداران رژیم سلطنتی گرفته است.

تعلیقات طایفه کشورهای سوسیالیستی شدت مییابد. مخالفان مرجع بورژوازی تلاش میکنند از اجرای قرار داد عراق - شوروی درباره کمک فنی و اقتصادی، کمرباد صنعتی کردن کشور واجد اهمیت بزرگی است محظوبی نمایند.

تود مهاف خلق غیرمحمدم سانس امپریالیستها و مرتجعین، آمادگی رزافزونین برای مبارزه طایفه سیاست‌تور و حفظ موقتی‌تیهاب خیرین، نشانید هند.

۳ - برخی مسائل مربوط بتاكتيك حزب کمونیست عراق

تجربه خلق عراق درباره رژیم بورژوازی ملی تجربه تازه است. خصلت دوگانه بورژوازی ملی - بویژه جنبه ضد میکراتیک آن - از طرف تود مهاف خلق عراق و همچنین از طرف بسیاری از نمایندگان نیروهای انقلابی که از مدت‌ها قبل عادت کرده اند، اساساً بعضی جنبه‌های مثبت بورژوازی را در دوران های قبل از انقلاب مورد توجه قرار دهند، بقدر کفایت شناخته‌شده است.

درسال دوم بعد از انقلاب، بورژوازی ملی شروع کرد از شعارهای اولیه خود که وعد آزادی و میکراسی بخلی میداد، واقعا روی برگرداند. حزب کمونیست عراق باتفاق تود مهاف تاكتيك عقب نشینی اتخاذ کرد.

خلق باتجربه خویشی خصلت طبقاتی بورژوازی پی میرد. کمونیست‌ها بر حسب شرایطی که در عراق وجود داشت آن اشکاف و اسلوهیای مبارزه را بتود مهاف خلق توصیه میکرد که بادرجه آگاهی وتشکل آنها متناسب بود. حزب کمونیست عراق باصبر و حوصله کار خود را میکرد و کوشش مینمود تاكتيك گمرا نسبت ببورژوازی ملی برآورد و های خلق قابل فهم گرداند. هدف سیاست حزب کمونیست عراق این بود که بتود مهاف امکان دهد خصلت و درونمای انقلاب خصلت بورژوازی و دیگر نیروهای سیاسی را بهتر بشناسند.

انقلاب عراق باستقلال سیاسی منتهی گردید. عراق یک جمهوری مستقل ملی بورژوازی شده است. ولی جمهوری پارلمانی نیست. بورژوازی ملی خواستهای نیروهای دمیکراتیک کشور را نه در زمینه سیاسی، نه در زمینه اجتماعی و نه در زمینه اقتصاد برآورده نکرده است.

بنابراین نه فقط وظائف انقلاب بانجام نرسیده است بلکه بخصوص در نتیجه سیاست ضد میکراتیک بورژوازی انقلاب شروع بعقب نشینی کرده است. ولداین بدان معنی نیست که بورژوازی ملی بانقلاب خیانت کرده و چون از حل وظائف اساسی انقلاب عراق چشم پوشیده، بارگاه امپریالیسم پیوسته است. این فقط می‌رساند که بورژوازی ناپیکر می‌برد است و سازش‌گرایش دارد.

تجربه انقلاب عراق دلیلی است بر صحت عطلق استنتاجی که در طرح برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی شده است. مبنی بر اینکه "بورژوازی ملی که با محافل امپریالیستی بستگی ندارد. واقعا در این زمینه سبب کصهترین وظائف انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی حل شود." ترمقی خواهی آن در همین است. معیناً ناپیکر می‌باشی با امپریالیسم و فئودالیسم گرایش دارد. معدروثر آن بعمق‌س زیاد بدرجه تشکل طبقه کارگر، استحکام اتحاد آن باد هفانان، با قاطعیت انقلابی مبارزه ضد امپریالیستی تود مهاف وسیع خلق بستگی دارد.

سیاست طبقه کارگر نسبت ببورژوازی ملی دو وجه دارد: از یک طرف، پشتیبانی از عمل بورژوازی طایفه امپریالیست‌ها و عمده مقاصد مترقی آن، و از طرف دیگر مبارزه طایفه‌محمدم پدید مهاف ارتجاعی آن. خصلت دوگانه در تمام موارد بسا بورژوازی ملی همراه است، در هر لحظه باید دانست که از جنبه آن کدامیک برد یگری می‌چرید.

تاكتيك "اتحاد و مبارزه" بایبورژوازی

وظیفه حزب ما عبارت از اینست که، بعضی‌اینکه بورژوازی درصد درآید بزبان منافع ملی و حقوق دمیکراتیک خلق با امپریالیسم وارد سازشی شود، باتفاق نیروهای دمیکراتیک کشور بمقابله با بورژوازی برخیزد.

مبارزه طایفه جنبه های ارتجاعی بورژوازی ملی غیر از مبارزه طایفه بورژوازی طرفدار امپریالیسم است. اگر طبقه کارگر طایفه استواری بورژوازی ملی و کوشش آن برای اتحاد بایبورژوازی طرفدار امپریالیسم، مبارزه میکند، هدفش این نیست که بورژوازی ملی را ازاد و گاه انقلاب براند. اگر طبقه کارگر غلط تصمیحات ضد ملی و ضد دمیکراتیک مبارزه

میکنند و مگر ایشهای سازش طلبانه در جنبش ملی مجال نمیدهد ، تلاش میکند که جبهه واحد با بورژوازی ملی رامحکم کند .

حزب کمونیست طبقه بو رژوازی و احزاب آنرا چون مجموعه یکپارچه ای تلقی نمیکند . چون بین گروههای مختلف بورژوازی هماهنگی وجود ندارد و درصوق آنها تضاد های پدید میآید ، نزدیکی حزب کمونیست با هر یک از گروههای بورژوازی ملی بوضعیتی بستگی دارد که آن گروه در مقابل امپریالیسم فئودالیسم اختیار میکند . در قحطنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب ما ، که در اواسط سال ۱۹۶۰ تشکیل گردید نوشته شده است که " تضاد های بین گروههای مختلف بورژوازی ضد امپریالیست ، یعنی تضاد های بین گروههای صنعتی ، بازرگانی و کشاورزی آن ، که از حجم سرمایه آنها ، موقعیت آنها در اقتصاد ملی و مستیگشان ب سیاست حکومت ناشی میشود تمام اینها مستقیما در جریانهای سیاسی آنها تاثیر میکند " .

گروه صنعتی با پیگیرترین وجهی مدافع سیاستی ضد امپریالیستی است . بورژوازی بزرگ بازرگانی که حکومت قاسم سیاست خارجی خود را در درجه اول بنفع آن تعقیب میکند ، بر است گرایین دارد ، زیرا سبب سود آن بازرگانی با کشورهای امپریالیستی بستگی دارد . قشر متوسط بورژوازی بازرگانی ، که زیر فشار بنگاههای بزرگ بازرگانی است راه خود را در قسور ارد ادها در اقتصاد عراق با کشورهای سوسیالیستی میجوید . اینگونه تضاد های شکافی در حزب بورژوازی د میکرات ملی و تقسیم آن بدو حزب منجر گردید .

تاکتیک " اتحاد و مبارزه " مستلزم روش اصولی محکم با قشرهای مختلف بورژوازی وهشیاری زیادی است . اتحاد است که روش بورژوازی را نسبت بامپریالیسم فئودالیسم مورد نظر قرارندهد ، بر است روی ، بیاس از پیروزی بحدود و بیت حقوق خلق ، بتضعیف استقلال ملی منجر میگردد . مبارزه بدون عطف توجه بوضع هر یک از گروههای بورژوازی ملی بکوتاهتاریسم و " چپ " روی که جبهه ضد امپریالیستی راتضعیف میکند منجر میگردد و ممکن است موجب آن شود که بورژوازی متحدین خود را در اردگاه مخالف بجوید . این تاکتیک تاکیدی است که برخی از رفقا و بعضی از سازمانهای حزبی ما آنرا درک نکرده اند . این رفقا تمام بورژوازی را مقوله همگونی تلقی میکردند بهمعنی جهت شعار تاکتیک غلطی یعنی شعار تشدید مبارزه طبقه تمام بورژوازی را دادند زیرا تمام بورژوازی را مرتجع و تارقدار امپریالیسم تلقی میکردند ، بتضاد های داخلی آن توجه نمینمودند . چنین روشی معاد سیاست جبهه واحد را نفی میکرد . بعضی از رفقای دیگر اظهار میکردند که نباید طبعیصمیمات ارتجاعی حکومت مبارزه شود زیرا این تصمیمات از جانب حکومتی ضد امپریالیستی گرفته میشود . بحیارت دیگر این رفقا پیشنهاد میکردند برای اتحاد با بورژوازی ملی از مبارزه طبقه جبهه های ارتجاعی آن چشم پوشی شود . چنین روشی اپورتونیستی و تسلیم طلبانه بود . حزب با هر دو وگرایش مصعمانه مبارزه کرد .

مسئله نفت بمعنای نمونه نشان میدهد چگونه حزب تاکتیک خود را تنظیم کرد .

نفت منبع عمده ثروت ملی کشور است . ولی این ثروت در دست شرکتهای نفتی امپریالیستی قرار دارد ، که از ۱۹۲۷ نفت عراق را چپاول میکنند . اکنون درآمد سالانه دولت از نفت رسما به ۱۰۰ میلیون دینار میرسد (و این يك سوم درآمد ملی است) ، ولی در واقع از اینهم كثر است .

پس از انقلاب حکومت قاسم با شرکتهای نفت درباره افزایش تصفیه نفت در عراق ، شروع بمذاکره کرد . ولی شرکتهای نفت بپهانه های مثبتی شدن و اظهار کرد ندکه " بعلت خطر روز افزون کمونیسم در عراق وضع برای توافق در این مسئله مساعد نیست " ؛ منظور امپریالیستها از " خطر کمونیستی " راه د میکراتیک بوده که انقلاب در نخستین سان بد آن قدم گذارد ه بود . شرکتهای نفت بشتا تازمانیها ک مختلفی متوسل شدند . در بلوای موصل ، در ماه مارس ۱۹۵۹ ، سهیم بودند ، توجه کرکوک را در روشن همانسال برپا کردند ، موفق شدند بدست حکومت قاسم افسران میهن پرستی را از مناطق نفتی منتقل کنند و بعد ای از روزنامه های مرفقی از جمله " اتحاد - الشعب " ارگان حزب کمونیست عراق توقیف گردید ، تحت فشار شرکتهای نفت عده ای از وزیران از مشاغل خود برکنار شدند .

در سال ۱۹۶۰ قاسم در شرف بستن قرارداد ای با امپریالیستها بود که بزبان عراق بود . تنها در افر جنبش اعتراضی بود مها از دستشدن این قرارداد جلوگیری شد و حکومت عراق مجبور گردید در مسذ اكرات سال ۱۹۶۱ در مقابل تقاضاهای شرکت های نفت استحکامی از خود نشان دهد . حزب کمونیست عراق اجرای فوری اقدامات زیر را خواستار شد :

الف - سهم عراق از درآمد استخراج نفت افزایش یابد (اکنون این سهم بطور رسمی ۵۰ درصد ولی عملاً

کمتر است) .

ب - عراق حد اقل ۲۰ تا ۲۵ درصد در سرمایه ثابت شرکتهای نفت عراق در سرمایه

ثابت شرکتهای نفت هیچ سهمی ندارد) .

ج - حق شرکتهای نفت بر مناطقی که از آنها استفاده نموده است ، همیشگی بزرگی از کشور را تشکیل میدهد ،

لغو گردد .

د - شرکتهای نفت تابع قوانین عراق گردند .

حزب کمونیست عراق احتمال خطر طرح همزمان همهسایه فرعی تقاضاهای جزئی را بامسائل عدله متذکر

گردد ، زیرا در درجه اول تقاضاهای اساسی باید قبولانده شود .

این شعارها در کشور مورد پشتیبانی وسیعی قرار گرفت .

امتیازات حکومت عراق بامپریالیستها و نیروهای مترجع داخلی ، از طرف حزب ما و دیگران به دیگر بشدت

مورد انتقاد قرار گرفت . بدیهی است که انتقاد اسلوب منحصر بفرد مبارزه نمیتواند باشد . مبارز باید بر حسب

شرایط مشخص اشکال مختلف ، متغیر بگیرد . مبارزه باید بامرجبه عملی خدمت کند ، نقش رهبری حزب ما را

در جنبش ملی و مکرراتیک محکم کند ، پیرووازی را براه راست - را تکامل ملی ، در مکرراتیک - سوق دهد .

تحکیم اتحاد کارگران و دهقانان و اصلاحات ارضی

همکاری بپیرووازی ملی مسئله مهمی در تاکتیک جبهه ملی است . ولی تحکیم اتحاد طبقه کارگر و دهقانان

شرط اساسی مبارزه همیشگی در راه تحقق تحولات و مکرراتیک عمیق ، ترقی اقتصادی و اجتماعی بوده و هست .

درجه استحکام اتحاد کارگران و دهقانان عاملی است که شرکت پیرووازی ملی در مبارزه ضد امپریالیستی وضد فئودال

کم بد آن بستگی ندارد .

حزب ما همیشه بیشتر از احزاب پیرووازی ملی در بین دهقانان نفوذ سیاسی و اخلاقی داشته است .

طبقه کارگر عراق از چندین سال پیش شعار اساسی دهقانان را فرموله کرده است ، از اقدامات آنان پشتیبانی

نموده و در امر تشکل دهقانان یاری کمک کرده است . حزب ما توانست نقاط اتکا نیرومندی بین دهقانان بوجود

آورد . پیرووازی ملی قبل از انقلاب بچنین موفقیتی دست نیافت .

روزنه بزرگی که پیرووازی از آن راه میخواهد بعد متفوض کند قانونی بود که درباره اصلاحات کشاورزی از طرف

حکومت تصویب شده بود . پیرووازی ملی کوشش کرد با این قانون دهقانان را بخود جلب کند ، دهقانان اینطور

فکرکنند که این قانون را همون پیرووازی هستند ، همزبونی خود را بدینوسیله با آنان تحصیل کنند . هرچند که این قانون

بمالکیت بزرگ ارضی و استثمار نیمه فئودالی را از بین نمیرد ، معضله امرد پشتیبانی حزب مقرر گرفت ، زیرا ضررست

بسیار جدی علیه بقایای فئودالی درده است . بعلاوه دهقانان را برای مبارزه در راه اجراء آن بسیج میکند .

اکثریت پیرووازی ملی بمالکیت ارضی بستگی دارد و از جنبش انقلابی دهقانان میترسد . بهمین جهت

پس از اعلام قانون اصلاحات کشاورزی اجراء آنرا بتعمیق انداخت و رفته رفته بمالکین بزرگ امتیازاتی داد ،

و اینان از توان یافتند دهقانان را بچاپند ، گوشمالی دهند ، پلیدترین اسلوب ها از جمله کشتاردهقانان

فعال را بکاربندند . سیاست پیرووازی ملی در آغاز توانست شکافی در جنبش دهقانی بوجود آورد و آنرا ضعیف

کند . ولی این پدیده ای موقتی بود . دهقانان از تجارب تلخ خود درسهای زیادی گرفتند . اکنون

دهقانان در باره حکومت پیرووازی و احزاب پیرووازی همیشگی از بیس از اشتباه بیرون آمده اند .

حزب کمونیست و نیروهای مترقی با ما با الهیه اصلاحات کشاورزی و مبارزه خود در راه اجراء آن بد دهقانان

ثابت کرده اند که آنها هستند که در راه اصلاحات کشاورزی عمیقی مبارز میکنند ، کمزیر را بکسی میدهند

که روی آن کار کنند . حزب ما در راه اجراء اصلاحات کشاورزی برفع دهقانان ، قطع فشار علیه جنبش دهقانی و در

حق تشکل دهقانان در اتحادیه های دهقانی باتمام قوا تلاش میکند .

مبارزه در راه دموکراسی

سه سال گذشته است ولی عراق هنوز قانون اساسی دائمی ندارد و نه پارلمانی . دیکتاتوری نظامی فرک

همچنان برقرار است . دستگاه ولتی سابق فقط تاحدی تصفیه شده است ، ولی در این اواخر ترکیب دستگاه -

دولتی بدتر شده است، کارمندانی که اخراج شده بودند از نو در ادراست دولتی بکار گمارده شده اند. قوری ترین شعاریکه در شرایط کنونی از طرف حزب ما مطرح شد "تشکیل حکومتی ملی بر اساس دموکراتیک" است. معنای این شعار عبارتست از: خاتمه دادن بحکومت نظامی در کشور، آزادی فعالیت احزاب سیاسی، آزاد و سرگشته‌یمن پرستانی که تعبیید شده اند، تدوین طرح قانون اساسی دائمی (بعوض قانون اساسی موقت کنونی)، احزای انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس موسسان ملی که قانون اساسی را باید تصویب کند، تشکیل پارلمان وحکومتی دموکراتیک طبق قانون اساسی.

اکنون آزاد یهاف سیاسی و انتخابات آزاد نه فقط از طرف حزب کمونیست عراق بلکه حتی از طرف حزب ترقی خواهی که از اسم جدا پشتیبانی میکند، طلب میشود. خواستهای توده‌های خلق، که روز بروز قوت بیشتری میگیرد این حزب را نیز مجبورید ان بعضی شعارهای دموکراتیک میکند.

مسئله کسرد

هرچند که چند نفر ازوزیران حکومت قاسم از ملیت کُرد هستند ولی در عراق اساسا بپوزوای عرب حاکم است. حکومت حت خلق کُرد را در تعیین سرنوشت خویش، برسمیت نمی‌شناسد و تمام مائغلی را دامن میزند. حزب کمونیست عراق طالب میکند که حت کُرد ها در تعیین سرنوشتشان تضمین گردد و امکان داده شود که کُرد هافرهنک ملی و آموزش و پرورش خویش را در جمهور عراق خود ادراکنند. حزب کمونیست عراق خواهان تساوی حقوق کامل تمام اقلیت های ملی است.

حزب کمونیست عراق اصولا حت ملت کُرد را در تعیین کسامل سرنوشتش، تأیید میکند (ملت کُرد در حال حاضر تقسیم شده است، قسمتی از آن در عراق، قسمتی در ایران و قسمتی نیز در ترکیه است)، ولی در عین حال - متذکر میشود که عربها باید متفقا مبارزکنند تا حقوق حیاتی مهمی که اکنون در عراق برای کُرد ها میتواند تحقق پذیرد، تأمین گردد. حزب کمونیست عراق آتش انتقاد را متوجه فئران ایشاهی شوینستی عربها میکند، ولی در عین حال با گرایشهای افراطیونی که در بین ناسیونالیست های کُرد هستند مبارزه میکند.

مسئله کویت

از موقعیکه بحران کویت بوجود آمده است حزب کمونیست عراق تلاش میکند این مسئله را بدرستی روشن کند. حزب کمونیست عراقی آزاد ی کویت را از سلطه و قارت امپریالیست هانکده اساسی تلفت میکند. و این در واقع در درجه اول، وظیفه خود کویتی هاست، ولی در عین حال بخش از مبارزه مشترک تمام خلق های عرب طیه امپریالیسم و ارتجاع است.

"و اما درباره روابط بین عراق و کویت" در پیام ۲۸ ژوئن سال جاری حزب کمونیست عراق گفته شده است "بدین ترتیب تکامل جریان وقاین درایند، راه حل آنها بنا بر تصمیم آزادانه د خلق تعیین خواهد کرد. این تصمیم باید در شرایط آزادی از قید امپریالیسم و بدون اعان زورد در شرایط آزاد یهاف دموکراتیک و بر اساس مناسبات ملی و تاریخی و همچنین منافع برادرانه د خلق صورت گیرد.

همردی با ارد و گاه سوسیالیستی - ضاعت استقلال ملی ما

توده های وسیع خلق خیلی خوب بخاطر میاورند که انقلاب ژوئن تنها در پرتو پشتیبانی مضمغانه اتحاد شوروی و تمام کشورهای سوسیالیستی از عراق، توانست در مقابل امپریالیست هاپارچا بماند. امپریالیست های امریکایی و انگلیسی بلافاصله پس از انقلاب، نیروهای مسلح خود را در لبنان، اردن و پیاد کردند تا آنها را براد تجاوز بجزا کسبل دارند. ولی روتر حکم اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در پشتیبانی از عراق، عملیات امپریالیست هارا فلج کرد. اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی از اولین کشورهای بودند که جمهوری عراق را برسمیت شناختند. قراردادهای اقتصادی، فنی و فرهنگی که در نخستین سال انقلاب با کشورهای سوسیالیستی بسته شد، گواه کوشش این کشور هاست در کمک به پیشرفت عراق، دفاع از استقلال ملی و ارتقا سطح زندگی مادی و - فرهنگی خلق عراق.

حزب ما بدون تزلزل د سیمهای امپریالیست ه و تحریکات آنها را طبع کشورهای سوسیالیستی فاش کرد. اکثریت توده های خلق، نیروها و ملی متقاعد شده اند که همردی و همکاری با کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی

بهترین ضمانت برای تحکیم استقلال کشور و پیشرفت جامعه عراق است .



جریان وقایع در عراق در جهتی است که تشکیل جبهه واحد ملی ممکن خواهد شد . همان‌طور که در قطعنامه کمیته مرکزی ما (دسامبر ۱۹۶۰) گفته شده است ، سیاست جبهه ملی تنها راه نجات است . اتحاد تمام نیروهای ملی ، که در تحکیم استقلال ملی ، ازین بردن بقایای امپریالیسم و نفوذ ۳۱ تنپارانی که در شرایط کنونی بین المللی بد تشکیل یک دولت دموکراسی ملی منتهی میگردد ، که وظایف و درونمای آن در اسناد جلسه مشورتی احزاب کمونیست و کارگری در مسکو نشان داده شده است .

تناسب نیروها در عراق و شرایط عینی داخلی و بین المللی بشکلی تحول مییابد که عراق خواهد توانست چنین دولتی داشته باشد . بار عمده مبارزه در راه رسیدن به چنین هدفی را طبقه کارگر باید بکشد .

تلاش بیرونی ملی ، بویژه جناح راست آن برای جلوگیری از تکامل انقلاب و عقب کشاندن آن چشم و گو توده های خلق را درباره سیاست بیرونی باز کرده است . توده های خلق در این سه سال دریافته اند که سیاست طبقه کارگر تنها سیاستی است که با منافع و انتظارات خلق مطابقت دارد . بتدریج کارگران ، دهقانان ، پیشه وران و روشنفکران و حتی نمایندگان محافظه معینی از بیرونی ملی شروع کرده اند به طور روز افزونی باین نکته پی ببرند که با چنین سیاستی که اکنون بیرونی عراق در پیش گرفته است نه بازادک میرسد نه به نان و زمین ، و دیگر اینکه محافظان حاکم بیرونی در اجرای اصلاحات کشاورزی ذینفع نیست ، کشور را براه صنعتی شدن نواستقلال اقتصادی سوق نخواهد داد . در این شرایط توده ها باید مبارزه کنند و رهبری واقعا انقلابی ایرا بچینند . بیرونی ملی نفوذ خود را باین وسیله از دست میدهد ، نفوذ طبقه کارگر افزایش مییابد . توده های خلق شروع کرده اند روز بروز بهتر دریابند که رهبری سیاسی طبقه کارگر صحیح است .

طباعیان - دهریان و اصحاب هیولی

درباره زادالمسافرین - انتقاد ناصر از طباعیان - انتقاد ناصر از دهریان - دهریان کیانند
انتقاد ناصر از اصحاب هیولی - مسئله قدم هیولی - اتنستیک رازی - چند نتیجه گیری مهم

بررسی زیرین درباره برخی جریانات تفکر فلسفی ماتریالیستی در ایران بجاور عمدتاً بر اساس بررسی روایات موشق کتاب "زاد المسافرین" اثر ناصر خسرو قبادیانی است. هدف از این بررسی روشن کردن یک سلسله گرایشهای مادی در اندیشه ایرانی در دوران اهواز جامعه فئودال ایران پس از اسلام است. مقاله حاضر در واقع مکمل آن سلسله مقالاتی است که نگارنده در همین مجله درباره هسته ها و عناصر دیالکتیک در اندیشه ایرانی نوشته است، و همراه آن مقالات نشان میدهد چگونه عناصر ماتریالیستی و دیالکتیکی در تاریخ دیرینه تفکر فلسفی و منطقی ما میزان قوی العاده وجود داشته و تاریخ فلسفه در ایران نیز مانند شعبه - احد دیگر تاریخ نبرد - ماتریالیسم یا ایدئالیزم، متافیزیک یا دیالکتیک است. بدون تردید نویسنده بررسی بهیچوجه مدعی حل نهایی مسأله مطرح نیست. با اینحال باید تصریح کرد که برخی مسأله مانند مفهوم "چرخ" یا "فلک" در اندیشه چینی و ایرانی رابطه آن با نظریات یونان و هریه و یامانند مسئله هستی فلسفی دهریان و اتنستیک رازی و مختصات آن تا آنجا که برنگارنده روشن است در حاشیای این تعبیرات و نتایج (گرچه فشرده و خلاصه هم باشد) بیان نشده است و همه این مسأله قابل پژوهش بیشتری است، و خود نگارنده نخواهد کوشید برخی از نقاط جعل یا مبهم این بررسی را در بررسیهای آتی یاد سترسی یافتن به منابع بیشتر روشنتر گرداند. ضمناً - خوانندگان مجله بویژه آنهاست که در این امر واردند، یاد وقتی در اندیشه خواه در ایران، خواه در خارج از ایران خواهد میشد اگر اطلاعات جالب تازه اند درباره زروانیان و طباعیان - (دابایعیه) و دهریان و اصحاب هیولی (ایران شهری رازی) که نگارنده در این بررسی بدان توجه نداشته است در منابعی از منابع کهن، یا پژوهشهای نوین ایرانیان و خارجیانی جز آنچه که در این بررسی بدانها اشاره شده، یافتند، نگارنده را از طریق مجله دنیا مطلع سازند که کنتی برگردان نویسنده و خدمتی بعمل خواهد بود.

درباره "زاد المسافرین" (۱)

زاد المسافرین ابو معین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی شاعر و حکیم بزرگ ایرانی و مبلغ نامبرد ارامعیلیان و حجت الجزیراتان در قرن پنجم هجری در خراسان به تصریح خود این حکیم در سال ۴۵۳ یعنی هنگامیکه ناصر خسرو پیری شصت و سه ساله بود به تالیف شده است و از آثار دوره بلوغ فکر و روحی کامل آن حکیم است. این کتاب از جهت بیان نظریات فلسفی ناصر خسرو، از جهت دادن ادله و تمایزات بسیار سودمند و اثرات بسیار باره جریانات تفکر فلسفی زمان ناصر و از جهت آنکه از نمونههای عالی تشریح پارسی ساده و از لغات و اصطلاحات و ترکیبات زیبای فلسفی بزبان پارسی مشحون است بد و نتردد یک اثر جلیل فرهنگ ایرانی است.

هدف ناصر خسرو از نگارش زاد المسافرین اثبات فلسفی نظریات مذہبی خود بود. ناصر خسرو از جهت فلسفی بجاور کلی در موضع مذہبی و ایدئالیستی است ولی از آنجا که ناصر تعقل را در مقابل تعبد و فلسفه راد مقابل

(۱) - کلیه نقل قولها از کتاب زاد المسافرین از نسخه چاپ کابوایی به تصحیح محمد بذل الرحمن (حماد نا لاخر ۱۳۴۱) گرفته شده است.

فقهه یاری میکند باید وی را در جناح اندیشه گران مترقی عصر تسلط قهری ترین افکار
حنفی و شافعی ، عصر ارتجاع مهیب فکری ، عصر سالوسی و دغل و ریادکار بهای دینی بود (۱) .
ناصر خود در آغاز " زاد المسافرین " هدفهای نیکوی خود را از تالیف اثر بیان میدارد و از آنچه ضرور پژوهش
عقلائی هستی و زندگی را از جانب انسان تصریح مینماید و مینویسد :

" برخوردارمندان واجب است که حاشا خوب زیان جویند ، که از آنجا هم آیند ،
بجای همی شوند ، اندیشه کنند ، تابه بینند بچشم بحیرت ، مرغوشتن را در سفری
رونده که هر آن رختن راهی درنگی و استادتنی نیست ، از بهر آنکه تا مردم اندر این
تالعت از حرکت افزایش نگاهش خالی نیست . "

سپس ناصر خسرو متذکر میشود که این " آب های خوش " و " لال تنگ فلسفی که از زرفای زوروان میسازد باید از سی
خردانی که در جامعه حاکم دارند یا بقول او " دیوانگان امت " محفوظ ماند تا آلوده نشود و مینویسد :
" مکن مانند بر آوردن این علم لذت ، دشوار و بایسته مکن کسی است که چاهها
زرق بکند ، کاریزهای عظیم براند تا مر آب خوش را از قعر خاک بره امون بر آورد تا
تشنگان و مسافران بدان برسند ، هلاک نشوند . مراین چشمه آب خور را از آن
دیوانگان امت صیانت کند تا مراین راه به جهل و سقه خود پلید و تیره نگردد ، بخا
و گل نیانبارندش (۲) . "

و اما اینکه این بیخردان جامعه ، این " دیوانگان امت " کیانند ، پیداست که در ناصر خسرو روحانیون میقول او
" ریاست جوینان اندر دین " است . ناصر با چشمی تمام از آنان " علم " مصنوع آنان که فقه نام دارد و از شیوه
افترا زنی آنان نسبت بجویندگان حقایق یاد میکند و چنین مینویسد :

" مرغوسهارا به هوا و مختلف خوب ریاست جوینان اندر دین استخراج کرده و
فقه نام نهاده . مردانایان را بعلم حقایق ، بینندگان را بچشم بصائر
جویندگان حق را ، جدا کنندگان جوهر باقی و ثابت را از جوهر فانی و مستحیل
ملحد ، بی دین ترمضی نام نهاد "

این نقل قولها نشان میدهد که ناصر کتاب خود را با نیت مبارزه علیه ارتجاع فکری زمان به ود علم و بصورت
(آندوره خود در کمیکرد) نگاشته است و اثر او همچنانکه گفته شد از آثار مترقی عصر است ولی با اینحال این اثر
که از جهتی مترقی است از جهت دیگر ارتجاعی است ، زیرا ناصر اگر از سوی کتاب خود را علیه " ریاست جوینان
اندر دین " مینویسد ، از سوی دیگر طرف تیز کتابش علیه فکر مادی و متفکرین مادی عصر است که منافع مادی فرود
ترجمه را در اندیشه های خود منعکس میکردند . سراسر کتاب از مبارزه علیه جریان مادی عصر (مادیان ،
د. مریان ، اصحاب هیولن) اثبات شده است و بر مفاصل علیه زکریای رازی عالم ، پزشک و متفکر مادی بزرگ ماکه بحق
مایه فخراندیشه ایرانی است تا خستنازی شدید میکند . در جریان این اخت و از آنجا ناصر ما را از نظریات این متفکرین
مادی که افکارشان را مکتب رسمی عصر او در زیر پرده منع و انکار مستور ساخته اند آگاه میسازد و از این جهت
کتاب زاد المسافرین در واقع اثر گرانبهائی است زیرا در کمتر اثری میتوان چنین ادواتاتی درباره جریان مادی عصر
جست و پیوزده درباره زکریای رازی . هدف ما از این نوشته بیان مکتوبی زاد المسافرین میا عقاید ناصر نیست ،
پژوهشی که بجای خود ضروری است ، بلکه هدف ما استخراج جریان مادی عصر از این کتاب هررسی نهادن بجای
ناصر نسبت باین جریان مادی پیوزده نسبت به نظریات رازی و هرکلی بحث درباره سیر تکامل یافته در ایران در دوران

(۱) - برای اطلاع بیشتر از مشخصات این عصر رجوع کنید بمقاله این جانب تحت عنوان " درباره برخی اندیشه های عصر "

فلسفی خیام " در شماره اول سال دوم مجله دنیا (صفحات ۹۰ - ۹۱) الخ ()

(۲) - از صدر " اثباتش " که امر آن میشود بیانبار ، متاسفانه صرف مشارع این فعل (می انبارم ، مر انبارم)
در زبان امروزی متروک شده و فقط مصدر روشک مابنی آن باقی است . ناصر در زبان شعر و نثره نقد آرکیزی صادر
فصیح در ازمنه مختلفه بکار میرد . مثلاً : " نند مصدر شیفتن در این بیت :

ناصر خسرو گر اینه خا شد تو مشو / و کسی بر سخن دیمشید ووشیب

اختلاف عقود الیزم است .

ناصر در موارد عدیده ای در زاد المسافرین از "طبیعیان" (یا بنا بر اصطلاحات دیگر "طبیعی" ها یا "اهل طبایع") و "دهریان" انتقاد میکند . با آنکه نظریات طبیعیان (اهل طبایع) و دهریان در نزد ناصر با هم تفاوتهاش دارد ، در هر دو این نظریات گرایش صریح مادی مشهود است .
انتقاد ناصر از "طبیعیان"

یکی از نکاتی که ناصر درباره طبیعیان ذکر میکند آنست که آنان به تقدّم هیولی بر صورت معتقد بودند . توضیح آنکه فلسفه مشاء و مفهوم "هیولی" یا ماده را از "صورت" (که موجب پیدایش تنوع در وجود است و هویت و شخصیت خاص خود اگانه هر ماده ای را پدید میآورد . مثلاً مانند انسان بودن ، حیوان بودن ، نبات بودن و غیره) بعثت میدهد و مقوله جسم از هم جدا میکند . بر آنستکه در ابتدا "ماده نخستین" یا "هیولای اولی" بوده که در حال قوه و امکان بود . و سپس بتدریج صورت پذیرفت و صورت ها حالت فعل و واقعیت آن ماده اند . و هیولای اولی از دورن این صورتها تکامل می یابد تا " بصورت الصور " که خداوند استعمرسد . حال این بحث پیش میآید که آیا این هیولی و صورت کد امین مقدمند ؛ آیا تقدّم با صورتهاست که هویتها و ماهیاتها و کیفیتها را تشکیل میدهند یا تقدّم با ماده است که جنس و خمیره اولیه است . از فلسفه مشاء ناچار این نتیجه حاصل میشود که هیولی منفعل و پاسبان و صورت فعال و خلاق است . لذا اصالت با صورت است و طبیعی ها هیولی را بر صورت مقدم میسرمدند (۱) .
ناصر خسرو در این باره چنین مینویسد :

" و گروهی از اهل طبایع گفتند که : " جسم اندر ذات خویش ، هر چند که سربک است از هیولی و صورت ، مر هیولی را بر صورت ، بمجوه بریت فضل است ، از سربا آن صورت بد و قائم شده " . و گفتند : " صورت مر هیولی را بمنزلت عزیز است مر جوهر را ، و چون عزیز بر مجوه بر حاکمند است (اندر قیام و ظهور و خویشتن) و جوهر (اندر وجود قیام و ظهور خویشتن) از عزیزتر نییاز است ، عرض سزاوار شرف جوهر نیست (۲) .
سپس ناصر خسرو این نظریه "طبیعیان" را مردود میسرمد و استدلال میکند که البته اعتراض نمیه و انقد بد و نقیابیه و هر روز میکنند ، این درست است ولی بشوه خود جوهر نیمه و انقد بد و ن وجود اعراض هستی خود را پدید آورده لذا بین وجود جوهر و وجود عرض مانرزمه است ، بهمین ترتیب بین وجود صورت و وجود هیولی ملازمه است و قول "طبیعیان" دائره تقدّم هیولی بر صورت غلط است .

بحث "طبیعیان" در باره تقدّم هیولی بر صورت شاید ظاهراً یک بحث "سکولاستیک" و لغادانی بحث بنه ارسرمد ولی در واقع چنین نیست . "طبیعیان" که طرفدار "تقدم هیولی" و ابداعیت ماده بوده اند در همه جایا پیگیرت از ماد و تقدّم ذاتی آن مدافعه میکردند . اگر "طبیعیان" از تقدّم هیولی بر صورت دچیزده اند ، این نظر آنها نیز از نظر ماتریالیستی کاملاً صحیح انبساط اثر اولویت ماد موثانویت کلیه مشتقات ماد مواز انجمله صورتهای نوعیه ناشی میشود . است . راجع ناصر خسرو دائره اثبات "ملازمه" راجع نیست ، بلکه خلطاً بحث است . تعیین آنکه آیا ماد تقدّم است یا نه - در واقع پاسخ دادن به مسئله اساسی فلسفه است . "طبیعیان" باین مسئله پاسخ روشن میدهند : ماد مقدم است . ناصر خسرو محل مسئله را در مفهوم "ملازمه" مدخلین میکند ارد .

نکته دیگری که ناصر از قول "طبیعیان" نقل میکند وکلاً ملاسیمای فلسفی آنها را بعثتیه ماتریالیست نشان میدهد آنستکه عالم ازلی است و اشیا از طبیعت و از درهما میخزگی صفات طبیعت بر میخیزند و مدبر و مقدر در کار نبوده است . در این باره ناصر خسرو مینویسد :

" و اهل طبایع مر عالم را ازلی گفتند و گویند که چیزها از این چهار رباع همی بود شود ؛ چون گرمی ، سردی ، تری ، خشکی ، بی آنکه تدبیری و تقدیری از جنز

(۱) - بحث اصالت هیولی و صورت در عین حال با تغییراتی (در جهت کم و زبون کرد مسئله) ، بشکل بحث اصالت ماده و هویت در فلسفه کلاسیک قرون وسطایی ما تکرار میشود . برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به مقاله انتقاد تحت عنوان " دیالکتیک راندیشه برخی متفکران ایرانی " صفحات ۱۰۶ - ۱۰۷ . در شماره دوم سال اول مجله (۲) - زاد المسافرین ، صفحه ۳۱

ایشان همی بدیشان پیوند د . وهمی گویند : این چهار چیز که یاد کردیم صفت هانید . مرصفت را از موصوف چاره نیست تا بر او بد آید . آن موصوف که بر چهار صفت را برگرفته است جسم است که بر او حرکت متعددی است و گردند . احوال است و مکان گیر و قسمت پذیر . (۱)

و جود اگر خواهیم نذر طایعان را به بیان امروزی بازگو کنیم چنین است : اجسام بد و نهی چگونه مدخله ای از خارج دارد . (بی آنکه تدبیر و تقدیری از جزایشان همی بدیشان پیوند د) و این اجسام در حرکت دائمی یاراد و جبری (قسری) هستند و حالات و کیفیات آنها دائم المتغیر است (گردند و احوالند) و در مکان جای دگر (مکانگیر) و قابل تقسیم هستند و از صفات این اجسام گرم ، سردی ، تری و خشکی است و همه چیزها از این اجسام و از این صفات ناشی شده اند یعنی طبیعت منشا گل است و تحول و حرکت این طبیعت و ترکیب ها و آمیختگی ها صفات مختلفه وی منشا بروز تنوع جهان است .

بدون شك این بیان يك بیان بسیار عالی ماتریالیستی است . طبیعی است که عناصر یا آن موافق نیست ایسن حکم مسئله انکار " مدبر و مقدر " راه در واقع انکار صانع است میگوید و میگوید تا اثبات کند که مدبر و مقدر وجود دارد هر اید این مخلوق سعی دارد بد اید انسان ، خرد مندی وی را دلیلی بر وجود مدبر و مقدر بداند . به شگفتیهای وجود و از راهی طبیعت که پیروز درک و توضیح علمی آن برای متفکران قرن پنجم هجری محال بود و ستاویز است لالات الهی امری عادی است و حتی فلسفه معاصر نیز از این نوع برهانها برای اثبات صانع استفاده ولی جبارت طایعان که غیر علم این شگفتیها و از راه واقعیت را روشن میدید ، اند در خورد هر گونه اعجاب و تحسین آیا این طایعان که عناصر از آنها انتقاد میکند کیانند ؟ ما بین طایعان از نظر فکری و برخی از کتاب فلسفی هندی که از پیرایه رابران راجع بوده مسلمنا رابطه اک وجود دارد (۲) . از آن گذشته قاعدتا باید از وی شبا فکری ، ارتباط آنها را با نظریات انباز قلس (EPICURE) نریزه در آن دوران شناخته شده بود برقرار کرده انباز قلس از راهالی شهر آگری گشت واقف در جزیره صقلیه (سیسیل) در قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته و از فلسفه ماتریالیست یونان قدیم است . وی برای اشیا عالم چهار ریشه قائم بود . آب و خاک و آتش و هوا و صفات تری و خشکی و گرمی و سردی را بین این عناصر ربعه تقسیم میکرد . بعقیده انباز قلس نیسروه و پروکین این عناصر و طایع را پنجم میدهد یا از هم گسسته میکند و از این پیوند و گسست تنوع عالم پدید میآید .

افکار با آنکه نظریات فلسفی افلاطون و ارسطو عد منبع تفکر فلسفی بزرگترین فلاسفه ماست ولی تردید نیست که فلسفی ذیعقراطیس (دمکریت) و انباز قلس و اپیکورس (اپیکور) و فیثاغورث (پیثاگور) و بسیاری دیگر از متفکر یونان قدیم در ایران پیروی از اسلام رخنه کرد و موبتوان پیوند فکری بین جریانات فلسفی ایران را با این جریانات قرار ساخت . منتبهی مشی دمکریت و امپدگل و اپیکور که مشی فکری اپوزیسیون اجتماع بود به مزندگی " غیر قانونی در محیط قدغن های خشن سیاسی و مذهبی مجبور بود . طایعان با هر جریانی هم که پیوند فکری داشته باشند بهر جهت نمایندگان تفکر انقلابی ، آتیه شستی و ضد مذهبی در قرن پنجم هجری بود . اند و از این جهت مسلما افکار رادیکال ترین و قاطع ترین قشرهای جامعه آن روزی کشور ما را منعکس میکردند . انتقاد ناصر خسرو از " دهریان "

گروه دیگری از فلاسفه ماتریالیست که عناصر خسرو و زاد المسافرین آنها را مورد انتقاد قرار میدهد دهریانند . نظریات که عناصر از دهریان ذکر میکنند فوق العاده حالب است . نخست تریه دهریان درباره قلسک یا آسمان است . ناصر خسرو مینویسد که دهریهالک راصانع عالم و آنچه اند را وست میدانند ، آنجا که میگوید :

- (۱) - زاد المسافرین صفحه ۱۴۲
- (۲) - مانند چارواک - درباره فلسفه چارواک رجوع کنید بمقاله اینجناب درباره خیمام در شماره اول سال د و هجده دنیا . در اینجا باید تصریح کنیم علاوه بر معنای که درباره لفظ چارواک ذکر کردیم (چهاروازه عناصر ربعه) برخی از کارشناسان فلسفه هند (مانند Roy) معتقدند که این لفظ از چارواک بمعنای جاد و سخن آمده است .

" و چون در سترگدیم (۱) که هر جسم را بذات خویش حرکت نیست باطل شد قول دهری که همگی گوید : فلک صانع عالم است و آنچه اندراوست (۲) ."

و در جای دیگر میگوید :

" و اهل مذهب دهری (که هر عالم را قدیم میگویند) همی گویند که صانع موالید از نیات و حیوان و مردم و نخوم — افلاک است ."

نظریه خلاقیت " فلک " یا آسمان مسلمانان عقاید ایرانی زروانی وابسته است و میتوان این عقاید را با نظریات آئین کهن مزد اشی و مثنی " آسمان " در این دین و شاید به نظریات کهن کنفوسیوس در باره آسمان از جهت فکری بسط ساخت . در باره نظریات کنفوسیوس که توضیح میدهم : دردوران سلسله چینی " هان " (قرون دوم و اول قبل از میلاد) این نظریه رواج یافت که آسمان بکاربرد و نیک مکافات میدهد . کنفوسیوس بود و چون شوسعی داشتند مابین پادشاهی طبیعی آن ایام و صواب و گناه انسانها رابطه ای برقرار کنند و این اندیشه را راجع ساختند که فلک پادشاهی بخشد و سزا میدهد . یکی از فلاسفه متأخرانالیست چینی که در نخستین قرن میلادی (دردوران اشکانیان) میزیسته بنام وان چون این اندیشه را مورد انتقاد قرار داده و قول خیام میگوید نیکی میدی رایم چرخ نباید حواله کرد زیرا در این راه " چرخ از تو خوار را بر بیچاره تراست (۲) ."

در دین آریایی کهن مفاهیم دیائو " DIAU " (در آستایی " دمه و کعبه ادیو از آن مشتق شده است) و وارونا " VARUNA " بمشابه بزرگترین مظاهر الوهیت په آسمان اطلاق میشد . آسمان نمود ارعالی عظمت تلقی میشد جبار و نعمت بخش بود و از روغ بخشش می آمد . القاب " آسمان همه دان " (و چو پادشاه وارونا) و آسمان — پدر (دیائو — پیتا) از آنجا آمده است . حدس میزنند که لفظ ژوپیتریز از دو جز " یسو — پتر " مرکب است و از هم پی ترکیب آریایی آمده است . بدینسان قرابت امل بین اندیشه های کهن آریایی (هندی و ایرانی) و اندیشه های چینی در این باره وجود دارد (۴) .

مفهوم فلک (که همان عربی چرخ است و گاه چرخ و فلک نیز میگویند) (۵) و مفهوم آسمان و زروان و دهر و غیره مفاهیم همسنگ بنظر میرسند . اندیشه آنکه آسمان قادر است و آسمان بخت و سرنوشت انسانی را در دست دارد آنکه ایست کهن که ادبیات ما از آنجا امال است . فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه ویس و رامین اندیشه زر تشتنی و ایست کهن سرنوشت آدم بر حکم " چرخ " را بارها مدح میکند . از جمله :

گفتاوشی ز مند چرخ جستم
تنگر تاد دلت تازی گمانی
ز نقدیری که یزدان کرد رستن
که کوشی با اقتضای آسمانی (۶)
و نیز این ابیات بطور تمبیك دهری فردوسی از همین فلسفه مشحون است :

کدرمان از او بیست و زویست درد
از او دان فروزی و زردان نیاز
نه این رنج و بیمه ساز گزایدش
نه چون ماتباهی پذیرد همی (۷)

- (۱) — درست کردن یعنی ثابت کردن . (۲) — زاد المسافرین صفحه ۵۷
- (۳) — اندیشه آنکه فلک و چرخ تعیین کنند سرنوشت هستند نه فقط از جانب خیام بلکه از طرف ناصر خسرو نیز در برخی از اشعار شهبختی مورد انتقاد شد بد قرار میگیرد . از جمله در این قطعه معروف و طالع و پر مضمون وی :
نکوهش کس چرخ نیلوفری را
چو بخود چون کتی اختر چو پیر را بید
برون کن ز سر یاد خیره سری را
بد از از فلک چش چنک اختیری را
درخت توگر بار دانش بگیرد
بزیز آورد چرخ نیلوفری را
- (۴) — برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به " مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی " تألیف دکتر محمد معین ، از انتشارات دانشگاه ، ۱۳۲۶ .
- (۵) — رابطه لغوی بین فلک ، فلاکت و فلوک اتفاقاً عقیده کهن چینی رابطه بین آسمان — بدبختی و مکافات انسان را با خطا می آورد و نشانه رخنه عقیق این اندیشه در اقوام مختلف است . لازم نکرده است همه این عقاید در نزد همه اقوام از یک منبع برخاسته باشد و شاید از منابع مختلف پدید آمده است .
- (۶) — ویس و رامین — چاپ آقا مینوی تهران ۱۳۱۴ صفحه ۶۷ .
- (۷) در صفحه بعد

شکی نیست که تبدیل آسمان بقدرتی مرموز نمیتواند يك اندیشه مادی باشد و نمیتوان - توی فکر مذهبی
 دین چون شرادرباره تجلیل آسمان و اندیشمندی **و این چون** را درباره آنکه آسمان د ارای قدرتی ویژه نیست
 و یا عقاید قدیم آریائی را درباره "اورنا" و "دیائوپتیا" یکی دانست . ولی با اینهمه تصور آنکه صانع قسطی و
 خالق کل همانا آسمان تباهی ناپذیر بودی است که درگردش جوامید است (چنانکه فردوسی باصراحت توضیح
 نسبت بدین تصورکه صانع هستی **بخت** و **صیغ** غیرمادی ماورا^۱ طبیعی است گامی بجانب اصلات طبیعت است .
 آسمان درنظر زروانیها بخشی عالی و خلاق طبیعت یا دهر است و بیرون از دهر و طبیعت قدرتی ماسوا^۲ نیست .
 ناصر خسرو میگوید بخشی از عالم حادث در این جاجوب می یابد و انگشت را بر روی نقطه ضعف فکر د هریون می
 گذارد که میگوید بخشی از عالم حادث است و بخشی از عالم یعنی فلک یا آسمان قدیم . ناصر خسرو میگوید چون فلک
 خود بخشی از عالم است ، طبیع این دعوی د هریون لازم میاید که قسمتی از عالم (موالید) مصنوع خویش باشد و قول
 ناصر خسرو این محال است که قدیم باشد ، که بخشی از آن حادث باشد و بخشی حادث نباشد .
 تقسیم جهان بد و بخش : **فلک** که قدیم و ابدی است و موالید که حادث و متغیرند مسلما نقطه ضعف فکری
 د هریون بود و د هریون میخواستند مسئله رابطه بین ثابت و متغیر را با این استدلال سطحی و افسانه آمیز حل کنند
 فلک را طبیعت خلاق و موالید (انسان ، حیوان و نباتات و ستارگان) را طبیعت متفعل معرفی نمایند (۱) . ولی از
 این اندیشه گذشت ناصر خسرو اندیشه های دیگری از د هریون نقد میکنند که نمود ارگرایش ماتریالیستی جهان بینی
 د هری است .

ناصر خسرو میگوید د هریها استدلال میکنند که اگر خداوند کار خالق عالم است پس چرا پیش از خلق جهان
 آنرا خلق نکرد . د زداد المسافرین در این باره چنین میخوانیم :
 " اندر آنکه خدا ایتعالی ماین عالم را چرا پیش از آنکه آفرید ، نیافرید ، این سؤال
 است که د هریان انگیزه اند مر آنرا خواهند که ازلیت عالم بدین سؤال درست
 کنند بر مردمانی که بحرکت عالم مقررند . (۲)"
 بدینسان ناصر خسرو بر آنست که گفتند د هریون از " برانگیختن " سؤال ، اثبات ازلیت عالم و در نظر حادث
 بودن جهان است . ناصر خسرو ایراد د هریون جوابی بکلی بی پایه میدهد . نخست این سؤال را " گفتاری معنی
 میسرود و آنرا سؤالی محال (" مستحیل ") و غیر قابل طرح میدانند و طی صفحات عدید ، ای میگوشت تا با سفسطه ها
 و استدلال صوری این مطالب را رد کنند . د هریون در اینجا از یک نقطه ضعف بزرگ استدلال الهیون استفاده
 میکردند . جریان از این قرار است : الهیون بمسئله آنکه چرا خداوند این عالم را خلق کرد میگویند این تلامذت جود
 خداوند است . بقول مولوی :

من نکردم خلق تا سودی کنم ؛ بلکه تابیرندگان جودی کنم .

د هریون در قبال این توضیح میگویند : اگر چنین است چرا خداوند طی دورانی طولانی که بنظر شما عالمی
 نبود نخواست جود کند و از آنجا که صفات خداوند عین ذات اوست هرگز خداوند از جود - که از مقتضیات عدل الهی -
 خالی نبود پس خلق عالم رخ نداد . از آنجاست که این سؤال بقول ناصر خسرو " برانگیخته شد " که " چرا خدا
 تعالی این عالم را پیش از آنکه آفرید نیافرید " . بعد ها خواهیم دید که چگونه حکیم ایرانشهری میگوید تا بسا
 سفسطه ای سؤال ظریف د هریون را پاسخ گوید .
 ناصر خسرو نظریه دیگری از د هریون نقل میکنند که باز سیمای ماتریالیستی آنانرا نشان میدعد و آن مسئله آنکه
 روح باقنای بدن است . در این باره ناصر میگوید :
 " گروهی گفتند که نفس مردم ، پس از آنکه از جسد جدا شود و ناچیز شود همچون
 های نباتی و حیوانی . معی جسد او را وجودی نیست . (۳)"

(۷) - (از صفحه مقابل) - فیلسوف معروف آذربایجان میرزا فتحعلی آخوند اف این اشعار فردوسی را بشما
 عقاید مادی وی نقل میکند ولی این ابیات نظریات معین د هری را نشان میدهد .
 (۱) - ناصر خسرو این نظریات را به " برقلس د هری " منسوب میدارد . گوامنظرون ناصر از برقلس Procles
 که از فلاسفه نو افلاطونی مکتب آتن در قرن پنجم میلادی است . برای نگارنده روشن نیست که برقلس د ارای چنین
 نظریاتی باشد .

و سپس ناصر تصریح میکند که این گروه دهری‌اند . اندیشه ابدی بودن ماده و فنا روح با فنا بدن کمناصر
بعنوان نظریات عمده دهریان ذکر میکند معرف سیمای کاملاً ماتریالیستی این گروه است .

دهریان کیسانند ؟ علاوه بر آنچه که در بحث راجع به " فلک " در باره منبع احتمالی چنین برخی از نظریات دهر
گفته شد به بینیم بر اساس منابع مختلف در واقع این فرقه‌مادی مهکیانند ؟ منابع قرون وسطایی ما تا آنجا که بسر
نگارند به معلوم است - اطلاع روشنی از دهریان بدست نمیدهد و این مطلب عجیب نیست ؟ نباید از منابع رسمی و غیر
عصر چنین توقعی داشت . احتمال می‌رود واژه دهریون معادل نام هندی " لگایاتا " (دهر ، جهان) باشد
که خود یک مکتب ماتریالیستی در هند وستان بوده است . در منابع قرون وسطایی ایرانی و عربی راجع به " دهریه " یا
فرقه هندی " شَمینه " ذکر شده است . واژه شَمینه ظاهراً از " سومنات " مشتق شده و ممکن است پیروان مکتب
فلسفی لگایاتا در سومنات بوده اند . در کتاب " الفرق بین الفرق " تصریح میشود که شَمینه بر قدیم بودن عالم
معتقد بود (۱) . سَمَعانی صاحب کتاب " الانساب " آنجا که از نظام معتزلی سخن میگوید مینویسد : (۲)
" در میان قدریه (معتزله) از نظام کسی بیشتر جامع جمیع عوامل کفر نبود زیرا
وی در جوانی بادسته ای از شیوه و قومی از دهریه (که قائل به تکافو ادله ۲)
و گروهی از فلاسفه معاشرت داشت ."

این جوهری بغدادی در کتاب " تلخیص ابلیس " در انتقاد از فلاسفه مینویسد :
" اکثر این فلاسفه وجود صانع را اثبات میکنند و نبوات را منکر نیستند لیکن در تحقیق
این مسائل اعمام ورزیده اند و دسته ای هم که فیهمانان یکبار ه فاسد شد دهریان
را پیروی کرده اند (۳) ."

ابوالعلاء معری در رساله " رساله الخفران " معنای زندگی و دهری را یکی شعرده و چنین مینویسد :
" زندگیان کسانی هستند که دهری نامیده شوند و قائل به پیغمبری و کتاب آسمانی
نمیباشند " . (۴)

در کتاب موسوم به " کتاب النقض " تألیف رکن الاسلام نصیرالدین قزوینی رازی نمن شاعر بزرگ و فرقی مختلف
دین اسلام تصریح میشود که دهریه و باباییه را نباید درد اخل فرودین نام برد زیرا آنها از مذاهب خارجند و نیز
تصریح میگردد که دهریه و باباییه ماده را طاعت خستین و بد اء اولی میدانند . نصیرالدین قزوینی مینویسد :
" امام دهریه و باباییه که به خبیولی طاعت اولی گفتند و واحد ه صواغه و تناسخیه
و نصیریه همه خارجند از هفتاد و سه گروه و بقولای درست . آنکه از این هفتاد و سه
گروه معروف ترند حنفی و شیعی و شافعی اند " . (۵)

و اما آخرین منبعی که نگارنده بد آن دسترسی دارد و در آن از دهریه صحبت میشود ترجمه فارسی کتاب پیکلو
" شکند گمانی و چار " است که در آن مابین دهری و زروانی نظام ستاسوی گذاشته شده است . " شکند گمانی و چار "
یا " گزارش گمان شکن " تألیف مردان فرخ اورمزد داتان یکی از دهریان است . رسالات دین زرتشتی است که در
ماست و در عالم خود نوعی " کتاب النقض " بد قاع از مذاهب زرتشت است . در این کتاب راجع به دهری و رابطه آنها
بازروانیان اطلاعی است که در عالم خود بسیار گرانیهاست و تردیدی در آن نیستیم و ماتریالیزم دهریه و زروانیه باقی
نمیگذارد . عبارت چنین است :

" طایفه موسوم به دهری که منکر وجود خدای تعالی هستند بر آنند که هیچ
تکلیف دینی بر آنان وارد نیست و مکتب بعمل خیر نیستند (!) . اما راجع بسختی
بی اساس گهی گویند نمونه ای میآوریم . میگویند این جهان و عوالم آن ترکیب

(۱) - رجوع کنید به کتاب " الفرق بین الفرق " چاپ مصر صفحات ۷۹ ، ۱۲۲ ، ۳۴۶

(۲) - سَمَعانی " کتاب الانساب " بمثل از کتاب " تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی " : تألیف آقاد دکتر صفا
صفحات ۱۴۰ - ۱۴۱

(۳) - ابن جوزی ، تلخیص ابلیس (نقل از همان کتاب صفحه ۱۴۲)

(۴) - ابوالعلاء معری ، رساله الخفران ، بمنقل از " پرتواسلام " احمد امین مصری ، ترجمه خلیلی چاپ دوم
جلد اول صفحه ۲۰۳

(۵) - کتاب النقض صفحه ۴۹۲ (بمنقل از تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا صفحه ۱۴۳)

اجسام و ترتیب اعمال و تغذای اشیا* و اختلاط عناصر هم و همعنتیجه تحولات زمان نامتناهی است و عمدتاً برای عمل نیک یاد آشی صراحتی کنساره مکافاتی نیست .
نه بهشتی است و نه دوزخی و نه چیزیکه آدمی را بعمل نیک یا کار زشت بکشاند و نیز میگویند که جز مادیات چیزی در عالم نیست و روح وجود ندارد .*

مطلب بسیار صریح مطرح شده است . درباره این عبارت شکند گمانی و بیچار چنانکه کریستنشن در انمارکی در کتاب ذیقمت خود " ایران در زمان ساسانیان " (۱) نقل میکند یک پژوهنده هندی بنام تاوایادار مجله " هند و ایران " (سال ۱۹۳۱ صفحه ۱۳۲) تردید میکند که خط تساوی بین دهری و زروانی (در پهلوی زروانیک) صحیح باشد . هر آنست که چون الیه کتاب گزارش گمان شکن به دورانیهای پس از اسلام مربوط است هدف همان دهری معاصر موع بود و خود کریستنسن هم مرد د است که با حقیقت آرزو انیه در عهد ساسانیان افکار مادی را تابان پایه رسانده بودند یانه . بنابر این جانب کترین استبعاد تاریخی ند ارد که دهریه پس از اسلام دنباله زروانیه قبل از اسلام باشند و اما این زروانیه سلما جناحی از زروانیه بطور عام هستند که شاید تحت تاثیر فلسفه لگایاتا (یا سغنیه) قرار داشته اند . مسلما اگر کسی در مد ارک و منابع ایرانی و هندی بدقت غور کند میتواند این راز را دریابد .
در حالیکه تصریحات " الفرق بین الفرق " و " الفهرست " اینندیم رابطه بین دهریه و سغنیه را روشن میکند و احتمال ارتباط این فرقه را با " لگایاتا " قوی میسازد *

نوشتههای تاج الاسلام سعمانی و امام جمال الدین ابوالفرخ بن جوزی بغدادی و ابوالعلاء معری و کتاب التفسیر کن الاسلام تصیر الدین قزوینی و شکند گمانی و بیچار تردیدی در ماتریالیزم و آئه نیزم د هریون باقی نمیکند ارد برای ننی کردن اطلاعات خود درباره دهریون باید بگوئیم که د هراوش J. de Boer (۲) صاحب کتاب معروف " تاریخ فلسفه در اسلام " نیز بر آنست که مفهوم " دهر " یا مقهورم " زروان بی پایان " (در کیش زروانی) و " زمان مطلق " در فلسفه زروانی یکی است . بوشر بر آنست که هم به د هریون و هم طابعان دهری کتب قدیمه اشاره شده است ولی سانسور مذ هب مانع میشود که نظریات آنها در جایش ذکر شود . و فلسفه آنان بیان کرد د . بنظر بوشر تاثیر ذیقرا حاین نیز در نزد د هریون زیاد است و بیچار فد اران این فیلسوف مادی یونان قدیم زیاد اشاره میشود ولی معلوم نیست چکسانی هستند .

انتقاد ناصر خسرو از " اصحاب هیولی " . اگر ناصر خسرو د رمورد طابعان و دهریان نامی ذکر نمیکند د رمورد اصحاب هیولی نام د و تن را بصراحت میرسد و آن نام ایرانشهری و محمد زکریای رازی است . پیش از ورود د راصل مطلب نخست بنگریم این عبارت " اصحاب هیولی " بچمعناست و از کجا آمده است .
واژه هیولی معرب واژه یونانی " اوله " (ὄλη) بمعنای شیمی یا ماده آمده است و اصحاب هیولی - قاعدتاً باید معادس واژه " هیلوزوئیت " باشد که از همان " اوله " یونانی و لفظ یونانی دیگر یعنی " زوئه " (Ζωή) (یعنی زندگی) مشتق است . هیلوزوئیت ها نخستین ماتریالیست های یونان قدیم بوده اند . لذ این واژه را بیک تعبیر باید با واژه " ماتریالیست " یک دانست . لذ عبارت " اصحاب هیولی " در نزد ناصر خسرو اصطلاح " مادی " یا " ماتریالیست " در دوران ما کاملاً یکسان است و ذکر آنکه ایرانشهری و زکریای رازی اصحاب هیولی بوده اند از این جهت حالب است که ناصر خسرو محتوی عد تفکر فلسفی این د و تن را " ماتریالیسم " و اصالت هیولی تشخیص میدهد . ناصر خسرو مینویسد :

" اصحاب هیولی چون ایرانشهری و محمد زکریای رازی و جزاییشان گفتند که هیولی جوهری قدیم بود ه است (۳) " .

د ر حالیکه ابی مکر محمد بن زکریای رازی فیلسوف و طبیب و کیمیا شناس معروف ایران (۲۵۱ - ۳۱۳ هجری) را هم میشناسیم ، حکیم ایرانشهری که از وی ناصر خسرو تجلیل میکند برای نگارنده ه تاکنون شناخته شده ه . ناصر امور معلم رازی میسرمد .
وصه زندگی رازی و عظمت مقام او و آثار و افکارش و تالیفه این نوشته نیست زیرا هدف ما در این نوشته بررسی -

(۱) - ایران در زمان ساسانیان چاپ ۲ حاشیه صفحه ۴۵۸
(۲) - ج . د هروشر - تاریخ فلسفه اسلام ترجمه انگلیسی ، لندن ۱۹۳۳ صفحه ۷۶
(۳) - زاد المسافرین صفحه ۷۳

انتقادات ناصر خسرو از ماتریالیسم معاصر است. لذا اجرا این وظیفه را بوقت دیگر احاطه کنیم ولی همینقدر تصریح مینمایم که رازی یکی از اخلاق ترین متفکران قرون وسطا و یکی از برجسته ترین ماتریالیستهای خاور زمین است و جادارد که ملت ما بداشتن چنین داهی بزرگواری ببالد (۱) :

رازی دفاع از علم و ماتریالیسم را در عصری خشن و جاهل با خرید خطراتی مهیب و قبول اهانت های فجیع انجام داد. کسانی مانند ابن نصر فارابی، ابن سینا، ابن هیثم، ابن کرم، شهید بلخی، ناصر خسرو، امام فخر رازی و غیره یا کتب و رسالاتی در رد عقاید رازی تألیف کردند و یا او را مورد اعتراضات دشنام آمیز شدید قرار دادند. پژوهندگان تاریخ فکری فلسفی در ایران موظفند توجه فراوانی معطایب به آثار علمی و فلسفی رازی معطوف دارند. مسئله قدم هیولی . مهترین اعتراض ناصر به ایران شهری رازی درباره قدیم بودن هیولی است یعنی اینکه ما در عالم مخلوق نیستیم کسی آنرا از عدم بوجود نیاورد. است بلکه همیشه بوده است. به بنیم ناصر در این باره از قول رازی چنانچه میگوید :

" هیولی قدیم است و روانیست که چیزی پدید آید نه از چیزی (۲) "

و نیز :

" و گفته است : قدیم است از هر آنکه روانیست که چیزی قائم بذات (که جسم باشد) نه از چیزی موجود شود ، که عقل مر این سخن را نپذیرد (۳) "

و نیز :

" پدید آمدن اجزای از چیزی بوده است و آن چیز قدیم بوده است و آن هیولی بوده است ، پس هیولی قدیم است و همیشه بوده است . . . با آخر کار که عالم بر خیز هیولی همچنانکه بوده است گشاده شود و گشاده بماند (۴) "

از این نقل قولها کاملاً روشن میشود که رازی به ابدی بودن ماده و محال بودن خلق از عدم (Ex nihilo) یا اصله از فلسفی " ابتداء " معتقد بود. ناصر خسرو آنکه رازی را به صفت " زبرکی وید آری " میستاید ولی تمام اقوال را " انتقاد فاسد " و " بیبنیادی سست و ناستوار " و " قاعده ای ضعیف " میخواند. ناصر بویژه از نظر رازی نسبت به محال بودن پدید آمدن اجزای است میرانسته که وی قول استاد خود حکیم ایران شهری را که سخنان نیکو و وصحانی لهیه بود به عباراتی زشت باز گفته است تا " متابعان او از بی دینان و مؤذبران عالم همی پندارند که از دانشمندی غلطی استخراچ کرده است (۵) "

قول ایران شهری چیست که ناصر آنرا میستاید . ناصر در این باره توضیح میدهد :

" و از قولهای نیکو که حکیم ایران شهری اندر قدیمی هیولی و مکان گفته است و محمد زکریای رازی آنرا زشت کرده است آنست که ایران شهری گفته است : ایزد تعالی همیشه صانع بود و وقتی نبود که مر او را صانع نبود تا از حال بی صنعی بیجان صانع آید و جان یگردد . چون واجب است که همیشه صانع بود ، واجب آمد که آنچه صانع او ، بر او پدید آید قدیم باشد و صانع او بر هیولی پدید آید . است . پس هیولی قدیم است و هیولی دلیل قدرت ظاهری خدای است و چون مر هیولی را از مکان چاره نیست و هیولی قدیم است واجب آید که مکان قدیم باشد " (۶)

در واقع ایران شهری با این استدلال سازشکارانه مسئله ربط قدیم (خداوند) به حادث (جهان مادی) را - کوشیده است بنحوی که هم مذهب را ضعیف باشد و هم فلسفه حل کند و اعتراضد هریان درباره وجود خداوند که در

(۱) - تئراندر برای معرفی افکار فلسفی ماتریالیستی رازی در جهان در سال ۱۹۵۸ مقاله ای در شماره پنجم " مجله فلسفی " نشریه انستیتوی فلسفه آکادمی علوم اتحاد شوروی نشر داده ام . هدف این مقاله اثبات اینست که هر قرون وسطای شرف بویژه ایران جریانات قوی ماتریالیستی پدید شده و از این جهت با غرب که در دوران تلئیر کاملاً تحت سلطه تلئولوژی واید الیزم بود ، است تفاوتی دارد .

(۲) - زاد المسافرین صفحه ۷۵ (۳) همان کتاب صفحه ۷۴

(۴) - همان کتاب صفحه ۷۶ - ۷۷ (۵) - " " " " ۱۰۳

(۶) - " " " " ۱۰۲ - ۱۰۳

همین مقاله بدان اشاره رفته است پاسخ گوید . ایرانشهری قدم هیولی را با قدم خلقت هیولی ثابت میکند و بدین ترتیب از بیاری اعتراض کسانی که ابداع را محال میسرند درمیآید . ایرانشهری در آنجا که اعتقاد به ابدی و قدم بودن هیولی (ماده) دارد ماتریالیست است ولی در آنجا که وجود هیولی را بوجود خالق و صانع مربوط میکند ، به جهت به مقدم مبداء غیرمادی بیهادی (ولو این تقدم زمانی نباشد و وجود باشد) معتقد است . ولی در سخن رازی این ناپیکری نیست و او صرفاً ابداع و خلق را محال میسرند . ناصر خسرو که بواسطه مزاج فلسفی خویش با نظریه قدیم بودن هیولی مخالفتی نداشت و از آنسو به جهت تمایل شد بد مذ هبی نمیخواست خلق و ابداع را منکر گردد ، گریزگاه منطقی ایرانشهری را ساخت می پسندد و آنرا " قول و سخن نیکو و معنی لطیف " مینامد ولی به رازی که در ماتریالیسم خود پیگیر است می تازد و مینویسد :

" وز ستر کردن پسر زگربیا آن قول را بد آنست که گفت : چون اندر عالم چیزی پدید
 همی نیاید مگر از چیزی ، این جا دلیل است بر آنکه ابداع محال است و ممکن
 که خدای چیزی پدید تواند آورد نه از چیزی . چون ابداع محال است واجب
 آید که هیولی قدیم باشد و چون مرهیولی را که قدیم است از مکان چاره نیست پس
 مکان قدیم است . (۱) "

پس رازی بقدم هیولی از آن باب معتقد نیست که شمع صانع همیشه بر او " پدید آید " بود بلکه از آن جهت که
 اصولاً ابداع و خلق از قدم محال است و چون ماد نمیتواند مخلوق و حادث باشد پس قدیم زایدی است (۲) .
 اعتقاد بقدم هیولی از اعتقادات اساسی ماتریالیستی رازی و کلیه کسانی است که در دوران وی گرایت ریاضیه
 باصلاح یونانی داشته اند . با آنکه مفهوم فلسفه و فیلسوف در آن ایام به مثابه عقولاتی واحد و سبباً پس اجزای خلق
 میشد ولی در واقع چنین نبود و ما بین فلسفه آن ایام از تمیز کننده رازی و غاراب و ابن سینا و ابن الفیث و ابن رشد
 و غیره موافقه تفاوت های اساسی وجود دارد .

سحریان بعد فلسفه یونان یعنی خدا مشی افکار و ان (اید هالیزم) و خدا مشی ذیعترا (ماتریالیزم)
 و خط مشی میتا یعنی ارسطو (ماتریالیزم ناپیکر) در وجود فلسفه مانع کس است و میتوان در این میانه مثل ابن سینا
 را به ابرعه یک مشاء و ارسطوئی (البته باینکه سلسله مختصات و تفاوتها) راز را نمایند ، خدا مشی ماتریالیستی
 ذی عرابطی (البته آنهم باینکه سلسله مختصات و تفاوتها) دانست .
 بطرفم این تفاوتها اعتقاد به قدم هیولی در نزد فلاسفه آن ایام تقریباً اعتقاد عام بوده است . فریدریس
 انگلس متذکر میشود که :

" مسئله نسبت فکر به هستی و اینکه کدام مقدمند : روح یا طبیعت (یعنی مسئله ا
 که در سکولاستیک قرون وسطی نقد بزرگی ایفا کرده است) بطرفم کلیتاً شکل مادی
 بخود گرفت یعنی : آیا جهان را خدا آفریده است یا ابداع الابد و همیشه وجود
 داشته است (۳) "

(۱) - زاد المسافرین صفحه ۱۰۳

(۲) - لیکرسیوس کار از فلاسفه مادی و از پیروان اپیکور درمجموعه فلسفی معروف خود موسوم به " در بابیست
 اشیا " De rerum natura " مسئله محال بودن ابداع را که رازی بدان اعتقاد داشته منجمه خود چنین تشریح
 میکند :
 اگر در واقع از " هین " اشیا ظاهر میشد
 انواع موجودات بدون بذرها و نطفه ها پدید می آمدند
 مسلماً از دریا - انسانها ، و از خشکی
 ماهیان فلس دارو پرندگان ، و از آسمان فرود می افتادند
 چار باین و انواع ددان .

(۳) - مارکس و انگلس ، آثار منتخب بزبان روسی جلد دوم صفحه ۳۵۰

این تذکار مهم انگلس در مورد سکولاستیک اروپائی کاملاً در ایران صادقی است زیرا مسئله قدم هیولی در سکولاستیک مانیز باشدت تعاملمطرح بوده است و غزالی در کتاب خود "تهنافت الفلاسفه" همین مسئله انتقاد به قدم هیولی را یکی از دلایل و مظاهر شرک و کفر فلاسفه میداند (۱) . لذا با اطمینان تعاملمیتوان کلیه طرفداران قدم - هیولی از رازی گرفته تا ابن سینا را در جهت گرایش ماتریالیستی قرارداد اولی مسلم است که در این زمینه رازی پیگیری بیشتری نشان داده است .

آتمیستیک رازی . علامه رازی هیولی که رازی آنرا قدیم میداند و به چهار قدیم دیگر (جمعاً پنج قدیم) معتقد است و ناصر خسرو در این باره چنین مینویسد :

" محمد زکریا پنج قدیم ثابت کرده است ؛ یکی هیولی ، دیکر زمان ، سه دیکر مدگار چهارم نفس ، پنجم باری سبحانه و تعالی " (۲) .

قدیم بودن زمان و مکان که از صفات لایتجزی است و هر دو را در پی هم میگرداند پس از قبول قدیم بودن ماده (هیولی) حکمی است اقرارناپذیر . اما نفس کللی را رازی وسیله اثبات وجود هیولی قرار میدهد . قدم هیولی زمان و مکان مطلقاً برای ماده الهی و وظیفه و علی باقی نمیگذارد زیرا سلب وظیفه خلقت از خالق در حکم نفی آنست . رازی بنابراین قول زاد المسافرین جهان را مرکب از اجزاء لایتجزی میداند که " فراز آمدن " (انقباض) و گشاده شدن " (انبساط) اجزاء لایتجزی موجب بروز تنوع کیفیت در جهان است یعنی تنوع کیفی ناشی از تنوع در کیفیت است . ناصر خسرو اعتقاد رازی بوجود " حزمه های هیولی " (یا " اتم " باصطلاح دکریست) اشاره کرده و از قول رازی مینویسد :

" هیولی مطلقاً جز " هابوده " است لایتجزی " (۳) .

و سپس مینویسد :

" از این جزء " هاب هیولی آنچکه نخست فراز آمده و از او جوهر زمین آمده است و آنچه از او گشاده شده جوهر هوا آمده است و آنچه از جوهره واگشاده شده جوهر آتش است و از جوهر هوا آنچه فرازتر گردد آب شود " (۴) .

آنگاه مینویسد :

" ترکیب حرم فلک " از آن جزء صفات هیولی است ولیکن آن ترکیب بخلاف این ترکیب است .

ناهم مینویسد " از این جمله یاد کردیم متزسخن محمد زکریای رازی است اندر هیولی " و در واقع در همین حامت تشریح آتمیستیک رازی خلاصه میشود . آتمیستیک رازی در کنار تئوری " قدم هیولی " مختصره تفکر ماده رازی تکمیل میکند . برای آنکه تمام آتمیستیک رازی از جهت تاریخ روشن شود طرح برخی مسائل ضروری است . از آنجاکه رازی بنابراین قرائن مختلف از فلسفه هندی خبر داشته و از آن متأثر بوده است (۵) میتوان دریافت فرض کرده نظریه آتمیستیک رازی از این قبیل افکار فلسفه هندی متأثر باشد زیرا در واقع مکتب " نیایا وانشه شیکا " هندی به وجود آمده (پارامانو ها) معتقد بود . ولی آتمیستیک رازی از آنجا نیامده است زیرا این مکتب هندی عقیده داشت که تنوع عالم نتیجه تنوع کیفیت اتمهاست و حال آنکه اتمهای رازی دارای کیفیت و بی بیعت واحدند .

(۱) - غزالی بر آنست که در مسائل سگانه قدم هیولی و طالع نبودن خداوند بر جزئیات و انکار معاد جسمانی کفر قلا ظاهر میشود .

(۲) - زاد المسافرین صفحه ۷۳ (۳) - همان کتاب صفحه ۷۳ (۴) - همان کتاب صفحه ۷۳

(۵) - در پیش از تأثیر مکتب سمنیه درد هریان سخن گفتیم . در آن ایام که رازی میزیست فرهنگ هندی در کشورها خلافت عرب تأثیری کمتر از فرهنگ یونانی نداشت . ارتباط هندی هند و ایران بسیار کهن بود و ویژه در دوران ساسانیان ، هند تقریباً بهترین منبع فیض علمی برای ایرانیان بود و طب و ریاضی و نجوم و فلسفه و عرفان هندی در ایران رخته داشت . نه فقط رازی بلکه یکی از هواداران وی دانشمند بقری معروف ایران ابو ریحان - بیرونی نیز توجه زیاد به فرهنگ هندی داشت تا آنکه سرانجام آنرا عمیقاً آموخت و یکی از عالی ترین و دقیق ترین بررسی ها قرون وسطا را در باره هند بنام " مالکته من مقوله مقبوله امروذوله " منتشر ساخت .

اما ذی‌عقرا ایس (دمکریٹ) فیلسوف مادی معروف یونان قدیم (قرن پنجم قبل از میلاد) برآن بود که جهان از آتم و خلا تشکیل شده است و صفات همه اتمها داشتن بعد ، چگالی ، قسمت‌ناپذیری ، شکل و حرکت است و ترکیب اتمها و فشرده‌گی یا گشادگی آنهاست که اشیا مختلف تشکیل میشوند . مابین اتمیستیک و دمکریٹ و لوکیپان رازی شباهت بسیاری است و احتمال قوی می‌رود که اعتقاد رازی به اجزا* لایتجزای هیولی از نظریات دمکریٹ متا است .

و اما این دوستان اعتقادیه اجزا* لایتجزا در فلسفه سکولاستیک ماد استان بخرنج و شگرفی است که برای مزید فایده ذکر آن بیفایده نیست : علاوه بر رازی ، معتزله هم که از مزمه متکلمین هستند طبرغم فلاسفه مشا* ایرانی مانند فارابی و ابن سینا (که به پیروی از ارسطو نظریه اتمیستیک و دمکریٹ را رد میکردند ، معتقد بوجود جز* لایتجزی هستند ، البته اعتقاد بوجود جز* لایتجزا که یکی از مبانی ماتریالیزم و دمکریٹ است از طرف متکلمین معتزله عجیب و نوعی آنکارو موسوم به " هدایه العظلمین " بخصی بیان کرده و ما با استفاده از توضیحات موسی بن میمون و توضیحات اضافی در سوز سابق الذکر (که او نیز بجاور عد و از توضیحات موسی بن میمون استفاده کرده) مطلب را توضیح میدهم : نیز معتزله معتقد بودند که منقطع ماده منفصل است و از اجزا* لایتجزی و خلا* تشکیل شده بلکه زمان و مکان منفصلند . خود حرکت نیز امری انحصالی و مرکب از نقاطی است که در میان آنها سکون است . هر چه سکون بیشتر حرکت بطی تر و هر چه سکون کمتر حرکت سریعتر . معتزله از نظریه وجود " اجزا* لایتجزا " برای اثبات حدوث عالم استفاده میکردند . اند . از لحاظ معتزله چون جهان اجزا* منفصل است و این اجزا* منفصل اعراضی گذرا هستند نه جوامد ثابت ، لذا جهان محتاج بخالق است و این خالق جهان را از لحاظ آفرینش پس درسی (خلق مدام) پدید میآورد .

پای میآورد .
نظام معتزلی کمپیش از مزمه از نظریه وجود اجزا* لایتجزی دفاع کرد مورد حملات شدید مشایخون ما قرار گرفت . فلاسفه پیرو ارسطو جز* لایتجزی را به پیروی از استاد رد میکردند . اند زیرمعتزله چون ارسطو را شیخ الفلاسفه میشمردند اند و فلسفه را دشمن دین میدانستند اند لذا این نظریه ارسطو در مسئله رد جز* لایتجزی در نمشی میکردند . پس لازم میآمد که پیروان ارسطو نظماً معتزلی و دیگر معتزله به نبرد برخیزند . معتزله برآن بودند که عقیده ارسطو مبتنی است بر قدس هیولی و نفی خلقت و قبول کون و فساد و این عقاید او ناشی از آنکار جز* لایتجزی و اعتقادیه عناصر اربعه است بنا بر اینست لال خلقت گذشتند و میکوشیدند تا حدوث ماده و وجوب خلقت را از طریق اعتقادیه جز* لایتجزی اثبات نمایند . متنازانی صاحب کتاب " عقاید نسفیه " درباره اعتقاد متکلمین با اجزا* لایتجزی (یا جواهر فرد) میگوید " اگر بپرسند آیا این بحث سودی دارد در پاسخ باید گفت آری زیرا با قبول جوهر بسیط یا فرد از مبهمات فراوانی که در نزد فلاسفه وجود دارد جلوگیری میشود مانند نظریه وجود هیولی اولی و صورتی که منجر به قبول ابدیت عالم و نفی معاد جسمانی و ابدیت حرکت افلاک است " (محقق متنازانی ، عقاید نسفیه - صفحه ۵۲) .

دو مؤثر بر آنست که این نظریه اتمیستیک معتزله بیشتر از تئوری " هومئومریس " Homeomeris " آنکار غیر (آنکار ساگر) فیلسوف مادی ناپیگیر یونان (۵۰۰ - ۴۲۸ ق م) ناشی شده است نه از اتمیستیک و دمکریٹ . هومئومریس یعنی پذیراشیا* و آنکار آنرا واحد ماد میدانست و آنها را قابل تجزیه با اجزا* کوچکتری میشمرد . این اجزا* یوسیه عقل کل (نوس vovs) بحرکت در میآیند . بعید بنظر میسرود که نظریات معتزله از اندیشه آنکار غیر ناشی شد باشد . معلوم نیست دو مؤثر این حدس خود را بر چه دلائلی مبتنی میسازند . (۱)
آنچه مسلم است بین اتمیستیک رازی که به اتمیستیک و دمکریٹ شباهت تامه دارد و اتمیستیک معتزله تفاوت اساسی از جهت محتوی است : یکی مبنای مادی و دیگری مبنای تاله است . بمسئله تفاوت اتمیستیک رازی و متکلمین بر معتزله کلیکسانی که در این امر تعقیق کرده اند (و از آنجمله س. پی. نس S. Pznès) در اثر خود موسوم به " تحقیقی درباره آموزش اتم در اسلام " Beitrag zur islamischen Atomlehre برلین - ۱۹۳۶ (۱۹۳۶) توجه داشته اند . ماد ام گواشن مترجم فرانسوی کتاب " الاشارات والتنبیهات " بوطی سیناد روحاوشی ترجمه متذکر میشود که پس از تحقیقاتی که تا سال ۱۹۰۹ در اطراف اتمیستیک متکلمین شده است روشن گردید که یک آموز

(۱) - رجوع کنید به ج ۲ دو مؤثر تاریخ فلسفه در اسلام ، ترجمه انگلیسی ، لندن ۱۹۳۳ در بحث معتزله عنوان " کلام یاسیسم

دیگر نیز که از بیخ و بن با آموزش متکلمین تفاوت دارد در زمینه اعتقاد ب وجود آتم در فلسفه اسلامی وجود داشت و آنهم آموزش زکریای رازی است و این آموزش از بسیاری جهات با آموزش آتمی ذی مقرایس خویشاوندی دارد . گواشن معتقد میکند که در اندیشه رازی ماده قبل از خلقت و در حالت اولیه خود از انتمهای جد اگانه تشکیل میشد و این انتمها نیز داشته اند (۱)

د رزاد المسافرین ناصر خسرو محضی نیز در باره نظریه رازی راجع به لذت و الم وجود در ارد که برای احتراز از اطاله بیشتر کلام ازان انصراف میجوئیم و مبرخی نتیجه گیریهای در باره گرایشهای مادی در اندیشه ایرانی می بردیم .
چند نتیجه گیری مهم

ماد را این مقاله چند مکتب مادی یعنی طابعی ، دهری و مکتب اصحاب هیولی را (که میتواند همگی اسامی یک جریان نیز باشد) طبق روایات یک سند تاریخی مشخص یعنی زاد المسافرین ناصر خسرو مطالعه کردیم . رازی توجه باین بررسی ها توجه بواقعیات تعدید و دیگری نتیجه مهیبد ستمیاید که در تفکر فلسفی کشور ما نیز بر د ماتریا واید المیزم محتوی اساسی را تشکیل میدهد .

حریانات عد ه ماتریالیستی در کشور ما را بطور خلاصه میتوان از این قرار دانست :

۱ - پیش از اسلام * جناح مادی زروانیان (زیرا با احتمال قوی همزمانیها مادی نبود ه اند) یعنی همان جناحی که در " شکندگمانی و پچار " گزارش گمان شکن (بگنفر والحاد آنها و باورشان به ایدیت ماد مفساد روح باید ن و نادرستی مذاهب اشاره شده است و ماد ریخش - دهریان کیانند " ازان سخن راندیم .

۲ - پس از اسلام * دهریه ، طابعیه ، اصحاب هیولی و باور کلی آن بخشی از زنداقه که به ایدیت ماد مفساد روح باید ن باورد شده اند و نیز فلاسفه مشا از قبیل فارابی ، ابن سینا ، بهمنیار و غیره که به ایدیت ماد معتقد بوده ه اند و ستم اخیز جسمانی را متکریه ده اند و همچنین بخشی از عرفا از جهت اعتقاد ب وجود و مستحیل کردن ذات خداوند در پیکره طابعیت .

ماد را اینده اصحاب هیولی (از قبیل رازی را) از گروه فلاسفه (مانند فارابی و ابن سینا) جد اکرده ایم زیرا فلاسفه ما با باور عد ه پیرو مشا ارستو (البته با آمیزه فراوانی از فلسفه افلاطون و فلوپین) بوده ه اند ولی رازی که باحتمال قوی منشی د مکریت راهمراه با ستن ایرانی ماد پیکری د نیال میکرد از جرگه آنها خارج است . نویسنده کتاب ایقانات الامم قاضی صاعد اندلسی بدین نکته توجه دارد اندا که همینویسد :

" جماعتی از متاخران کتبی بر مذ هب فیثاغورث و پیروان اونگاشته و در آندها فلسفه طابعیه قدیم را تأیید کرده ه اند و از کسانی که در این باب تالیفی دارد ابو بکر محمد بن زکریای رازی است که از ارب اسطاطا الیس شدید منحرف بود و او را بسبب جد اشدن از غالب آرا معلم خود افلاطون و دیگر فلاسفه مقدم هراو تعب میکرد و - مینید اشته که او فلسفه را تباه کرده ه بسیاری از اصول آنرا تغیسیر داد " (۲)

در اینجائیکه جالب تهریح قاضی صاعد اندلسی است به پیروی رازی از " فلسفه طابعیه قدیم یونان " که با باور کلی فلسفه ای مادی بود * ابو ریحان بیرونی نیز در کتاب فهرست کتب زکریای رازی بر آنست که وی تحت تاثیر تعالیم مانویه بوده است * بهر صورت این اشارات بماحق میدهد رازی را از جرگه فلاسفه مشا آن دوران خارج - سازیم بدون آنکه ذیحت با شیم او را از جرگه فلاسفه زمان که در آن پیشوا ی جریان ماد است خارج نمائیم . البته در غالب جسر بانات مذکور فوق ما با ماتریالیزم پیگیری رور و نویسنده ولی اعتقاد به وجود عینی و مستقل

(۱) - راجع کنید به ترجمه " الاشارات و التنبیهات " *Diure des directives et remarques* " پاریس ۱۹۵۱ حقا صفحات ۲۴۸ - ۲۴۹ - (گواشن در قول خود مستند است به سخنان کراتوس ویس در مقاله (الرازی) در اثره المعارف اسلامی جلد اول صفحه ۱۲۱۴)
(۲) - طبقات الامم چاپ بیروت ص ۲۳ (نقل از کتاب تاریخ ادبیات ایران جلد اول)

ماده بی انتها میکران در زمان نوبکان و سستکرد نوبادی خلقت عالم بدون شك مضمون ماتریالیستی جدی باین جریانها می بخشد . در میان این عده صاحب هیولوی و پیژده زکریای رازی از همه ماتریالیزم پیگیر نزد یانترند . زیرا فقط اعتقاد بعقد ماده بلکه انکار ابداع و انکار بقا روح و اعتقاد بساختمان تمیک ماده نیز فلسفه رازی را یکی از عمیق ترین فلسفه های مادی عصر مبدن میسازد . (۱)

ماد جریان این بررسی کوشیدیم تا منابع فکری جریانات فلسفی متفکرین ماد یا غیرماد را در ایران خوا نزد اسلاف ایرانی این متفکرین و خواه غیر ایرانی نشان دهیم و توارث افکار یا (Filiation) آنرا روشن کنیم به پیروی از سخن خردمندان انگلس که گفت :

" فلسفه هر روانی مصالح فکری معینی را بمشابه محض و مفهده در اختیار دارد و آن مصالح فکری را اسلاف آن فلسفه پدید آورده اند (۲) " .

مطالعه جریان توارث فکری تاثیر عظیم یونان و هند را در تفکر فلسفی ایران نشان میدهد و نیز واضح میگردد که جریانات فکری پسران اسلام ریشه های صبی در جریان فکری پسران اسلام (مزدیسنا ، مانیکری ، مزدکی گری ، - زروانیگری ، مبره رستی و غیره) دارد .

اما تصور اینکه این جریانات تنها فرزند ان افکار پیشینند تصور غلطی است . فکر مادی مورد بحث در ایران در زمینه اعتدال اقتصاد و فرهنگی واجتماعی جامعه قنود الی در ترتیبهای چهارچونجم حتی تا حدودی ششم هجری در کشورهای خاورمیانه و نزدیک پدید شده است . دوتن از دانشمندان شوروی یعنی دانشمند معروف گرجی آکادمیسین نوسویده (Носовиде) و دانشمند ارمنی دکتر فلسفه جالیوان (Ч а л о в а н) که متفکرین مردم خاور زمین را در تاریخ رشته تفکر فلسفی مورد مطالعه جالب قرار داده اند بوجود یک نوع " رنسانس شرق " معتقد بعقیده آنها در اثر این آثارهای مغول هر روز جنگ صلیبی سیر این رنسانس خاوری متوقف شده است . عقیم ماندن رنسانس شرق علاوه بر این علل خارجی دارای یک طقت مهم داخلی بود و آن اینکه جو روانی نتوانست بهمنسج لازم بر و نیروی تعیین کننده اجتماعی و اقتصاد بدل شود .

خواه عصری که رازی ، فارابی ، ابن سینا و امثالهم در آن میزیسته اند عصر " رنسانس شرق " بنامیم خواه بدون شك این عصر از بر لمعان ترین اعصار حیات مدنی جامعه ایرانی است . کافی است در این باره قضاوت معتبر یکده از بزرگترین شرق شناسان شوروی - مولفین کتاب مفید تاریخ ایران تا قرن هجدهم یعنی آکادمیسین سترووی ، آکادمیسین اربلی ، پرفسور پیکولوسکیا ، پرفسور پتروشوسکی و غیره را ذکر کنیم :

" نقش زهنگ ایران که در عهد حقیق ممتاز است در قرون وسطی فوق العاده عظیم است . درد و راز نمود الیزم فرهنگ ایرانیان و زبان ادبی پارسی اعینتی

(۱) - رازی در عین حال منکر نبوت بود و رساله او " حید المتنبیین " (یا مخاریق الانبیاء) و " اقیسوات " (یا " نقض الادیان ") موجب تکفیر او شده است . در تاریخ الحکماء ابن المقطسی (چاپ لیژیک - سال ۱۹۰۳ صفحه ۲۷۱) این عبارت خشم آمیز درباره رازی ماتریالیست نوشته شده :

" انسه توغل فی العلم اللهم و ما فهم غرضه الا قصی ، فاضرب لذلک رایه و تقلد آراء سخیفه و اتحل مذاهب خبیثه و ذم اقوامالم فیهم عثم و لاهدی بسبیلهم " یعنی او درد انش الهیات غورسی کرد ولی بغرض نهایی آن پی نبرد لذرا اراش در این زمینه مشغول شد و عقاید سستی را تقلید کرد و مذاهب پلیدی را اقتباس نمود یکسانی را که تفهید بدگفت همراه آنها هدایت نشد .

اکنون که از شناسگوشی به رازی سخن بمان آمد به بیفایده نیست که چند بیت فصیح از اشعار گرانمایه معاصر شادروان ادیب الممالک قراهانی (سید صادق امیری) در شتای رازی ذکر کنیم تا معلوم شود که در ادبیات ما قدر شناسان و ستایشگران رازی نیز بوده اند .

که فیلسوف عدم بود و اوستاد عرب	محمد ذکر یاطیب رازی را
حساب و هندسه ، موسیقی و فنون ادب	بقن فلسفه وطب و کیمیا و نجوم
که جمله گوشید ندی چو او کشادی لب	چنان یگانه شعر ند فاضلان جهان
روانه بد ، چو ز مردم رس شافتی بمطلب	هماره هم چو شهبان لشکرش ازین دویس
که شد زهیت او لرز هم مفاصل تب	چنان بکار پزشکی خبیر و حاذق بود

(۲) - انگلس ، نامه به شیدت ، ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰

داشته اند که از فرهنگ کلاسیک یونان و یونانی در عهد هیتی کمتر نبوده است (۱) * .

اشاره مولفین در انشمند کتاب مورد بحث به همین دوران از قرون وسطا است که پروفیسور چالویان آنرا نسانس شرق نامیده است .

برای آنکه معلوم شود مشائیون ایران ، دهریون ، اصحاب هیولی درجه دوران نیز میستند کافیست برخی واقعیات را متذکر شویم .

پس از ضعف خلافت عرب و استقرار سلسله های اولیه ایرانی مانند طاعریان ، سامانیان ، مامونیان ، آل زیار و آل بویه در نواحی شرقی و شمالی و مرکزی فلات ایران فعالیت اجتماعی و فرهنگی ایرانیان اوجی تمام یافت . در این ایام این نواحی دارای شهرها و انبوهی مانند بخارا ، نیشابور ، گرگانج ، ری ، اصفهان و غیره بود که جغرافیون و سیاحان عصر مانند ابن حوقل ، مقدسی ، اصطخری ، ابن خردادبه ، نرشخی ، ابن بطوطه و غیره ترویج و آبادانی آنها را دراز منصف مختلف میستایند . جامعه فتودالی که دارای امیزه غلیظی از بردگی داری نیز بود ، پس از آزاد شدن از قیود و مقررات نظام اجتماعی دوران ساسانی و پس از ترمیم جراحات عین حمله عرب جهانی گرفت و کشاورزی و صنعت و بازرگانی داخلی و خارجی به رونقی بیسابقه رسید . بر اساس این روش اقتصادی کارطم و فن و فلسفه رونق گرفته و طعنا و فلاسفه برجسته های مانند زکریا رازی ، ابوریحان بیرونی ، ابونصر فارابی ، ابوطی ابن سینا ، ابو حامد غزالی ، ابوسلیمان منطقی سیستانی ، ابوحنان توحیدی ، شهاب الدین سهروردی ، ابن مسکویه و ادبیا و شعرا پس نظیری مانند رودکی ، فردوسی ، فرخی ، ناصر خسرو ، بلعمی بیهقی ، عنصر المعالی ، نظامی عروضی و غیره و غیره پدید شده اند .

این دوران از فتودالیزم ایران از جهت اقتصاد و اجتماعی دارای مختصات ویژه خود (کثرت ویژگی شهرها بسط وسیع روابط کلاسی ، توسعه بازرگانی ، رشد مانیفکستورها و وجود کورپوراسیون های ساده موثره) است . لذا بعید نیست که برخلاف قرون وسطای باختر که از جهت ایدئولوژیک تسلط قاهرانه ایدئالیزم حکمران بود ، در اینجا آزاداندیشی تا حد جریانات کمابیش پیگیر مادی پاپیای ایدئالیزم و مذهب گام بردارد . این ویژگی مادی و معنوی فتودالیزم در دوران اعتلا خود پس از اسلام ، آنرا از فتودالیزم قرون وسطا باختر - یعنی دوران اولیه فتودالیزم اروپایی بشکل صریحی ممتاز میسازد . مسلما در این دوران اعتلا فتودالیزم ، در این دوران " نسانس شرق " بزرگترین چهره ها رازی ، بیرونی و ابن سینا هستند که تمام مختصات مثبت در دوران رامنعکس میکردند ، بویژه رازی و بیرونی که در زمینه خلافت فکری و علمی به اوجی شکفت انگیز رسیده اند .

۱۴ آبانماه ۱۳۴۰

ط ۰۱

متن آخرین دفاع
رفیق شهید خسرو روزبه

عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران منتشر شد

گرانبهاترین ارثیه ای که رفیق شهید خسرو روزبه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی کشور ما از خود باقی گذاشته همانا آن سخنان آتشین و پسرشوری است که وی در آستانه مرگ بدفاع از حزب خود و مردم ستدیده میهن خویش، در دوران مخوف اختناق و ترور، در دادگاه در بسته و فرمایشی نظامی اد کرده است. کمیته مرکزی حزب توده ایران این اسناد پراج را در اختیار همه رفقای حزبی، همه مردم ایران و سراسر جهان قرار داده است. این اسناد بهتر از هر توصیف دیگری میتواند قدرت روحی مردی را که در برابر خطر حتمی مرگ از تابناکترین آرمانهای انسانی باهیجانی عالی مدافعه میکند نشان دهد. این اسناد بیشک در پرورش والاترین صفات قهرمانی و جانبازی در هم میهنان ما تأثیری ژرف خواهد داشت و نقش خود را از جهت برانگیختن بهترین شهروهای انسان دوستی و میهن پرستی ایفا خواهد نمود.

آخرین دفاع رفیق روزبه را بدست آورید،

بخوانید و خوانندگان آنرا بدیگران توصیه کنید!

برفقای حزبی وهبه خوانندگان مجله «د نیا»

مجله د نیا از فقای حزبی وهمه خوانندگان ود وستد اران خود خواهشمند است نظریات و انتقادات خود را در باره مند رجات مجله و پیشنهاد های خود را برای بهبود کار آن ارسال دارند. ما از فقای حزبی ود وستد اران مجله چشم داریم که با ارسال مقالات در مجله ما عملا شرکت جویند. از کسانی که خواستار تهیه مقاله برای مجله ما هستند متعنی هستیم مقررات زیرین را در نظر گیرند:

(۱) موضوع مقاله را در چارچوب وظایف مجله که در سر مقاله شماره ۱ اول (سال اول) چاپ شده است در نظر گیرند.

(۲) موضوع را همراه طرحی از نکات عمده مقاله برای بررسی و تصویب هیئت تحریریه ارسال دارند تا پس از تصویب و اظهار نظر هیئت تحریریه مقاله مورد نظر را تهیه نمایند.

بدیهی است هیئت تحریریه مقالات را موافق خط مشی مجله در صورت لزوم حك و اصلاح خواهد کرد.

هیئت تحریریه مجله د نیا